کُردان گوران و مسئله کُرد در ترکیه

از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان



گ. ب. آکوپف (هاکوپیان)
م. ا. حصارُف

ترجمه: سیروس ایزدی

کُــردان گــوران
و
مسأله کُرد در ترکیه

(از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)

گ. ب. آکوپف (هاکوپیان)

م. ا. حصارُف

ترجمه:

سیروس ایزدی

سرشناسه	: آکوپوف Akapov, G. B.
عنوان و پدیدآور	: کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان) /ک. ب. آکوپف (هاکوپیان)؛ م. ا. حصارف؛ ترجمه سیروس ایزدی.
مشخصات نشر	: تهران: زوّار، ۱۳۸۵.
شابک	: 3 - 259 - 401 - 964
یادداشت	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه بصورت زیرنویس.
یادداشت	: نمایه.
عنوان دیگر	: مسأله کرد در ترکیه (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)
موضوع	: کردان ـ ایران.
موضوع	: کردان ـ ترکیه.
موضوع	: کردستان (ترکیه) ـ تاریخ ـ قرن ۲۰ م.
شناسه افزوده	: حصارف
شناسه افزوده	: ایزدی، سیروس، مترجم
رده‌بندی کنگره	: DSR ۷۲ ک۴آ۷ ۱۳۸۵
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/۹۸۴
شماره کتابخانه ملی	: ۲۴۸۳۲ – ۸۵م

انتشارات زوّار

▣ **کُردان گوران و مسأله کرد در ترکیه** ▣

▣ **نوشتهٔ** / گ. ب. آکوپف (هاکوپیان) ▣

▣ م. ا. حصارُف ▣

▣ **ترجمهٔ** / دکتر سیروس ایزدی ▣

▣ **نوبت چاپ** / اوّل ـ تابستان ۱۳۸۶ ▣

▣ **حروفچینی** / فرحناز رمزی ▣

▣ **چاپ** / مؤسسه فرهنگی نشاط ▣

▣ **شمارگان** / ۷۵۰ نسخه ▣

▣ **شابک** / ۳ - ۲۵۹ - ۴۰۱ - ۹۶۴ ▣

▣ **قیمت** / ۲۲۰۰ تومان ▣

▣ تهران؛ خیابان انقلاب؛ خیابان دوازدهم فروردین؛ نبش شهیدنظری؛ پلاک ۳۳ ▣

▣ تلفن: ۶۶۴۸۳۴۲۳-۶۶۴۶۲۵۰۳ نمابر: ۶۶۴۸۳۴۲۴ ▣

جستارها

سر سخن

هنگامی که مترجم، پس از صفحه‌بندی کتاب برای چاپ، نگاهی دیگر بر آن انداخت، ضروری دانست که برخی مطالب را که در پیشگفتار هیچ‌یک از دو بخش این پژوهش‌ها نیامده است بر آن بیفزاید.

در صفحهٔ ۴۰ «کُردان گوران» پژوهشگر بزرگ ارمنی ـ ***آکوپف*** ـ که او را در ایرانشناسی بزرگترین خبرهٔ کُردشناسی در جهان می‌دانند، از **شیخ محمد مردوخ** همچون «شخصیت بزرگ مذهبی کُردستان» یاد کرده است. شیخ محمد مردوخ شخصیت مذهبی و عارف (گنوسیست) و تاریخ‌نویس برجستهٔ کُرد هم میهن ماست که در میان مردم اهل تسنن کُردستان از او با عنوان «آیت‌الله» یاد می‌شود. چنان چه، در مقالات «زیر خاکستر تاریخ» که در روزنامهٔ اطلاعات، در نیمهٔ دوم آذرماه نگارش آقای یدالله روشن اردلان چاپ شده بود همین عنوان «آیت‌الله» در مورد ایشان به کار رفته بود و می‌توان گفت که ایشان یگانه رهبر مذهبی از اهل تسنن‌اند که دارای چنین عنوانی هستند.

در صفحهٔ ۶۴، پژوهشگر، که هدفش روشن ساختن پیدایش و تبار گوران‌هاست به برخی جنبه‌های باورهای گروهی از گوران‌ها ـ علی اللهیان ـ پرداخته و در این‌باره به شیخ عبدالقادر گیلانی و پژوهشگران اروپایی چون ***ف. کومن***، ***ف. مینورسکی*** و ***پ. لِرخ*** استناد می‌کند. ***شیخ عبدالقادر گیلانی*** این کیش را از مانده‌های آتش‌پرستان (زرتشتیان) می‌داند و ***ف. مینورسکی*** از آیین بسیار کهن مغان؛ ***و. ایوانف*** می‌گوید که واژهٔ ***علی*** «در نام علی اللهیان نمایانگر واژهٔ ***اعلی*** = والاست. مترجم باید یادآوری کند که در اسلام خدایی کردن آدمی نیست، اما در کیش کهن ایرانیان ـ آیین مهر (میترائیسم) ـ که از ادیان جهانی بود و مذهب رسمی روم گردید، چنین چیزی هست و میترا پسر خدای آفتاب، به روز ۲۵ دسامبر زاده شد و این همان روزی است

که برخی از فرقه‌های مسیحی آن را همچون میلاد مسیح جشن می‌گیرند و برخی دیگر از آن جا که در کتاب عهد جدید ذکری از زاد روز عیسی بن مریم(ع) نیامده، آن را جشن باستانی ایرانیان می‌دانند و برگزار نمی‌کنند و هر سال دربارهٔ پیدایش ایرانی و میترایی بودن این جشن مقالاتی در روزنامه‌های اروپا نوشته و توضیح داده می‌شود که چون کنستانتین مقدس فرمان داد که مردم روم مذهبشان را از مهرپرستی به مسیحیت بگردانند، برخی از آداب و رسوم مهرپرستی را هم برایشان نگه داشت و برای همین هم می‌بینیم که برخی فرقه‌های مسیحی در ناهمسوئی دین مبین اسلام که پروردگار را «لم یلد ولم یولد» می‌داند، حضرت عیسی(ع) را، هم خدا و هم پسر خدا و هم روح‌القدس می‌دانند، یعنی آدمی را خدا می‌کنند. از این رو این آیین کهن ایرانی می‌تواند در کیش‌های برخی از ایرانیان حتی با نامی دیگر باقی مانده باشد، چنان که گروهی از کُردان که خودشان را «یزیدی» می‌نامند و این نام تحریفی است از واژهٔ یَزَت (که فرشتگان زرتشتی و یک درجه پائین‌تر از امشاسپندان‌اند[1]، پیرو آیین‌های کهن ایرانی هستند. هموطن محقق ما ـ احمد شریفی ـ از مهاباد در «کیهان هوایی» شمارهٔ ۱۲۲۶ نوشته‌اند: «ایزدی‌ها باورمندی‌های دیرینی دارند که می‌توان آن را ترکیبی از میترائیسم، زرتشتی‌گری و زروانیسم کاملاً ایرانی دانست». امین ذکی ـ از تاریخ‌نویسان نامی کُرد ـ در کتاب «خلاصهٔ تاریخ الکرد و کُردستان» که مورد استناد بسیاری از پژوهندگان بوده است، می‌نویسد که اینان ـ علی‌اللهیان ـ پیروکیش آفتاب‌پرستان = میترائیستان هستند، یعنی از پیروان آیین مهر هستند که اگر چنین باشد جای شگفتی هم نیست، زیرا همان‌گونه که پس از آمدن اسلام به ایران، اندک شماری از ایرانیان همچنان زرتشتی و یا پیرو ادیان دیگری (چون یهودی و مسیحی) هم مانده‌اند، امکان این نیز هست که برخی دیگر تا اندازه‌ای کیش بسیار کهنِ مهرپرستی را در شکلی که با شکل آغازینش تفاوت دارد نگه داشته باشند و دیگر خودشان هم ندانند که ریشهٔ آیینشان در کجاست. به هر حال کار پژوهش و داوری دربارهٔ باورمندی‌های «علی‌اللهیان» نیز بی‌گمان با دانشمندان خبره در این رشته است، اما شاید هم علی‌اللهیان، علی (ع) را در رأس مدینهٔ فاضلهٔ فارابی دانسته‌اند. فارابی می‌گوید جامعه به شکل هرمی است که هر که در آن عالمتر است به خدا نزدیکتر است و در رأس این هرم انسانی کامل قرار می‌گیرد که فارابی درباره‌اش می‌گوید اگر می‌خواهی او را مانند عرب‌ها

۱ـ یزت در پارسی دری «ایزد» گشته و معنی دیگری نیز یافته است.

رهبر دینی بخوان، اگر می‌خواهی مانند ایرانی‌ها پیشوا و اگر می‌خواهی چون یونانیان او را فیلسوف بدان و این انسان کامل در رأس مدینهٔ فاضله است و با عقل فعال که عقل عاشر است در پیوند و ارتباط است.

مطالب صفحهٔ ۵۸ نیز دربارهٔ همانندی باورهای فرقهٔ آره وُردیک‌ها ـ «فرزندان آفتاب» ـ با باورهای علی‌اللهیان است و همگی با استناد به مدارک و در کل، در ارتباط با زمینه‌های فرهنگی ـ مذهبی گوران‌ها پیش از اسلام و سده‌های نخست میلادی است که شش سده پیش از ظهور دین مبین اسلام بوده است.

در صفحهٔ ۸۰ نیز با استناد به دانشمندان خارجی و ایرانی سخن از ادبیات گورانی می‌رود که تأثیری هم از باورهای علی‌اللهیان دارد.

مترجم بر این نکته‌ها برای آن دوباره تأکید کرده است که پژوهشگران هموطن ـ پژوهشگران رشته‌های مذهبی و تاریخی ـ در پژوهش‌هایشان به آنها روشنی بیاندازند و کار خاورشناسان را کمتر کنند.

اما، بخش دوم کتاب، پیرامون مسألهٔ کُرد در ترکیه، در دوران نخستین جنگ جهانی در هفتاد سال پیش، تا کنفرانس بین‌المللی لوزان است.

دربارهٔ قطعنامه‌های بین‌المللی کتاب‌های بسیاری از جمله تاریخ کُرد نوشتهٔ امین ذکی که به زبان کُردی چاپ شده و هم‌اکنون نیز سه مترجم ـ دست‌کم ـ در ایران و خارج به ترجمهٔ آن مشغولند و کتاب «ترک‌ها، کُردها و عرب‌ها» و نیز ترجمه‌های دیگری از آقای ابراهیم یونسی در همین‌باره چاپ شده است. نوشتهٔ کنونی فشرده‌ای است از این کتاب‌ها و اسنادی دربارهٔ رخدادهای هفتاد سال پیش و مستند و تاریخی، که بازیگرانش گذشته از عوامل عثمانی و ترکان جوان، استعمارگران آمریکایی، انگلیسی و فرانسوی هم بوده‌اند. از جمله در همین کتاب می‌خوانیم که در کنفرانس ورسای، پس از پایان نخستین جنگ جهانی، **شریف پاشا** ـ سرپرست هیأت نمایندگی ترکیهٔ عثمانی در کنفرانس ورسای ـ که مردی کُرد یعنی ایرانی تبار بود با سلب مسئولیت از خویش همچون سرپرست هیأت نمایندگی ترکیهٔ عثمانی، خویشتن را نمایندهٔ کُردستان ترکیه نامید و با وزیر امور خارجهٔ ایران دربارهٔ اعلام استقلال بخش‌های کُردنشین عثمانی در زیر قیمومیت و سرپرستی ایران به گفتگو پرداخت. این حقیقت تاریخی به سبب‌های «سیاسی» در هشت دههٔ اخیر از ما پوشیده بوده است. اما در تنش میان تاریخ و سیاست، سرانجام، پیروزی نهایی با تاریخ است. برای این مترجم کشش کُردان به سوی ایران

در این پژوهش، در آن سال، مطلبی تازه و درخور نگرش بود و این پژوهش ارتباطی به اوضاع کنونی و مناسبات برادرانه امروزی جمهوری اسلامی ایران و ترکیه ندارد و موضوع در اساس مربوط به روزگار عثمانی و آغاز جنبش کمالیان است. نکته دیگر این که ترجمهٔ «مسأله کُرد در ترکیه» که اکنون در دست خوانندگان است، در نیمهٔ دوم اردیبهشت‌ماه جاری در هفته نامهٔ «کیهان هوایی» برای هموطنان خارج از کشور چاپ شد که بسیار مورد استقبال قرار گرفت مترجم از همهٔ هموطنانی که برای چاپ این کتاب مترجم را یاری دادند سپاسگذار است.

تهران

۲۴/اردیبهشت ماه / ۱۳۷۶

سیروس ایزدی

پیشگفتار

در نخستین سال پیروزی انقلاب که چاپ کتاب رواج گرفت و این مترجم نیز به کار ترجمه پرداخت، روزی دوستی که از خاندان مردوخ داشتم و «هر کجا هست خدایا به سلامت دارش»، با چهار تن دیگر از خویشاوندانش نزد من آمدند و خواستند بخشی از ویژه نامه‌ای را که دانشگاه ایروان و آکادمی علوم ارمنستان درباره کُرد و کُردستان چاپ کرده بود برایشان ترجمه کنم. بخشی را که اینان می‌خواستند زیر عنوان ***کُردان گوران*** بود که من آن را فتوکپی کردم و با خود به آلمان بردم و بخش دیگری نیز از همین ویژه‌نامه را زیرعنوان ***مسأله کُرد در ترکیه*** (از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان) ترجمه کردم که در همین کتاب چاپ می‌شود. این دوستان می‌گفتند که پژوهشگر ***کُردان گوران*** ـ ***گ.ب.آکوپوف*** (به ارمنی باید هاکوپیان باشد ـ س.ا.) ـ از بزرگترین ایرانشناسان در رشتهٔ کُردشناسی است. نام چند اثر پژوهشی از نامبرده در این دو نوشته هست:

۱ـ دربارهٔ مسألهٔ همبستگی کُردان، مسکو ۱۹۵۲.

۲ـ بررسی خرده‌سنجانهٔ روایت پیدایش تورانی ـ ترکیِ کُردان. «اخبار علوم اجتماعی» شمارهٔ ۴، ۱۹۶۶.

۳ـ برخی سوهای مسألهٔ پیدایش کُردان، در پرتو اسطوره‌های ایران کهن «کودهٔ خاورشناسی»، ۱۹۶۴، ص ۳۴۵.

۴ـ کُردان و سنگ نبشتهٔ بغستان، ۱۹۶۸.

۵ـ هشت سطر از سدهٔ هفتم، ۱۹۶۷.

۶ـ تاریخ مردم کُرد (چشم‌انداز)، مسکو ـ ایروان، ۱۹۶۵.

۷ـ تاریخ انتقادی مشکل پیدایش کُردان، ایروان، ۱۹۶۹.

۸ـ برخی یادآوری‌ها پیرامون تاریخ زبان کُردی، ۱۹۶۸ و جز این‌ها.

گ.ب. آکوپوف در پژوهش پیرامون پیدایش گوران‌ها، همهٔ پژوهش‌های علمی مربوط به این موضوع را بررسی کرده و نکته‌ای که توجه مترجم را به خود جلب نمود، اهمیتی است که پژوهشگر بزرگ کُردشناسی به کار سترگ رشید یاسمی ـ***کُرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او***ـ و هم‌چنین رشید یاسمی همچون یکی از ستون‌های راسخ کُردشناسی می‌دهد.

درخور نگرش است که دو تن بی‌سواد ـ بنا به نوشته **گ.ب. آکوپوف**، به نام‌های **ک.ک. کوردویف** و **ای.اُ.فریض اوف** که بارها در این کتاب شرح بی‌سوادی آنها آمده است ـ از کتاب رشید یاسمی خرده گیری کرده‌اند، که استعمار است و از این مارها بسیار در آستین دارد و اینان با همهٔ بی‌سوادی، گهگاه همچون تئوریسن‌های نهضت‌های رهایی بخش! و گهگاه، همچون نظریه‌پردازان «نظم نوین جهانی!» برای ساختن مستعمراتی تازه، خودی نشان می‌دهند که مقبول ساده‌اندیشان می‌شوند. یکی از «این کُردشناسان!» گویا **کوردویف** کتابی هم در انتقاد از **رشید یاسمی** به نام «ساخته کاری در تاریخ کُردان، در تاریخ‌نویسی بورژوائی ایران» سرهم‌بندی کرده، که در پاریس به فارسی ترجمه شده و پاسخ آن ترهات را **گ.ب.آکوپوف** در همین کتاب در چند جمله داده است (بنگرید: همین کتاب در صفحهٔ ۳۸ـ س.ا.). دریغا که مترجم و پخش کنندهٔ آن نوشته یکی از کسانی است که این کتاب را نزد من آورد و از آکوپوف ستایش کرد و گناه از من بود که ترجمهٔ کتاب را هفده سال به تأخیر انداختم و این هموطنِ سفارش دهنده نتوانسته بود آن را بخواند.

استعمار کوشیده و می‌کوشد که کُردان را جدا از دیگر ایرانیان بنمایاند، اما اینان چیزی جدا از مادها و پارس‌ها نبوده‌اند که جایگاهشان در سرتاسر ایران است. دانشمند فرزانه‌ای داریم به نام **سیّد محمدباقر نجفی** که گویا در آلمان می‌زید و کتاب‌هایی از ایشان دربارهٔ فرهنگ و ادب و تاریخ و هنر ایران دیده‌ام که بی‌همتاست. در این روزها دوستی در تهران یک فتوکپی متن سخنرانی ایشان را که در انستیتوی ایران و عرب در لندن روز ۲۰ سپتامبر ۱۹۹۳ ایراد شده است به من داد. به جاست متن این سخن رانی را از روی همان فتوکپی در این جا بیاورم. در آغاز چنین آمده است:

«ژوئن ۱۹۹۲، کلن، آلمان».

در یک گزارش و گفتگوی تلویزیونی، سخن از این بود که کُردان قومی غیر ایرانی هستند و بر اساس سوابق تاریخی، کُردستان سرزمین تاریخی قوم کُرد است...

مدتی روی صندلی خود مبهوت ماندم... به‌راستی قومی و سرزمینی غیر ایرانی؟

همان ساعت کتاب‌ها را گشودم، کاغذ و قلم نهادم و به پژوهش پرداختم. تا بیابم آیا آنان در تحلیل بار فرهنگی این توجیهات بی‌طرفی را رعایت کرده‌اند؟ آیا بی‌غرضانه منابع جغرافیایی و تاریخی کُردستان را مورد تحقیق قرار داده‌اند، که نتایج آن را تبلیغ و القا می‌کنند؟ حاصل این پژوهش دو ساله، موضوع دو سخنرانی کوتاه شد: یکی تحت عنوان مادهای کُرد و دیگری ***ایران کُردستان***». سپس متن سخنرانی در زیر این عنوان می‌آید:

«مادهای کُرد» (از آن جا که این متنِ سخنرانی است، به زبان گفتگو نزدیک است نه به زبان نوشتار ـ س.ا.)

بازنگری در اسناد باستانی پیرامون واژهٔ کُرد و کُردستان تا قرن هشتم هجری.

«در این پژوهش نیامده‌ام یافتنی‌های خود را در میان نهم. آمده‌ام تا خاضعانه از نیافتن‌های خود، صفحاتی را بخوانم. خواندنی محدود به سخن و محصور به وقت:

پرسیدم از خود، آیا کُردان، از اقوام باستانی ساکن در غرب فلات ایران بودند؟! به تحقیق پرداختم، بسیاری از اسناد و اقوال در متون باستانی را ورق زدم، یافتم پیش از ورود آریائیان به فَلاتِ غربی و نشیمن آنها در سرزمین‌های جنوبی دریاچهٔ ***اورمیه***، مردمی به سر می‌بردند که نام نشان آنها در «سالنامه‌های آشوری»، «کتیبه‌های پادشاهان اورارتو» ضبط است. ولی اشارتی از واژهٔ کُرد نیافتم.

جلوتر آمدم، فهرست تیره‌های ایرانی در [تاریخ کسْنِفُون] و تقسیمات مالی ایالتهای بیست‌گانهٔ ایرانی در [تاریخ هرودوت] و تمامی کتیبه‌های هخامنشی را مورد بررسی قرار دادم، نام و نشانی روشن یا تحریف شده از مردمی که نام آنها کُرد یا شبیه آن باشد، ارائه نشده است...

هرچه کاوش کردم، در هیچ سندی تاریخی که از آن سده‌ها به دست ما رسیده، ندیدم که حتی نشان دهد «کُرد» مانند «مانائی‌ها»، «کاسی‌ها»، «آمردها» از زمرهٔ مردم بومی زاگرس بودند که در اثر همزیستی مُتمادی، در مردم ایرانی زبان مستحیل شده باشند. اگر هم چنین فرضی مطرح شود، به گفتهٔ «جورج کامرون» چون تا نهصد سال پیش از میلاد، هیچ نشانی از اختلاط ایرانیان با بومیانِ بخش غربی زاگرس به جا نمانده قادر به شناخت آن نیستیم.

[زاگرس = یونانی شدهٔ زَگْرُتی zägroti از شهرهای باستانی ماد].

از آن تاریخ، تاریخ ماد، تاریخ همهٔ ایرانیان مستقر در نواحی زاگرس و دریاچهٔ اورمیه(۱) [= Orumiyya = اُرمیه: آب مقدس، همان چی چیست در زبان پهلوی و چئچست در زبان اوستایی]، تا حوالی دماوند [= اُشتوناوند Ostun - a - Vand = دَمْباوند] و کویر نمک در داخل فلات ایران بوده است. حتّی طایفه‌های، پارسوا» که در اواسط قرن نهم تا اوایل قرن هفتم پیش از میلاد، نواحی غربی زاگرس را ترک کردند و در جلگه «ماهیدشت» و «کوه‌های بختیاری» و «شوشتر» نشیمن گزیدند، مشمول همان تاریخ بودند.

این اتحاد، نتیجهٔ تلاش طولانی ایرانیان [= مهاجران آریاویچ = ایرانه وئجه = ایران ویچ] در حفظ وحدت شش قبیلهٔ مادی است که به گفتهٔ «هرودت» نخستین‌بار توسط دیاآکو [Deiokes = دیوکا = دیوکس] در سرزمین‌های غربی ایران تحقق یافته بود و مورخان قدیم و معاصر تردیدی ندارند که حتّی به خاطر همسایگی ماد با دولت‌های مهاجم آشور و اورارتور، جریان اتحاد قبایل ایرانی، پیش از تشکیل دولت ماد آغاز گشته بود. لذا تاریخ باستانی همه قبایل ایرانی فلات یا در تاریخ ماد تا ۵۸۵ پ. م که تا «حرّان» امتداد داشته، مستحیل است، یا در تاریخ باستان «**شوش**» و «***انزان***» [= ***آنشان***] و «**پارسه**» و «**پاسارگاد**» عصر هخامنش و جانشینان او تا ۵۹۹ پ.م. در حقیقت هویت مشترک ایرانی این دو بود که به گفتهٔ **گیرشمن**: «در نظر ملل غربی حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه می‌کرد». و تأکید و تصریح [کتاب مقدس، عهد عتیق] به «داریوش مادی» و این که «شریعت مادیان و فارسیان منسوخ نمی‌شود»، مؤید همین وحدت قومی - دینی است.

بر این اساس، اگر آن‌چه کُردها غیر از قبایل متعدد طوایف مادی بوزائی Bousai، پَریته کینوئی Paritakiani و ماگوئی Magoi و بَوْدِیُوئی Boudioali و اُسْتْروخاتَس Strawxates و ایرزانْتُوئی Arizantoi طایفه‌ای مشخص در ایران هزاره‌های سوم و دوم و نیمه اول پیش از میلاد بودند، لااقل نام و موقعیت ایرانی آنها در کنار دیگر طوایف ایرانی مانند پارسی‌ها، لولوبی‌ها Lulubi، هوزی‌ها، گیلانه‌ها Gilae، کاسی‌ها، مانائی‌ها، گوتی‌ها Guti، سکاها، کادوسی‌ها cadusi، اماردی‌ها Amardi و تَپوری‌ها مذکور بود و اگر چنان چه طایفه‌ای غیرایرانی یا نیمه ایرانی بودند، لااقل نام و نشان تاریخی آنها در منابع آشوری، کلدانی، عیلامی، اورارتوئی، بابلی، لیدیائی، در کنار صدها قوم و قبیله دیگرِ عصر مادها و هخامنشی‌ها ضبط و ثبت می‌شد.

۱- نام درست این دریاچه اورمیه است که به خطا در همه جا اُرومیه شده است و به آسوری یعنی جای برآمدن آب = آبجوش. آبخیز - س.ا.

چون از لحاظ قوم‌شناسی، نتوانستم منابعی در اوراق و سنگ نبشته‌های باستانی بیابم، راهی سرزمین‌های ماد شدم تا شاید در منابع جغرافیایی باستان، خط و نشانی از «کُرد» بیابم:

سرزمین ماد در قرون باستانی هزاره اول پیش از میلاد تا قرن‌ها پس از سقوط هخامنشی‌ها شامل دو قسم به نام‌های «ماد خُرد» و «ماد بزرگ» بوده است.

ماد خُرد: به مجموعهٔ اراضی «ماد آتروپاتن» اطلاق می‌شده است.

اَتْرْ atr به‌معنای آتش، نام ایزدی است. در پهلوی آتور atur، در اوستا آتار atar نِهاد اصلی نام سرزمینی است که منابع یونانی به آن: «آتروپاتن»، اسناد باستانی ارمنی آن را «آتراپاتاکان» سریانی‌ها ـ آذربایغان، ایرانیان ـ ماد آذربایگان = مادآتورپاتکان و اعراب آن را آذربیجان خوانده‌اند. آتروپاتنه همان آتروپات Atropates گویش یونانی ساتراپی بود که بر قسمت علیای سرزمین تاریخی مادها حکومت داشت.

سرزمین «مادآتروپاتن» از رود ارس، درهٔ رود قره‌سو تا دریاچه وان، آرمنیه در شمال، قسمتی از مناطق غربی زاگرس و دشت پهناور بین‌النهرین تا رود هالیس، بخش علیای رود زاب کوچک و بخش وسطای مسیر رود دیاله یا ایالت نمر Namer از جنوب به بابِل [=بَوْری در اوستا، بابیرُوش Babirush در کتیبه‌های پارسی باستان] محدود بوده است. یعنی بخش علیای رود دیاله، به گفته دیاکونوف در [تاریخ ماد]، در مثلث شهرهای کنونی سلیمانیه، زهاب و سنندج از اواسط قرن ۹ ناحیه مزبور پارسوا نامیده می‌شده است و سرزمین مادبزرگ به ناحیه کوهستانی پهناور زاگرس، شامل مناطق اَسْپَدان Espadan و رَگا Raaga = ری، پاسارگاد، سوشیانا تا خورآسان =خراسان و گیهون =گهون = جیحون =وِهْرود، امتداد داشته است.

در این اسناد بازمانده تاریخی ـ جغرافیائیِ عصر هخامنشی نام و نشانِ مکانی، بقاعی، ... به نام کُرد یا شبیه آن نیافتم.

به منابع غیرایرانی و در رأس آنها، منابع یونانی مراجعه کردم. دیدم جمعی به کتابت و تشابنام Karoouxoi =کردوک در کتاب [آناباسِیس Anabasis = در لغت بمعنی لشکرکشی ولی مشهور به بازگشت ده هزار تن]، نوشتهٔ «کْسنِفُون» Xenephon مورخ و سردار آتنی در ۳۵۵/۴۳۰ پ.م بسنده کرده، مدعی شدند قوم کُرد همان «کردوک» است. به تحقیق پرداختم متوجه شدم که در متن تاریخی مذکور کردوک نام محلی است که کْسْنِفُون آن را از یک اسیر ارمنی در مناطق مرزی آرمنیه و مادآتروپاتکان شنیده است. و اصل آن کردوخ بوده که چون خ

ارمنی به‌معنای‌ها به کاف یونانی درآمده، کردوک نوشته شده است!

کسنفون در شرح فرار نیروهای اسپارتی همراهش از این منطقه، به تفصیل شجاعتهای مدافعانِ کوهستانی را توصیف کرده است. ایشان باید مرزبانان ایران عصر اردشیر دوم هخامنشی باشند، والّامانع فرار یونانی‌هایی که به کمک **کورش کوچک** در «کوناکْسار kunaksar» آمده بودند نمی‌شدند و خبر داشتند، که راه را بر فرار یونانی‌ها بسته بودند. به تأمل نشستم تا بیابم از نظر قومی و جغرافیایی کردوک چیست و کجاست؟

«***نولدکه***» صریحاً بر عدم رابطه بین قوم کُرد و کلمهٔ کُردوک یاکُردوخ صحه نهاده است. لذا محققانی نظر به وصف رشادت‌های مدافعان و سد کنندگان فرار ***اسپارتی‌ها***«کُردو» راگویشی ارمنی یا یونانی از واژه گُرد به‌معنی پهلوان [= در پهلوی gurt] خوانده‌اند. چند تألیف دیگر، این رابطه را بین کردوک و روستاها یا شهرکی به نام قُردو جستجو کرده‌اند:

قُردو یا قورطی، همان Bethkardu است. محلی که گفته‌اند مجاور کوه بُحتان یا بُهتان Bohtan بوده است. در متون [فتوح طبری] و بلاذری، آن را به صورت بُقردی و قُرادی خواندم. و «یاقوت حموی» به استناد «ابن اثیر» گفته است: بُقردی قسمتی از جزیرهٔ ابن عمر در ساحل چپ رود دجله است. ولی هر چه در منابع جغرافیایی و تاریخی عربی تفحص و تجسس کردم از رابطه بقردی یا قُردو یا قُردای با قومی مشهور به کُرد اشارتی نیافتم.

پس، ***پرسیدم از خود به چه سند و تاریخ و قرینه‌ای به کار بردن نام محلی، شهرکی، و انتساب مردمی به آن یا صفتی، مبیّنِ قوم و نژادی غیر مادی در قلمروی سرزمین ماد است؟***

بسیارند اسناد تاریخی بازمانده از این عصر، که پارسیان را پاسارگادی، أنژانی، سوشیانی، پارسوائی، پارسوماشی، مادها را آتورپاتنی، گنزه‌ای‌ها، میکی‌ها [= مغی]، اشکوزائی‌ها [سکه‌ای، سقزی] گفته و نگاشته‌اند ولی هیچ‌یک به‌عنوان قومی غیر از ماد یا پارس مطرح نشدند، با آن که نام آنها، مناطق مسکونی آنها، تاریخ روابط آنها با یکدیگر در اسناد نوشته شدهٔ تاریخی به وضوح عیان است... آیا با صرف نامی که اسیر گمنام به کْسنِفُون رهگذر گفته، می‌توان تاریخ و جغرافیا و قومیت ساخت؟ آیا ایرانیان در طول هزاره‌های سوم و دوم و اول، باکی داشتند از این که چنین قومی را در کنار اسامی صدها قوم و دولت دیگر بنگارند؟ منتظر آمدن یک یونانی بودند تا تمدن ایران عصر مادها و هخامنشی‌ها را از این غفلت قومی در تقسیمات اداری قلمرویی وسیع برهاند؟ به شک افتادم، شک نه بیشتر!

چون تحقیق کردم، دیدم محققان غربیِ آثار یونانی، برکسنفون انتقادها کرده‌اند. و از این

که او جز زبان یونانی به زبان دیگری آشنا نبوده، بر او خرده گرفته‌اند که نتوانسته بود از نزدیک با پارسیان و مادها آمیزش داشته باشد. و نشان داده‌اند که در بخش دوم «لشکرکشی» که یونانیان با غارت اموال مردم بین راه زندگی کرده، مورد تعقیب سپاهیان ایران بودند، حصول این منظور امکان‌پذیر نبوده است. **دیاکونوف** در نقدی بر کتاب کسنفون ـ که دقیقاً با متن این پژوهش مرتبط است ـ صریحاً نوشت: «اطلاعات کسنفون مانند یونانیان معاصر وی دربارهٔ آسیای غربی بسیار مبهم است و این نکته به وضوح از این مطالب آناباسیس مشهود است. یونانیان هنگام لشکرکشی مزبور از موقع و محل کشورهای پیرامون اطلاعاتی نداشتند و از روی حدس و گمان حرکت می‌کردند... اشتباهات فاحش جغرافیایی در هر صفحهٔ کورش نامه فراوان است». و این که: «در رهبری رجعت سربازان مزدور یونانی وی و همراهان موفق شدند تنها مانند نابینایان، کورمال کورمال از آسیای مقدم و آشور و ارمنستان گذشته، به کرانهٔ دریای سیاه برسند». و وقتی از یونانی شدهٔ نام‌های جغرافیایی در سرزمین‌های ایران عصر هخامنشی دچار حیرت شدم، خواندم که دیاکونوف هم به این عدم رعایت امانت توجه داشته که صریحاً نوشته است: «چون گزنفون از حیث اسامی پارسی دچار کمبود می‌گشت، بدون آن که تشویشی به خاطر راه دهد، روی قهرمان مادی یا پارسی، خود اسامی یونانی نادر یا اسامی مجهولی که ظاهراً خارجی و عجیب بود، می‌گذشت». لذا دانستم که به کار گرفتن واژه کردوک، کردوخ، در متن آناباسیس نمی‌تواند از این یونانیت رها باشد، پس پرسیدم از خود اگر هیچ سند تاریخی وجود ندارد تا نشان دهد در ***عصر مادها و پارسی‌ها***، قومی به نام ***کُرد میان دیگر اقوام وجود داشته، پس ازکی بعضی از مادها به کُردان شهرت یافتند؟ و چنین نامی در تقسیمات باستانی اراضی قوم ایرانی به کار برده شد؟***

در نهایت دقت و حوصله‌ای که در توانم بود، به تحقیق ادامه دادم تا پاسخ را بیابم.

نخست دانستم که قلمروی هخامنشی به ساتراپی‌ها [= شهربان‌ها ـ خْشَاثْرَپَه Khshathrapa] تقسیم می‌شد که شامل ۲۰ تا ۳۱ ساتراپ بوده است. سرزمین قوم ماد، بزرگترین ساتراپ ایرانی به شمار می‌رفت و ترکیب ساتراپ نشینی سلسله هخامنشی که اساساً بر مبنای طوایف ساکن در آن سرزمین‌ها تعیین و تقسیم شده بود، پس از حملهٔ مقدونی‌ها محفوظ ماند.

منابع بابلی و یونانی نشان می‌دهند، چهارده ساتراپ‌نشین علیائی که تحت سلطهٔ اسکندر بوده، همان ساختار مسکونی ـ قومی ایرانیانِ عصر هخامنشی‌ها بوده است... اهمّ آنها: ماد،

پارسه، تَپوری ین [= Tapurien = طبرستان]، ماردی‌ها، پارت [هیرگانه Hyrkanieh = گرگان فعلی]، زرنگ [زدورنگ = در کتیبه داریوش زرنکا = زریا در پهلوی = یعنی دریا، همان هامون و در شاهنامه به‌عنوان نیمروز] [= سیستان] و کارمانیا Karmania، خووجا Khuvaga آرِیَ یا [= هرات] و پَرایْ تکین Paratacene [= حدود فریدن فعلی در ناحیهٔ بختیاری].

مورخان از سرزمین مادها در حیات اسکندر، به‌عنوان مادبزرگ و برای اولین بار به سرزمینی به نام ماد کوچک = ماد آتورپاتکان اشاره کرده‌اند.

«استرابون» نوشته است: در عصر اسکندر، آتورپاتِ مادی، آتورپاتکان را مستقل اداره می‌کرد. و «*آلفرد فن گوتشمید*» ذیل ایران در دورهٔ مقدونی‌ها نوشت: آترو پات بنیان‌گذار مملکت کوچکی از ماد بود که در قلمروی فرمانروائی اسکندر، به نام خود او خوانده می‌شد». به اعتبار همین قومیت و اعتقاد به فرهنگ مزدائی، مورخان، ماد آتورپاتکان را مهمترین پایگاه ایرانی در مقابله با نفوذ یونانیان خوانده‌اند.

با توجه به متن ***کتیبه داریوش*** در بیستون [بر اساس قرائت ***رُلف نارمَن شارپ*** Ralph Narman Sharp] مرزهای شمالی ماد علیا [= ماد آتورپاتکان] سرزمین ارمنستان بوده که به اعتبار هویت تاریخی، و بنا به گفتهٔ «بارتولد» بخش جدایی‌ناپذیر از سرزمین قوم ماد محسوب می‌شده است و قسمت سفلی یا جنوبیِ ماد آتورپاتکان ـ از اصفهان تا جلگه‌های غربی زاگرس، به‌عنوان ماد کبیر، منزلگاهٔ قوم ماد، خوانده می‌شد.

در احوال مردم این دو سرزمین مادی و وقایع تاریخی انتقال قدرت از مادها و پارس‌ها به مقدونی‌ها تا مرگ اسکندر در ۳۲۳ پ.م. جستجوها کردم، نامی از کُردان به‌عنوان قوم، طایفه، سرزمینی غیر از آن چه که تحت نام مادها بوده، نیافتم.

پیش آمدم تا شاید نشانی از قوم کُرد در عصر سُلوکی‌ها بیابم... نخست اسناد تاریخی جنگ‌های داخلی منازعان فرمانروائی «پیتو» Pito یا «پی‌تن» Pythen را که عنوان ساتراپِ ماد بزرگ را داشت، مورد بررسی قرار دادم، هر چه یافتم، جز نامِ قوم ماد و سرزمین ماد نیافتم. و وقتی به متن نامه‌های متبادلهٔ مقدونی‌ها در ***بابِل***، ***تری‌پارادیسوس*** Triparadisus = تخت جمشید، میان سال‌های ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۵ پ.م.، مراجعه کردم دیدم که سرزمین‌های ***ماد کبیر*** و ماد ***آتروپاتکان***، همچنان به‌عنوان بافتِ اصلی قوم ماد، ۲ ساتراپ از ۱۲ ساتراپ‌نشین عُلیا در قلمروی مقدونی‌ها محفوظ بوده‌است.

اسناد تاریخی مربوط به برکناری «*پیتون*» «*آنتی‌گون*» Antigonos و پیروزی *سُلوکوس* بر آنتی‌گون و ضمیمه شدن ماد به قلمروی حکومتی سُلوکوس را مطالعه کردم، مقارن همین احوال *ماد علیا = ماد آتورپاتکان* همچنان در رهبری خانواده آتورپاتکان باقی بود و مادها در سرزمین خود برای استقلال تلاش می‌کردند. نام «*مُولون*» Molon به‌عنوان ساتراپ *مادسفلی* در دوران سلطنت سلوکوس سوم در متون تاریخی به چشم می‌خورد. در همهٔ این وقایع و میان انبوهی از نوشته‌های تاریخی تا عصر «تیمارخُوس» که مادها را از حوزهٔ نفوذ سُلوکی‌ها خارج کرد، در تقسیمات باستانی سرزمین ماد نشانی از کُرد نیافتم و نیافتم که جمعی از مادها را کُرد بخوانند، با آن که سرزمین مسکونی طوایف مادی دقیقاً در برگیرنده مناطقی است که در چند قرن اخیر به نام کُردان خوانده شده است.

گفتم، شاید در جریان تلاش سُلوکی‌ها برای کوچ مقدونی‌ها و تغییرات اساسی در مناطق غربی ایران، به‌عنوان کانون اصلی مُنازِعات سیاسی و نظامی و اجتماعی، نشانی از جابه‌جایی طوایف ایرانی از جمه کُردان بیابم. پس به سُراغ اسنادِ تاریخ «سیاستِ کوچ» رفتم، تلاش سُلوکی‌ها برای تحکیم حضور مقدونی‌ها را میان قوم ماد از نظر گذراندم، در اخبار ۷۵ شهر جدیدالتأسیس سُلوکوس برای اسکان مهاجران تأمّل کردم. یافتم که با آن که بسیاری از این شهرها در میان مادها که به گفته گوتشمید اهالی مشرق، آن را «قلب ایران» می‌خواندند ساخته شده بود. معذلک در هیچ یک از اسناد ساتراپ ماد عُلیا و سُفلی فاصله ۳۱۲ـ۶۴ یا ۵۰ پ.م، نامی از مردمی به نام کُرد نیافتم. همه جا از مردم ساکن این سرزمین‌ها به‌عنوان مادها، اسناد تاریخی عصر سلوکی‌ها را فرا گرفته است.

وارد دهلیز بس تاریک منابع تحقیقی پیرامون ایران در عصر اشکانیان شدم. فِقدان مأخذ ایرانی عصر پارتی، اجباراً مرا به بررسی آثار یونانی تاریخ و جغرافیای ایران پارتی کشاند. بر اساس نوشته‌های: *پلی‌نیوس* در [تاریخ طبیعی، کتاب ۶] و *ایزیدورخارا* کسی در کتاب [شرح جاده‌ها] که حَوالی میلاد مسیح می‌زیسته، معلوم می‌شود: نَحوهٔ تقسیم قومیِ مملکتی که به همّت *مهرداد* تشکیل شده بود، ایران را به دو قسمت عُلیا و سُفلی تفکیک کرده بودند که از آن جمله *ماد عُلیا* و *ماد سفلی*، یا *ماد ناحیهٔ ری*، *کارنیا* [*کرند* فعلی]، *کامبادته* [= حدود کرمانشاه فعلی] به‌عنوان سرزمین قوم ماد، ضبط و ثبت شده است.

منابعی که مورد بررسی این حقیر قرار گرفت، نظریهٔ «*گوتشمید*» را تأیید می‌کند که پارتی‌ها تقسیمات قومی ـ ایالتی رائج عصر سلوکی‌ها را حفظ کردند. در این

تقسیم‌بندی‌های قومی، هیچ سند و قول تاریخی که نامی از قومی یا طایفه‌ای به نام کُرد میان اقوام ایرانی یا غیر ایرانی، در آثار به جای مانده رومی، یونانی و ارمنی ذکر شده باشد نیافتم.

صرفاً در اسناد یونانی تاریخ ***پارتیان*** [***پَرتَو*** Parthava =***پَهلَو*** Pahlava] از مکانی به نام ***گُردین*** یا ***کوردُئین*** یا ***کُوردیانا*** یا ***گُردی‌ینه*** Gordyene یا ***کُردُنِه*** Korduene یاد شده است که نخست تابع پارتیان بوده و سپس مورد منازعه و اختلاف حکمرانان ایرانیِ ***ارمنستان*** قرار گرفت. این اختلاف در زمان «***تیگران***» و «***فرهاد***» موجب وقایعی گردید که منجر به مداخله «***پُومپه***» یا «***پومپه‌ئیوس***» سردار رومی در آسیای صغیر و حکمیت او در خصوص تقسیم مناطق علیای بین‌النهرین شد.

پارتیان در طول ۴۸۰ سال حکومت خود، نه‌تنها درگیر آثار فرهنگی ـ تاریخی ناشی از حکومت ۲۴۸ ساله جانشینان اسکندر بودند، بل با حضور جدی «هلنیسم» و نفوذ گسترده نیروهای نظامی رومی در آسیای صغیر، نمی‌توانستند تشکّل فرهنگی ـ قومی به‌هم‌پاشیده عصر مادها و هخامنشی‌ها را به ***ایران*** بازگردانند.

علت اصلی این آشفتگی‌ها خاصه در سرزمین‌های غربی ایران، سیاست نخستین اسکندر درباره ایران بود. او برای حفظ امپراتوری، سیاست ملوک‌الطوایفی را اعمال کرد تا ***یونان*** از گزند ایرانیان ایمن گردد:

نگردند یاد، این از آن، آن از این	برآسود یکچند روی زمین
سکندر سگالید[1] از آنگونه رای	که تا روم آباد ماند به‌جای

با توجه به این زمینه تاریخی، به دو دلیل نسبت به اصالت ایرانی اسامی جغرافیایی رایج شده در این عصر به دیده تردید نگریستم:

دلیل اول: رواج نوشته‌های تاریخی ـ جغرافیایی ایران به زبان یونانی و نگرش خاصی که مؤلفان یونانی در انتخاب، گزیدن تلفظ و یا تحریف اسم‌ها داشته‌اند:

سند این دلیل را نزد «***مالکوم کالج***» Malcom College پارتی‌شناس دانشگاه لندن یافتم. او بر اساس منابع یونانی و... به دست آمده از عصر پارتیان به تفصیل نشان می‌دهد که چه‌گونه «آثار نویسندگانِ یونانی در پارت به کار ***استرابون*** و ***تروگوس*** و ***پلوتارک*** و...خورده است» و می‌نویسد: «در سراسر دوران پارتی هرجا به یونانی تکلّم یا نوشته می‌شد، شرقیان برای خود

۱ـ شگالیدن: یعنی اندیشیدن. [شاهنامه فردوسی ذیل پادشاهی اشکانیان].

نام‌های یونانی به کار می‌بردند». و می‌نویسد: «در ایرانِ عصر پارتی نام‌های یونانی ـ مقدونی تا زمان‌های متأخر رواج داشت و زبان یونانی تا سدهٔ اول میلادی، همچنان چیره و رائج ماند...».

دلیل دوم: تعصب یونانی‌ها به این که نشان دهند، شهرها، مناطقِ آباد و مهم ایران، دارای منشاء یونانی هستند.

سند این دلیل را نزد **_نیکولُوسکایا_** ـ استاد جغرافیای ایران در عصر پارتیان ـ یافتم. او بر اساس منابع غیر ایرانی، خاصه یونانی نوشته شده در عصر پارت، می‌نویسد «نفوذ عناصر یونانی... بروزِ نام‌های یونانی و ظهور سازمان‌ها و موازین حقوقی هلنیستی... باعث شد... هر شهر و مکانی از سوی مقدونیان بنیانی نو یافته، نام یونانی بر آن نهند...» و نشان می‌دهد چه گونه شهرهای پارتی ـ ایرانی توسط جغرافی‌نگاران یونانی به‌عنوان شهرهای یونانی توصیف و نامگذاری شده است تا به آنها عنوان «**_پولیسی هِلِنی_**» دهند. نیکولُوسکایا به موارد متعددی از شهرها و مناطق غربی زاگرس اشاره می‌کند. از جمله منطقه **_حُلوان_** که یونانیان آن را **_خالا_** Khala، **_رَقّه_** Raqqa را **_نیکفور_** Nicephore، **_بَتنَه_** Batne یا **_ساروج_** را **_آنتِمُوزی_** Anthemousie و... می‌نامند.

براساس آن زمینه، و این دو دلیل تاریخی، به فکر افتادم! **_پرسیدم از خود، نام کوردوئن یا کوردیانا یاگُردی‌ینه در منابع یونانی عصر پارتی معرف قومی است؟_** هر چه جستجو کردم نه اشارتی یافتم که نشان دهد نام قومی است که آن را به محل سکونت خود داده باشند و نه چشمکی که نشان دهد نام محلی است که قومی از آن جا برخاسته باشد.

متأسف شدم، چرا محققانی مانند **معین** و **زرین‌کوب** و **_پیرنیا_** در ریشه‌یابی نام‌های جغرافیایی ایران، تحت تأثیر منابع یونانی که به آثار امروزی غربیان ره یافته، واژهٔ **گوردین** Gordien یا **_گُردیانه_** Gordyane با g = گ را به‌عنوان ریشه باستانی ایرانی سرزمین کوهستانی کُردستان فعلی معرفی کرده‌اند؟! و این راه یونانی را ادامه داده، اصل **_کُردین_** را هم همان **_گردوکی_** یا **_کردوخیِ کسنِفُون_** خوانده‌اند.

به خود گفتم، تأسف احساسی است که نباید به عالم تحقیق ره یابد. چون به خود آمدم، تحقیق را ادامه دادم تابه گفته «طبری» اساس نقد اخبار را بر حجت عقول و استنباط نفوس قرار دهم و نه بر قول راویان.

اولاً: در همان منابع تاریخی عصر پارتیان با نوشته‌های «رویدادنامه‌نویسان **_سوریانی_**» آشنا

شدم، دیدم که آنها نوشته‌اند: «از روزگار گذشته در «**میان رودان**»، مادها و پارس‌ها علیه پارتیان پیکار می‌کردند». چنین مردمی باید در **گُردی‌ین** بوده باشند که به گفته **نیکولوسکایا** دائماً میان دو آتش قرار داشتند. هم از هجوم رومیان و هم از قساوت پارتیان در بیم و هراس بودند».

گُردی‌ین در نقشه‌های قدیم یونانی و رومی که به اطلس‌های تاریخی اروپائیان ره یافت، دقیقاً در سرزمین ماد قرار دارد.

ثانیاً: واژهٔ **گُرد** Gord به صورت **گُردیانِ** Gordien فرانسوی و **گُردیانوسِ** یونانی Gordiyanus یا **گُردیوس** Gordiyos، به‌عنوان نام سه تن از امپراتوران روم و به همان شکل **گردیوس** Gordios به‌عنوان پادشاه افسانه‌ای دولت **فریکیه** Ferigiya پدر **میداس** Midas و **گُردیون** Gordion به‌عنوان یکی از سه شهر مهم دولت فریکیه در مرکز **آسیای صغیر**، غرب **آنکارای** فعلی، ثبت اوراق تاریخی و جغرافیایی است.

چنین قرینه‌هائی مبین آنست که نام جغرافیایی **گُردیَن** یا **گُردیانه**، صرفاً نام جغرافیایی محلی است که تحت تأثیر منابع یونانی در عصر پارتی‌ها شهرت یافته و در منابع ایرانی ـ باستانی مسبوق به هیچ سابقه‌ای نیست.

به خود گفتم این نتیجه گیری، دقیقاً نشان می‌دهد که بعضی از مادهای ساکن گوردینِ عصر پارتی به دلیل انتساب به چنین مَکانی کُرد نامیده شده‌اند! برای نشان دادن یا اثبات آن نیازمند سند و دلیل هستیم که در منابع باستانی ایرانی ـ نه یونانی ـ به آن تصریح شده باشد...

حوصله کردم، به بررسی متون تحقیقی پیرامون ایران در روزگار ساسانیان پرداختم، اشارتی نیافتم. از طریق این پژوهشها به منابع پهلوی تألیف شده در ایام ساسانیان پی بردم، جمع کامل انتشار یافته آن را گرد آوردم، نرم نرمک به مطالعهٔ آنها پرداختم، بدون هیچ اضطرار و اضطرابی، بی‌آن که قصد تألیف و تحریر و سخنی داشته باشم، به تأمل، اوراق باستان را بازنگری کردم تا این که نوبت به متن پهلوی و ترجمه فارسی [**کارنامهٔ اردشیر بابکان** =**ارتخشیر**] رسید. در این متن باستانی از «شاه کُردانِ مادی» نام برده شده است. به سپاه کُردانِ شاه مادی به صورت «سپاه مادیگان» یعنی سپاه مادان، تصریح شده است.

با توجه به این که کارنامهٔ اردشیر مربوط به شرح وقایع سقوط پارتی‌ها و روی‌کار آمدن ساسانیان است، نام مادها معرف طایفه‌ای از قوم ایرانی است. تصریح‌های مکرر به کرد مادی، مادی کُرد، بی‌هیچ تردیدی نشان می‌دهد که نام کُرد به‌عنوان انتساب به محل، صفت و مادی

معرّفِ قومیت مردمی است که در گویش یونانی رائج در عصر پارتی‌ها، منسوب به «کردوئن» یا «کردو» بودند.

دومین سند را در نگرش کلی به وقایع مربوط به منازعه اردشیر باکُردان یافتم. نبرد ***بابک* و *اردشیر*** باکُردان پارس، جزئی از نبردهائی است که وی با امیران محلی ***پارس***، اصبهان، ***خوزستان***، ***کرمان*** و ***میشان*** داشته و این امر مبین آنست که کُردان در مرکز پارس تحت نفوذ شاهان محلی پارس، خود را در مقام جانشینان هخامنشی حافظ سنتهای پارسی و جزئی از ساختار قومی سرزمین پارس می‌دانستند.

سومین سند نامه ***اردوان*** اشکانی به اردشیر است. «***طبری***» بر اساس منابع تاریخی عصر ساسانی می‌نویسد: «فرستادهٔ اردوان بیامد و نامه‌ای بیاورد. اردشیر کسان را فراهم آورد و نامه را بخواند و مضمون آن چنین بود:، ای کرد، تربیت شده در خیمهٔ کُردان از حد خود برون رفته‌ای...،، تا آخر».

«***کریس تنسن***» در کتاب [ایران در زمان ساسانیان] به قول ***عبدالحسین زرین‌کوب***، بدون ارائه مأخذی» نسبت به چنین نامه‌ای تردید کرده است. ولی فکر می‌کنم ***کریس تنسن*** می‌دانسته، امّا توجه نداشته، ساسان پدربزرگ اردشیر باید از طبقهٔ **مُغ** = **مگو** بوده باشد که به‌عنوان وِیْسپُوهرگان [= هیربد = نگهبان و اهل بیوتات] در آتشگاه یا معبد آناهیتای استخر به امور روحانی و کاهنی اشتغال ورزد و بدین نسبت، طرز تلقی اردشیر به این که فرمانروائی او نوعی «فَرّهٔ ایزدی» است، مستند به همین سابقه کاهنی پاپک و ساسان بوده است. از اینرو چون «هرودت» «مُغ‌ها» یا ماگوئی‌ها را در ردیف طوایف ششگانه ماد ذکر کرده، نسبتِ کُرد بودن او مسبوق به همان مادی بودنِ اوست.

دو گروه از مستنداتِ تاریخی در منابعِ ایرانی، ما را در قبول این نسبت مطمئن می‌سازند.

گروه‌اول اسنادی است که نشان می‌دهند مادربزرگ اردشیر ساسانی، «**دینگ**» Ding یا «***رام‌بهشت***» دختر ***گوچهر*** [= Gaochitra] به کتابت «طبری» جوزهر، پادشاه با زرنگی از سلسله پادشاهان محلی پارس، فرمانروای «***دژ سپید***» [= بیضاء فارس] است. «***ابن اثیر***» در [***کامل***] مُعرب آن را الباد رنجیین آورده، «***طبری***»: ***الباذرنجین*** و «***مسعودی***»در [***التنبیهٔ والإشراف***]: ***البارنجان*** و «***ابن‌بلخی***»: ***رُم، البازنجان*** آورده که قول همگان برآنست که این طایفه از بازماندگان کُردهای پارس قدیم و فارس بعدی است.

گروه دوم اسنادی است که نشان می‌دهند طایفهٔ ***شبانکاره*** در پارس از کُردان فارسند. و

«*ابن‌بلخی*» در قرن ششم هـ ـ به تفصیل از موقعیت آنها میان کُردان فارس یاد کرده است. این طایفه در طول تاریخ خود را بدان مفتخر می‌دانستند که از اولاد **اردشیر بابکان** هستند. **محمد شبانکاره‌ای** در [**مجمع الانساب**] که در ۷۳۳ هـ تألیف کرده، نوشته است: «نسب ملوک شبانکاره نزدیک جملهٔ مورخان و اهل علوم انساب محقق و ثابت است... که ایشان از اَسباط اردشیر بابک ساسانی‌اند و خیلی کتاب بدان مسطور و مذکور است...».

با توجه به این مستندات، خِطاب اردوان به اردشیر به‌عنوان «ای کُرد» برای پارسی‌ها و مادها که در تمام وقایع روی کار آمدن اردشیر و وحدت مجدّد طایفه‌های ایرانی علیه روم زدگان پارتی، حامی اردشیر بودند، نمی‌توانسته مفهومی غیر از قومیت مادی همبسته پارسی را در ذهن‌ها تداعی کند.

«ای کُرد»، خِطاب به کسی است که مجد هخامنشیان را احیاء کرد. خطاب به کسی است که به علت انتساب او به طایفهٔ مادی‌های موبد، توانست ایرانیان را از سلطهٔ رومیان، حکومت‌های محلی، یونانیان و **هلِنیسم فرهنگی** رها سازد.

دفتر نیافتن‌ها را، کتابت کردم، چون آزادانه به خود فرو رفتم و تأمل کردم، در تعارض بین شهرت و حقیقت، حقیقت را برگزیدم.

در این انتخاب به خود گفتم، من نه کْسْنِفُونِ بیگانه هستم که به سخن گمنامی اکتفا کنم، و از ترس هخامنشیان بگریزم. و نه تحت تأثیر منابع یونانی عصر پارتیان هستم که از خوف مهاجمان و جهل مهاجران در پی منابع ایرانی نباشم. نه اینم و نه آنم، یک محققم، محقق...

پرسیدم از خود، اگر ماد قومیت فرهنگی طایفه‌هایی است که در منابع یونانی عصر پارتیان به لحاظ گویش یا به اعتبار صفت نسبت به‌کُرد شهرت یافتند، چرا ایرانیان به جای ماد، کُردستان را سرزمین خاص کُردان دانسته‌اند؟

به بازنگری اسناد باستانی پرداختم تا به‌راستی چرا؟ با آن که ساسانیان بر سنتهای عصر پارتی که با زبان و خط یونانی مرتبط بود، خط بطلان کشیدند و اهمّ سرزمین‌های غربی را از نفوذ هلنیسم و روم خارج کردند و در نتیجه به گفته «**نیکولو**»: شهرها خودمختاری و استقلال خود را از دست دادند و به موازات آن زبان یونانی زایل شد؟!

به بررسی آثار و نوشته‌های موجود به زبان پهلوی یا پهلوی نامه‌ها پرداختم، مجموعه‌ای شامل آثار مذهبی، تألیفات نیمه مذهبی و آثار «اندرزنامه‌ها» و «کارنامه‌ها» در هیچ‌یک از کرد، نه به‌عنوان قوم، یادی دیدم که به قومیت آنها تصریح شده باشد، و نه از سرزمینی منسوب به

کُردان نشانی گرفتم. آگاه شدم که از عصر ساسانیان، جزوه‌ای به زبان پهلوی در باب شهرستان‌های ایران [= ایرانشهر] بازمانده، که ***مارگوارت*** Marguart متن آن را تنظیم و در ۱۹۳۱ منتشر شده است.

شهرهای ایران با ایرانشهر مذکور بر اساس جهات جغرافیایی، یعنی شهرهای شرقی، غربی، جنوبی، شمالی طبقه‌بندی شده است. چون در این مجموعه نگریستم نه نامی از کُرد دیدم و نه نشانی از سرزمینی به نام کُردان. هر چه در منابع باستانی هخامنشی تا پایان عصر ساسانیان به‌عنوان استان‌ها، یعنی ساتراپیا و تقسیمات کوچکتر آن یعنی اپارخیا Eparquc] [= دیدم، نیافتم. یا به‌عنوان ***خُرَّهٔ پهلوی*** یا ***کَوُرَه عربی***، مأخوذ از خُوره [= Chora] یونانی به معنای ناحیه، وَلایت، استان که شامل چند رُستاک [= Rostak] معادلِ ده [= deh] و رُسْتاقِ معرّب آمده، نیافتم. هر چه به‌عنوان پاذْکوست که همان پاذْکوسپان یا پاذْوسپان به معنی شهر آمده، معادل کَنده [=کن تا Kanta] مانند سمرکند یا سمرقَند در زبانِ مردم شرقی ایران، نیافتم. یا به‌عنوان اکْلیما [= Klima] یونانی و در عربی اقلیم در آمده، نیافتم. هر چه به‌عنوان کِشور از ریشهٔ کَرْش [= Kars] اوستایی که در پهلوی به صورت کِیشْتَن [= Kistan] یعنی شیار کرد، و در [گات‌ها] و [ویسپرد] به صورت بُوم [= bum] آمده، نیافتم.

هر چه به‌عنوان دُوْهْیا [= Dohya] در پارسی باستان به معنی مملکت، معادل وَردَن [= Vardana] پارسی و وَرَزَنَ [Verezena] اوستایی، بعدها بَرْزَن فارسی مورد تحقیق و تأمل و تفحص قرار دادم، سرزمینی به نام کُردان در ایرانشهر نیافتم. نه به‌عنوان سرزمین ارزَهی [= Arezahi] از هفت کشورِ آمده در متن‌های اوستایی و نه به‌عنوان هِپْتُوکَرْشْوَر Huptokarsvar که شامل هفت کشور سَوَهی Savahi ـ کشور شرقی و...

و در اسناد باستانی، میان صدها نام صاحب منصب خشَتْرَپاوَن [= Xsatrapavan یاشهربان = ساتراپس Satrapes] فردی را که به سِمَت، بر مردمی به نام کُرد یا به اعتبار سرزمین کُردان برگزیده شده باشد نیافتم.

در ایرانشهر عصر ساسانی که به گفتهٔ همه محققان به کشور ایران اطلاق می‌شده، شهرهای غربی عبارت بودند از اُدِسّا، الرُّها urha، نصیبین، بابِل، حِیْره hira، همدان، نهاوند.

قسمتی از این سرزمین تحت نام استانِ خسروشاد فیروز شامل این شهرها بوده:

شهر ***حُلوان***، مأخوذ از ***هَلْمان*** Hallaman و هَلاوان Hallawavn پارسی به معنای بخار آب و زبانهٔ آتش. «***یاقوت***» نوشته است که در این شهر چشمه‌های کبریتی بسیار است.

شهر *فیروز قباد*، *ثامرا*، *آربل* = اربل که همان *نوداردشیر* [= بوذاردشیر Budh Ardashir] است، و خانقین.

این مناطق جزئی از هویت ایرانی سرزمین قومی مادیک است. «مادیک» در پهلوی به گفته «پورداود» در [یشت‌ها، ج ۲، ص ۲۱۹] به صورت مای میان ساسانیان و معرّب آن ماه و ماهی درآمد. ماد دینور به صورت ماه‌کوفه و آنگاه دینور، ماد نهاوند [=نِهْ‌آوند، نه به معنای شهر، آوند Avand، ظرف، کوزه، آب‌وند = دارای آب].

سرپل زِهاب که معرب آن زَهاو گردیده. زِه zeh یا زها zeha به معنی زهیدن آب، چشمه روان، همان معنی حُلوان.

شهرزور از واژهٔ زُروان و زُروانی‌ها مرکز تجمع مزدکی‌های کوه دسَکیَه Kudsakya ـ یا به تعبیر ***شهرستانی*** در ملل و نحل: کوذْیَه، یکی از چهار فرقه مزدکی عصر ساسانی بوده است. بعدها به تصریح ***ابودُلَف*** در سفرنامه به‌عنوان: «نیمْ راه» یعنی میانراهٔ آتشکده شیز و تیسفون نامیده شد. در جنوب شرقی «سلیمانیه» دقیقاً در «یاسین تپه».

دیار عمادیه همان آشب مرکز بهدینان، محل تجمع مادهای زردشتی...

بنابراین مادکبیر به‌عنوان جبال، جزئی از هویت فرهنگی ایرانشهر عصر ساسانی بوده که وارد متون جغرافیایی سده‌های نخستین هجری گردید.

جبال، جمع جَبل، به معنی کوه، گِرَی Giray سانسکریت، گری اوستا و کر پهلوی، سرزمین ماهان = مادان است، که «ابن فقیه» در [مختصرالبلدان] به آن تصریح کرده و شاردن آن را معادل ماد کبیر نوشته است. «دیاکونوف» در [تاریخ ماد] مادکبیر راماد دانسته که حد میان کوه‌های البرز و سلسلهٔ کوه‌های زاگرس می‌باشد.

پرسیدم از خود اگر در دوران ۴۲۵ ساله ساسانی ـ تا ۶۵۱ م. مقارن مرگ یزدگرد ـ سرزمینی به اعتبار هویت فرهنگی به نام کُرد وجود نداشته، همه اسناد باستانی مبین ایرانشهری است که اقامتگاه ایرانی و معدودی از مهاجران غیرایرانی بوده، پس این نام چرا در متون جغرافیایی فارسی، ترکی و عربی شرق میانه، ثبت اوراق تاریخ شد؟ آیا این به معنای آن نیست که قوم ایرانی کرد، نام هویت تاریخی خود را به منزلگاه خود داده‌اند؟

به تحقیق پرداختم، استمرار دانش جغرافیایی عهد باستان یونان و ایران و سومر را در عهد هجری پی‌گیری کردم تا به نخستین آثار جغرافیایی‌نویسان ایرانی ـ عربی پی بردم.

مجموعه‌ای از این آثار راگرد آوردم، بر اوصاف و صُوَر اقالیم ربع مسکون دقیق شدم.

احوال بُلدان را در سفرنامه و متون تاریخی طبقه‌بندی کردم، تا آنها را در پژوهشهای مشترک فرهنگ‌شناسان ایرانی و اعراب و ترکان شناسایی کنم...

به کمک منابع جغرافیایی تاریخی و اطلس‌های تاریخی، بر محتوای متون جغرافیایی یاد شده، بازنگری‌ها کردم تا بیابم چرا؟

در این متن‌ها یافتم که مادکبیر شامل مناطق کوهستانی زاگرس به‌عنوان جبالِ = سرزمین کوهستان از شهرهایی تشکیل شده که جزء آنها شهر یا منطقه‌ای به نام کُرد وجود ندارد. در قرن سوم هجری ـ ۱۱۵۰ سال پیش، «*ابن خردادبه*» در ۲۵۰ هجری که پیشوای جغرافیدانان جهان پس از ظهور عباسیان است، نامی از کُردستان در کتاب [***مسالک و ممالِک***] خود نبرده است، با آن که صاحب برید ولایت جبل بوده. و «قدامه» در کتاب [*الخِراج*] خود ـ سال ۲۶۶ هجری ـ و «*ابن سراپیون*» در کتاب [***عجائب الاقالیم***] که به سال ۲۹۰ هجری از تألیف آن فارغ شد، هیچ جا سرزمینی به نام کُردستان نمی‌شناسانند.

«*ابن رُسته*» هم در [***الاعلاق النفیسه***] که به سال ۲۹۰ هجری آن را تدوین کرد، ایرانشهر را صرفاً شامل ***خراسان، سجستان، کرمان، فارس، اهواز، جبال، آذربایجان، ارمینیه، موصل، جزیره، شام، سورستان*** [=Sur-estan=***بابِل، تیسفون***] دانسته است. او خُورَه‌های منطقهٔ جبال را شامل ***ماه سَبَذان، مِهرجان، قَذَق، ماه‌کوفه*** [=***دینور***] ***ماه بصره*** [=***نهاوند***]، ***همدان*** و قم دانسته است. تنها از کُردان دو جا نام برده به‌عنوان ساکنین شهرک آخُرین که به گفتهٔ او «از بناهای خسروان است. و در آن آتشکده مجوس بنا شده...».

منابع جغرافیایی مذکور در قرن سوم که شالودهٔ تمامی تحقیقات قرون بعدی جغرافیدانان ایران و عرب به شمار می‌رود به‌عنوان منابع نخستین جغرافیای شرقی از شهرت جهانی برخوردارند:

در قرن چهارم: جغرافیدانان بزرگی مانند **مسعودی** در ۳۳۲ هـ. «*استخری*» در ۳۴۰ هـ. «*ابن حوقل*» در ۳۶۷ هـ. و «*مقدسی*» در ۳۷۵ هـ. به عرصهٔ جغرافیا سر نهاده، آثار نخستین جغرافیایی تدوین شده در قرن سوم را با اطلاعات دقیق‌تر و جامع‌تر تکمیل کردند. در آثار این پژوهندگان، تحت عنوان [*مروج‌الذهب*] و [*التنبیه*]، [*مسالک و الممالک*]، [*صورة‌الارض*]، [*احسن‌التقاسیم*]، هر چه جستجو کردم، از سرزمینی به نام کُردستان اثری نیافتم، به رسالهٔ [*حدودالعالم*] که در سال ۳۷۲ هجری به فارسی نگاشته شده، دسترسی پیدا کردم، نه در جبال و نه در بین‌النهرین [=میان رودان یا سورستان - مفاتیح‌العلوم خوارزمی] نام و نشانی نجستم

و اشارتی نیافتم. از همین قرن رسالهٔ کوتاه ولی بسیار با اهمیت [***الرساله الشانیه***]، «***ابودُلَفِ مَسیعَرب مُهَلْهل یَنْبُوعی***»، متوفی به ۳۹۰هـ را مطالعه کردم، با آن که قسمت اعظم رساله مربوط به سیاحت سرزمین جبال است، معذلک شهر و سرزمینی و ایالت و ولایتی منسوب به کرد نبود... متحّیر شدم، متحیّر!... مدتی آشفته خیال و سرگردان ترک پژوهش کردم، چرا این همه راه آمده‌ام؟ چه گونه کُردان، در ایرانشهر ساسانی و سرزمین‌های جبال و بین‌النهرین، یادآور هویتی باستانی باشند ولی سرزمینی به نام آنها وجود نداشته باشد. آن هم در کشوری که اساس تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی ـ تاریخی آن مبتنی بر قبایل و طوایف ایرانی بوده است... در همین اوراق حجیم متون جغرافیایی تا قرن چهارم هـ. به تأمل و تحیّر و شک نشستم تا یافتم پیش فرض پژوهشی من خطا بوده است. حقیر تحت تأثیر شهرت فعلی نامِ کُردستان، واقعیت جغرافیایی آن را مسلم دانسته، در پی شناخت چنین سرزمینی بوده‌ام. پس هر چه پیش می‌رفتم بیشتر نمی‌یافتم... چون اصل را مفروض پژوهش قرار دادم طرح سئوال بدین‌گونه تغییر شکل داد: ***اگر کُردان بازماندگان طوایف ایرانی قوم ماد هستند که کمتر در دیگر طوایف ایرانی مستحیل شده‌اند، پس سرزمین قومی و تاریخی آنها کجاست؟***

نخست عبارت سرزمین واقعی آنها کجاست را تجزینه و تحلیل کردم. پرسیدم از خود منظورم از آنها کیستند؟ اگر کُردان هستند، پس کُرد را قومی مستقل از هویت فرهنگی قوم ایرانی دانسته‌ام و این برداشت با اسناد تاریخی ـ جغرافیایی باستانی مطابقت ندارد. و اگر منظورم از آنها ماد هستند که در ذهنیت ایرانی، جمعی از آنان به نسبت، به شهرت، یا به صفت، یا... کُرد نامیده شده‌اند، ***پس آنان مردمی هستند که همراه پارس‌ها، سنگ نخستین بنای هویت فرهنگی ایرانی را در سرزمین‌های غربی و مرکزی ایرانشهر نهاده‌اند، نمی‌توانند قومی محدود و محصور تلقی شوند که در پی تحقیق اقامتگاه خاص آنان باشم... اقامتگاه آنان مانند همه پارس‌ها، همهٔ ایران است*** و آن جا که مادها به صورت طوائف آذری، کُردی، بختیاری، لری و کُردی نیستند، کجاست؟

آثار و اسناد جغرافیای جهانی چهار قرنهٔ فارسی و عربی را بازنگری کردم تا این دید را محک زنم، دیدم: «***استخری***» جغرافیدان بزرگ در ۱۰۸۰ سال پیش نوشته است: «خانواده‌های کُرد در فارس چندان زیادند که به شمار نمی‌آیند». «***ابن حوقل***» در ۱۰۴۷ سال پیش نوشت: «کُردانِ فارس در سرزمین فارس، بیش از صد طایفه‌اند و من سی و اند طایفه را ذکر کردم... ***خسرویه، شاهکانیه، استامهریه، آذرکانیه، بندادمهریه، رامانیه، مهرکیه، شاهویه...*** » همه نام‌های

باستانی ایران، همه نام‌های برخاسته از هویت فرهنگی ایران...

«**مقدسی**» در [***احسن التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم***]، ۱۰۴۰ سال پیش نگاشت: «سی و سه ایل کُرد در فارسند که پانصد خانوارند... فارس، پنج زم دارد». زم یا زوم به تعریف «***لسترنج***» قبیله معنی می‌دهد. و آن واژه‌ای کُردی است و استخری به جای زوم، جوم را برای ایلهای بزرگ فارس به‌کار برده است. «**دخویه**» و «مرحوم **قزوینی**» آن را به معنی ایل دانسته‌اند. واژه‌ای که به هر حال در متون جغرافیایی، خاص کُردانِ ناحیهٔ کوهستانی فارسی که بعدها به **کوه کیلویه** [= کهکیلویه] حد میان فارس و خوزستان، مشهور شد. با جمعیتی مرکب از لرها و کُردها ـ بازمانده قوم ماد ـ اطلاق می‌شود.

پرسیدم از خود این در سرزمین فارس، اما مادها در جبال، ماد سفلی بوده‌اند؟ فاصله بین همدان تا زور و نهاوند و اصفهان و ری و کوه‌های البرز، دیدم هیچ سند تاریخی و مردم‌شناسی در دست نیست که نشان دهد مردم این شهرها، مادها نیستند... به روستاها نظر انداختم دیدم که «ابن حوقل» در نقشه جغرافیایی خود از سرزمین جبال ـ حد فاصل ری تا همدان را به قلم کشیده، نوشته: «سرزمین ییلاق و قشلاق‌های کُردان».

فراتر از جبال و فارس، در شرق ایران،، به سیستان و خراسان نظر افکندم، مؤلف تاریخ سیستان، ۹۶۵ سال پیش نوشته است: «به علت کثرت جمعیت کُردان در سیستان **یعقوب لیث صفاری** امیری به نام **عبدالرحیم خارجی** جهت تنظیم امور آنان منصوب کرد. این کُردانِ فارس بودند که یعقوب را علیه تجاوزهای خلیفه عباسی یاری کردند. «***ابن‌خلّکان***» در [وفیات‌الاعیان] توجه ما را به طوایف کثیری از کُردان خراسان در قرن دوم هجری جلب می‌کند و به صراحت نوشته است: «***ابومسلم خراسانی***» از زمرهٔ آنان و از میان کُردان، قیام کرد...

دانستم چرا مردم ایران در همه سرزمین‌های ایرانی نقش کُردان را در حفظ ایران، فرهنگ و معنویت ایران، ستوده و ارج نهاده‌اند. ***پس یافتم که سرزمین واقعی کُردها، به اعتبار هویت تاریخی ـ فرهنگی ماد، همه سرزمین‌های ایرانی بوده است.***

با چنین هویت تاریخی ـ ایرانی بوده که «***ابن بلخی***» در [***فارسنامه***] حدود ۹۲۰ سال پیش نوشت: «و چندان شوکت لشکر فارس را بودی، ازین کُردان بودی».

پرسیدم اگر همه سرزمین‌های ایرانی، منزلگاه مادهایی است که جمعی از آنان به نام کُرد از ارکان هویت فرهنگی قوم ایرانی است، چرا نام کُردستان بر قطعهٔ محدودی از سرزمین‌های غربی ایران رائج گردید؟!

به پژوهش پرداختم تا پاسخ را در منابع تاریخی ـ جغرافیایی پس از قرن چهارم هجری بیابم. آثار جغرافیایی «**ناصر خسرو**» ۴۳۸ هـ و «**ادریسی**» ۵۴۸ هـ «**ابن جبیر**» ۵۸۰ هـ را گشودم نامی از سرزمینی به نام کُردستان در متون قرن پنجم و ششم نیافتم. و «**سمعانی**»، متوفی ۵۶۲ هـ در [**الانساب**] نام و نسبت و تسمیه‌ای کُردستانی معرفی نمی‌کند! تفحص کردم تا در قرن هفتم عنوان و نشانی پیدا کنم. کتاب عظیم [**معجم‌البلدانِ**] «**یاقوت حموی**»، ۶۲۳ هـ و اثر مشهور «**قزوینی**»، ۶۷۴ هـ را ورق زدم، باز با دستی خالی در برابر پاسخ و ابهام پژوهشی قرار گرفتم.

«یاقوت حموی» با آن که فهرستی جامع از همه شهرها و کوه‌ها و رودها و مناطق و ولایات و ایالات و روستاهای مهم را توصیف و شرح داده است، تنها از یک شهرک به نام کُرد یاد کرده که آن اسم قبیله‌ای است و این قریه‌ای است در منطقهٔ **بیضاء فارس**.

جلوتر آمدم در قرن هشتم توقف کردم، اثر جغرافیایی «**ابوالفداء**»، ۷۲۱ هـ و [**مراصِدُالاطلاع**] ۷۰۰ را یافتم، هر چه خواندم باز نیافتم.

آه! از عصر مادها در ۸۰۰ ق. م تا اوایل قرن هشتم حدود ۲۰۰۰ سال طی طریق کرده بودم، ولی گزارشی از جغرافیای کُردستان به قلم جغرافیدانی رقم و ترسیم و تحریر نشده است. نتیجه گرفتم که سرزمینی به نام کُردستان نمی‌تواند سرزمین باستانی قومی به نام کُرد تلقی شود. به حیرت افتادم! ... مدت‌ها گم گشته راه، خاموش ماندم... تا این که «**لسترنج**» G.Le Strange در کتاب [**جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی**] مرا هشدار داد که: «... در زمان‌های اخیر یعنی هنگامی که کُردها شهرت و قدرتی پیدا کردند، قسمت غربی ایالت جبال به کُردستان معروف شد»!

«زمان‌های اخیر»! یعنی چه؟ ... به پژوهش ادامه دادم تا این که حل این معما را نزد کتاب جغرافیایی [**نزهةالقلوب**] «**مستوفی قزوینی**» که در ۷۴۰ هـ تألیف شده است، پیدا کردم.

در این کتاب نیمه قرن هشتم هجری **مستوفی قزوینی** برای نخستین بار در تاریخ ایران، نام کُردستان را در یک متن جغرافیایی نگاشت. وی سرزمین‌های ایرانی عصر هلاکوییان یا به تعبیر و ضبط و ثبت وی: «**ایران‌زمین**» را شامل: بلاد **عراق عرب**، **عراق عجم**، **آذربایجان**، **ارّان** و **موغان**، **شروان**، **روم**، **ارمن**، «**دیار بکر و ربیعه**»، **خوزستان**، **فارس**، **کرمان**، **نیمروز** و **قهستان** و **زاولستان**، **مازندران**، **قومس** و **طبرستان**، **جیلانات** و «**کُردستان**» دانسته است.

بر این اساس معلوم شد که وی نخستین جغرافیدانی است که از سمت غرب ایالت جبال، [= عراق عجم] در ایرانشهر منطقه محدودی را به‌عنوان کُردستان، تفکیک و به تقسیمات

جغرافیایی «ایران‌زمین» افزوده است.

به پژوهش پرداختم تا بیابم کُردستان در این متن جغرافیایی قرن هشتم شامل چه شهرها و روستاهائی است؟ «قزوینی» می‌نویسد: «و آن شانزده ولایت است... شامل:

بهار: «قلعه‌ایست... چند پاره دیه است» اکنون در ۸ میلی شمال همدان است.

ماهیدشت: «ولایتی است...». همین ماهیدشت که یکی از دهستان‌های بخش مرکزی کرمانشاهان ـ جلگه بین دو کوهستان، ییلاق ایلات **کلهر** و **سنجابی**.

کنگور: «آن را **قصرالصوص** خوانده‌اند... خسرو پرویز درو قلعه ساخت». امروزه **کنگاور**، ۹۰ کیلومتری همدان و از بخش‌های کرمانشاه.

وسطام: «دیهی است بزرگ محاذی **شبدیز**». همین **طاق بستان** یا **طاق وستام**، محل حجاری‌های مهم ساسانی.

سلطان‌آباد «**جَجَمال**: قصبه‌ای است در پای **کوه بیستون**... **اولجایتو** سلطان‌بن ارغون ـ خان مغول ساخته». تحقیق کردم، قلعه مستحکمی بوده، نزدیک دامنه‌های کوه بیستون. **جمجمال** همان **چمچمال** که امروزه یکی از دهستان‌های بخش صحنهٔ کرمانشاهان است.

شهرزور: «در اول **نیم ارداه** گفته‌اند، یعنی نیم‌راه مداین تا **آتش‌خانهٔ آذربایجان**، قبادبن فیرز ساسانی ساخت».

هَرسِین: «قلعه‌ایست» اکنون بخشی از شهرستان کرمانشاه بین کرمانشاه و خرم‌آباد است.

شبدیز: «و آن را خسروپرویز ساخته».

کرمانشاه: «آن را **بهرام بن شاپور ساسانی** ساخت و **قبادبن فیروز ساسانی** تجدید عمارتش کرد. اکنون دیهی است». معلوم می‌شود که پس از حملهٔ **مغولان**، به صورت دیهی باقی مانده بود.

دربند زنگی: «شهر کوچک است».

دربند خاتون: «شهری وسط»، **لسترنج** گفته است این در دربند بین زور و حلوان در میان کوهستانی که مشرف به جلگه‌های بین‌النهرین هستند واقع بوده است.

دینور: «شهری کوچک است»، اکنون در بخش **صحنهٔ کرمانشاهان** قرار گرفته، «**ماه‌الکوفه**» که در کتب تاریخی و جغرافیایی از آن یاد شده است. **دزبیل**: «شهر وسط است».

الانی: «قصبه‌ای است معتبر».

الیشتر: «شهری است... درو آتش‌خانه اروخش نام بوده است». در منطقه‌ای بین خرم‌آباد و نهاوند.

خوشان: «دو دیه است حلوان و کرند خراب است و خوشان آبادان».

حضار محترم: همه می‌دانیم کـه از حـدود سـال ۶۴۸ هـ ایـران و آسـیای مـیانه در دست لشکریان مغول قرار گرفت. و ایران‌زمین هم در هجوم مغولان خونین زمین بود و هم بنا به قانون یا سای کبیر، سرزمین‌های ایرانی ملک طلق خاندان خان در دست مـغولان صـدپاره. وارثان چنین اوضاع آشفته‌ای، دولت هلاکوییان بود که ایران را به اقطاع، به ***امیران هزاره یا مین باشیان***، یعنی رؤسای قبایل مغول که تا هزار مرد جنگی به قشون می‌دادند، واگذار شده بود. مین‌باشی یا امیرهزاره به حکم قرعه بخش‌های کوچتر را به یوزباشی‌ها و آنان به حکم قرعه اراضی خود را میان اون‌باشی‌ها می‌بخشیدند ـ مراجعه فرمائید، تاریخ ایران، **پطروشفسکی**.

در چنین شرایطی است که «***حمدالله قزوینی***» [***نزهة‌القلوب***] را در جغرافیای مفصل ایران و کشور «هلاکوییان» تألیف کرد. وقتی منابع تحقیقی چنین تألیفی را مورد بررسی قرار دادم، ملاحظه کردم که وی از مدارک و مطالب جغرافیون ادوار پیشتر، کمتر بهره گرفته، بـه گـفتهٔ مؤلفان [تاریخ ایران]، اطلاعات مربوط به جغرافیای اقتصادی و سیاسی ایران بیشتر مربوط به عصر خود او بوده است. ـ صفحه ۳۱۱.

او پس از احراز منصبِ مأمور عالی‌مقام امور مـالیاتی، ایـن اطـلاعات را از روی دفـاتر مالیاتی هلاکوییان اخذ و اساس توصیفات خود از ولایت تحت سلطه گـردانـد. «لسـترنج» صریحاً می‌نویسد که یادداشت‌های او به زبان فارسی در شرح مملکت ایلخانان است، یعنی ایران و بین‌النهرین. در این کتاب اوضاع این حدود پس از هجوم مغول و اسـتقرار سـلطنت ایلخانان ذکر گردیده است. یعنی به تعبیر «***نیکولوسکایا***» در [تاریخ‌ایران]: «مبین عقاید سیاسی مأموران بلند پایه دولت» هلاکوییان بود.

پرسیدم نظر به اهمیت این موضوع، آیا «حمدالله» در تفکیک ولایت کُردستان از سرزمین جبال به مأخذی غیر از این منابع حکومتی استناد کرده است؟ به تحقیق پرداختم، تا یافتم، او با بیان این که «کُردستان د آن شانزده ولایت است... حقوق دیوانیش در زمـان ***سـلیمان شـاهِ ابوه‌قریب*** دویست نومان این زمان بوده...» خواسته است سابقه چنین تقسیم‌بندی‌هایی را در ایران‌زمین عصر سلجوقیان، نشان دهد.

«لسترنج» توضیحی در کتاب خود داده، می‌نویسد: «می‌گویند»! سلطان سـنجر قسـمت غربی ـ یعنی آن چه را که از توابع کرمانشاه بوده، جدا کرد و **کُردستان** نامید تا برادرزادهٔ خود سلیمان شاه را فرمانفرمای آن قرار دهد».

با آن که چنین تصمیمی سیاسی، حاوی باری فرهنگی نیست، معذلک به تحقیق پرداختم تا صحت قول ضمنی او را نزد جغرافیدانان و مورخان بیابم. گفتم به این اعتبار باید متون مهم جغرافیایی و تاریخی حدفاصل سلجوقیان و مغولان به آن تصریحی کرده باشند. پس کتاب [***معجم‌البلدانِ***] ***یاقوت*** را دوباره‌خوانی کردم، تا بیابم این دانشنامهٔ بزرگ جغرافیایی که در سال ۶۲۳هـ تألیف و تنظیم شده، چه می‌گوید، هر چه گشتم. صدائی نیامد. به سراغ همشهری ***مستوفی***، «***قزوینی***» مؤلف [***آثارالبِلاد و اخبارُالعباد***] رفتم که آن‌را در ۶۷۴هـ نگاشته است، نیافتم. [سفرنامه ابن بطوحه] را خواندم که سرزمین آن روزگاران را دیده و گشته و کتاب خود را در ۷۵۰ به پایان رسانده، نیافتم.

کلیهٔ کتاب‌های مهم تاریخی منتشرهٔ پیش از کتاب [***نزهةالقلوب***] را جمع‌آوری کردم تا از ایالت مذکور، ضمن شرح وقایع تاریخی و اوصاف جغرافیایی سرزمین‌های غربی ایران، اشاره و حکایتی گیرم.

نخست کتاب [***تاریخ گزیدهٔ***] خود او را که در ۷۳۰هـ قبل از نزهةالقلوب نوشته است، برگزیدم، نه در اوراق مربوط به تاریخ سلجوقیان نامی از کُردستان خواندم و نه در شرح احوال مغولان وصفی از سرزمینی به این نام. متحیّر شدم! [***تاریخ کامل***] تألیف: «***عزالدین علی محمد***» متوفی ۶۳۰هـ را گشودم. با آن که خود از خاندان کرد موصلی بوده و وقایع تاریخی را تا ۶۲۸هـ نگاشته است، هیچ نام و نشانی از ***کُردستان عصر سلجوقی*** تا آغاز حمله تاتار نمی‌دهد. [***تاریخ بناکُتی***] «***داوودبناکتی***» را گشودم که در سال ۷۱۷ تألیف شده است، نیافتم. [***جامع‌التواریخ***] «***رشیدالدین فضل‌الله***»، وزیر ***محمود غازان*** و ***سلطان الجایتو*** را به دقت مطالعه کردم، با آن که در ۷۱۰هـ تألیف شده، اوصافی جغرافیایی یا تاریخی نیافتم. سراغ [تاریخ جهانگشا] «عطاءملک جوینی» رفتم، اشارتی ندیدم. دیدم که بعضی از منابع جدیدالتألیف مانند ***لغت‌نامهٔ مشهور به دهخدا*** و نه تألیف او، [***جغرافیای تاریخی***] لسترنج، [***جغرافیای تاریخی غرب ایران***] این را گفته‌اند، ولی از سند یا مأخذی قدیمی در قرن ششم و هفتم تا قبل از تألیف ***نزهةالقلوب*** خبری نیست!

آری ای حضار محترم

دفتر نیافتن‌ها را تا قرن هشتم، کتابت کردم، چون آزادانه به خود فرو رفتم و تأمل کردم، در تعارض بین شهرت و حقیقت، حقیقت را برگزیدم.

در این انتخاب، این بندهٔ ناچیز به خود گفت: من نه از حکومت‌پیشگان سلجوقی و مغولی هستم که به خاطر فرمانروائی این و آن، هویت فرهنگی سرزمین‌ها را آتش زنم، و نه از مستوفیان و دولتیان هستم که در حصار میراث خواران قوم پرست، بر میراث فرهنگی مردم خط بطلان کشم. نه این، نه آنم، یک محققم، محقق...».

باری، کُردان در هر کجای جهان که باشند از هم‌میهنان ایرانی ما هستند.

زبان کُردی که از بخش‌های عمدهٔ زبان‌های ایرانی است دارای گویش‌هایی است که تفاوت میان آنها از تفاوت هر کدام از آنها با فارسی و از تفاوت گویش‌های رسمی و فارسی سمنانی یا سنگسری با یکدیگر بیشتر است. ریشهٔ همهٔ این‌ها با فارسی یکی است. از آن جاکه امروز استان کُردستان (اردلان پیشین و باستانی = سرزمین ایرانیان، ارد در کُردی به معنی زمین است و آلان‌ها یا آران‌ها یعنی آریائیان = ایرانیان)[1] در نزدیکی همدان است و همدان کرسی‌نشین دولت باستانی ایرانیان - دولت ماد - بوده، کوشش می‌شود که این مردم را از مادها بدانند و زبانشان را به زبان مادی برسانند که گویا جدا از ایرانیان است (در روزنامه‌ای هم از عوامل پان تورکیست‌ها دیدم که گستاخی و بی‌سوادی را به جایی رسانیده بودند که از دولت‌های «ترکان مادی!» یادکرده بودند) غافل از این که کانون جغرافیایی مادها در ری بود و مرزهای خاوری‌اش تا بلخ و دولت پارس هم در همان خطه برپا شد و از زبانی به نام مادی، جدا از پارسی نه خبری هست و نه اثری و این که کسی مدعی شود زبان کُردان از ریشه مادی است و دیگر ایرانیان از ریشه‌ای پارسی خطایی فاحش است، زیرا که زبان این هر دو یکی بوده و همان است که در کتیبه‌های هخامنشی هست و نزدیک به اوستایی است و ما آن را پارسی باستان می‌نامیم که مشروط است و می‌توانیم بگوییم مادی باستان. زبان و ادبیات گذشتهٔ ما از پارسی و کُردی یکی است و در آن اشتراک داریم و انبازیم؛ چون کتاب اوستا و پارسی باستان و ادبیات به زبان‌های پارسی میانه (پهلوانیک پارتی و پارسیکِ ساسانی). در سرآغاز ادبیات دری هم، دوبیتی‌های باباطاهر عریان در فارسی و کُردی مشترک است. از خصوصیات این دوبیتی‌ها آن که از وزن معمول رباعی کمی فرق دارد و نیز در لغتی شبیه به لغت لری سروده شده و از این لحاظ آنها را در کتب قدیم فهلویات نام داده‌اند.

در این رباعیات گذشته از وزن مخصوص و صورت تلفظِ کلمات، لغاتی نیز داریم که

۱ـ هموطن فرهیخته‌ای به نام یدالله روشن اردلان با سال‌ها خون جگر خوردن و مطالعهٔ کتاب‌های فراوان، شجرهٔ اردلان‌ها را از روزگار ساسانیان تا به امروز تهیه کرده است که باید دربارهٔ آن شجره نامه رسالاتی نوشته شود. ـ س.ا.

شکل لغت‌های بومی ایران باستان را نگه داشته و به پهلوی نزدیک است. مانند **مو** به جای **من**، **شو** به جای **شب**، **وینُم** به جای **بینم** و **کرن** به جای **کنند**.

باری، پس از اسلام زبان پهلوی ساسانی یا پارسیک که بسیار به پارسی دری رسمی پایان روزگار ساسانیان هم نزدیک بود، هنوز در اصفهان و ری و همدان و نهاوند و آذربایجان زبان گفتگو بود و زبان شعر هم که نمونه‌اش همان شعرهای باباطاهر است، برای هر پارسی زبان روشن و فهماست و می‌نماید در وزن شعرهای دوران ساسانی است که شعر دوازده هجایی است و اکنون نیز اینگونه شعر در میان کُردان و لران که زبان‌ها و گویش‌هایشان ادامهٔ همان پارسی میانه است فراوان است و یادگار اشعار دوران ساسانی، به‌ویژه اشعار مانوی است.

چند سال پیش در ناهار خوری دانشگاه برلین کتاب دوبیتی‌های باباطاهر همچون قافله سالارِ شعر کُردی برای فروش عرضه شده بود، با ترجمهٔ پانویس آن به یکی از گویش‌های کُردی، شاید کُرمانجی، تا خوانندهٔ کردِ سرزمینی دیگر جز ایران نیز آن را به آسانی دریابد و یا از این رهگذر با زبان هزار سال پیششان آشنا شود، زیرا رشد زبان‌ها دارای قانونمندی‌های عینی است و زبان و گویش‌های کُردی هم رشد خودشان را پیرو قانونمندی‌های عینی کرده‌اند. از آن جا که ادبیات باستان پارسی و ادبیات میانهٔ پارسی از آن کُردان نیز همچون دیگر ایرانیان هست، پس چرا در سرآغاز ادبیات دری‌نیز مشترک نباشیم. حال بگذریم از این که تاجیکان تاجیکستان هم گویش باباطاهر را گویش شهرستانی به نام غَرم که نزدیک به خاک چین است می‌دانند. در کتابی که در دست دارید آمده است، ***سون انگلیسی***، در سال ۱۹۲۶ در شگفت بود از این که هنگامی که در راه‌های عراق در حرکت بود، کرد تنگدستی را دیده بود که شاهنامهٔ فردوسی را از بر می‌خواند. وی گواهی می‌دهد که کُردستان گنجینه سرای فرهنگ دوران ساسانیان است. بسیاری از پهلوانان حماسی روزگار ساسانیان در این بخش ایران زیسته و فعالیت کرده‌اند. برای همین هم می‌بینیم که پهلوانان شاهنامه برای این هم‌میهنان، سیماهایی واهی نبوده بلکه قافله سالاران این و یا آن گروه از کُردان هستند: فرهاد قافله سالار کلهرها و بهرام‌گور قافله‌سالار گوران‌هاست. اورامانی‌ها خویشتن را نوادگان رستم دستان و پیرانی‌ها خود را از تبار پیران می‌دانند. شاخه‌ای از کُردان در لارِ فارس تبار خود را به گرگینِ پهلوان می‌رسانند. این سخنان در وابستگی به ادب و تاریخ مردم ماست، بی‌نگرش به سیاست‌بازی‌های روز، که بگذریم.

در ادبیات روزگار ساسانی نام کُرد به مردمی گفته می‌شد که دامپروری و کار شبانی و

کشاورزی می‌کردند. یعنی بزرگترین گروه اجتماعی در ایران‌زمین بودند. (به پارسی دری هم کُرد به معنی شبان و چوپان است و حتی یک نسل پیش از ما به جای واژهٔ چوپان واژهٔ **کُرد** را به کار می‌بردند) در گویش مازندرانی، امروز هم همین معنا هست و کُرد یعنی چوپان. در هر کجای ایران نیز، به‌ویژه در پارس، کُردان بوده‌اند و خودِ ساسانیان نیز از کُردان برزنگی هستند. در تاریخ طبری از نبرد سپاه اسلام در خوزستان و فارس باکُردان سخن می‌رود. فردوسی دربارهٔ پیدایش کُردان در داستانی به همان معنایی که در بالا رفت‌سخن می‌گوید: به روزگار ضحّاک:

چنان بُد که هر شب دو مرد جوان — چه کهتر چه از تُخمهٔ پهلوان
خورشگر ببردی به ایوان شاه — وزو ساختی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش برون آختی — مرآن اژدها را خورش ساختی

سپس خورشگر چاره‌ای اندیشید:

از آن دو یکی را بپرداختند — جز این چاره‌ای نیز نشناختند
برون کرد مغز سر گوسفند — برآمیخت با مغز آن ارجمند
یکی را به جان داد زنهار و گفت — نگر تا بیابی سراندر نهفت
نگر تا نباشی به آباد شهر — ترا در جهان کوه و دشت است بهر
از اینگونه هر ماهیان سی جوان — از ایشان همی یافتندی روان
چو گرد آمدندی از ایشان دویست — برآن‌سان که نشناختندی که کیست
خورشگر بدیشان بُزی چند و میش — بدادی و صحرا نهادیش پیش
کنون کرد از آن تخمه دارد نشان — کز آباد ناید به دل برش یاد

به گمان، این داستانی است ساخته و پرداخته که خواسته‌اند با آن، خاستگاه پیدایش تبارِ دامدارِ کُرد را برسانند و ناگفته نماند که کُردان هم کاوه را کُرد می‌دانند یا نسب خود را به او می‌رسانند.

پس از اسلام نیز نام کُرد را در سرتاسر ایران‌زمین می‌بینیم؛ از جمله در تاریخ سیستان بخشی است به نام «قیام ابومسلم کُرد در خراسان». یا در خراسان طایفه‌ای حکومت می‌کردند که بدانان «*آل کُرت*» می‌گفتند که همان گویش پهلوی کُرد است و در ایران کنونی ما این خاندان را به خطا *آل کَرت* می‌پنداریم. یک نمونهٔ دیگر: *لوگر* منطقه‌ای است در نزدیکی کابل در افغانستان و در زمان سامانیان یعنی هزار و صد سال پیش، شاعری در دربارشان بود *ابوالحسن علی‌ابن‌محمدالغزالی اللوگری*. هنگامی که این شاعر هوای وطن به سرش زد و خواست بخارا

را ترک کند این قطعه شعر را برای وزیر در عذر ترک خدمت فرستاد:

عبیدالله بن‌احمد وزیر شاه سامانی — همی تابد شعاع داد از آن پرنور پیشانی
به صورت آدمی آمد به معنی نور سبحانی — خدایا چشم‌بد خواهم کزآن صورت بگردانی
بخارا خوشتر از لوگر خداوندا همی دانی — ولیکن کُرد نشکیبد از دوغ بیابانی

پس، اکنون که در سرتاسر *ایران‌زمین* کُردان می‌زیسته‌اند، جای شگفتی نیست که باباطاهر عریان هم قافله‌سالار ادبیات کُردی به‌شمار آید و می‌نماید که در هزار سال پیش تفاوت زبان کُردی و پارسی در همین حد گویش زیبای باباطاهر بوده است.

نام کُرد را هم در جاهای گوناگون ایران می‌بینیم که عمومیت دارد، چنان چه شهر کُرد در چهارمحل بختیاری، دهکرد در اصفهان و پل کُردی در نزدیکی تهران در هشتپر و جز این‌ها. نام گوران نیز جز در کرمانشاه در جاهایی دیگر هم هست، چنان چه در طالقان در نزدیکی تهران روستایی است بسیار بزرگ به نام گوران در ده کیلومتری مرکز بخش که نامش **شهرک** است. سه تیرهٔ اصلی این مردم که با یکدیگر خویشاوند هم هستند نامشان ***آهنگری***، ***حدادی*** و ***کاویانی*** است که همه در یک معنی هستند و این هر سه نام می‌رساند که گوران‌های طالقان که زبانشان فارسی است تبار خود را به کاوهٔ آهنگر می‌رسانند. در تبریز هم محله‌ای بسیار قدیمی است به نام گوران.

هدف از ترجمهٔ «کُردان گوران» آن بود که پژوهشگران میهن ما با کارهای دیگران در زمینهٔ مردم‌شناسی کشور ما آشنا شوند و در این میان کاستی‌ها و یا نکته‌های ناسزاوار آن را هم بنمایانند.

مترجم از کوشش خانم بهجت بنده صمیمی در حروفچینی این کتاب سپاسگذار است.

کُــردان گــوران

مسأله بخش‌های اساسی سازندهٔ مردم کُرد، دیرگاهی است که در دانش پیش روست. با این‌همه، بررسی این مسأله در ترازی است که کار از تکرار آن دسته‌بندی که شرف‌خان بدلیسی در سدهٔ شانزدهم ترسایی (نخستین دههٔ سدهٔ یازدهم هجری) داده، پیشتر نرفته است. وی می‌نویسد که کُردان چهارگونه (قِسم) هستند که زبان و آدابشان با یکدیگر تفاوت دارد: نخست ـ کُرمانجی، دوم ـ لر، سوم ـ کلهر و چهارم ـ گوران.[1] پایبندی دانش امروز به این دسته‌بندی، تصادفی نیست. سخن از روشن و نمایان ساختن «ساخت قومی» مردم کُرد است و اگر این یادآوری را به دیده داشته باشیم که مفاهیم «قبیله و گویش همخوان هستند»[2] آنگاه هم سبب‌های نگرش دانشمندان امروزین کُرد[3] و هم، توجهِ دانشوران اروپایی کنونی را به این دسته‌بندی در خواهیم یافت.[4] پ. رُندو ـ کُردشناس فرانسوی ـ دربارهٔ این جستار می‌نویسد که در این جا، گروه‌های گوناگون کُردان، «تفاوتشان در گویششان است»[5] اگر آداب را نیز به این بیفزاییم، آنگاه گمانی نخواهد ماند که **شرف خان بدلیسی**، در هم‌سنجی با کسانی که از مفهوم Kurdish trebelism، بخشِ کُردان را به ده‌ها و صدها تیره می‌انگارند، در پایگاهی درست‌تر بوده است.[6] این که تراز امروزین آموزش مردم‌شناسی و گویش‌شناسی مردم کُرد امکان باز گشودن مشکل[7] «ساخت قومی» کُردان را در یک

۱ـ الامیر شرف خان بدلیسی، شرف‌نامه، القاهره ۱۹۳۱، ص ۲۳ـ۲۴.

۲ـ پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، مسکو ۱۹۴۷، ص ۱۰۴.

۳ـ شیخ محمد مردوخ. کتاب تاریخ مردوخ، ج ۱، ص ۴۱.

۴ـ بنگرید: نیکیتین. کُردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۴۳ـ۲۴۴.

5- 5. P. Rondot. Les tribus momtagnardes del´Asie anterieure. -BEO, t IV, 1936. p. 9. 6

۶ـ چنان چه، یادآور شده‌اند به همان‌گونه که زبان کُردی «به گویش‌هایی گوناگون بخش می‌شود... خود این مردم نیز به همان سان بخش می‌گردند» (JMNP، ب ۴، ۱۸۴۷، ص ۹)، و.دیتل در پژوهشی دیگر نام ۲۵۰ تیره کُرد را آورده است. «کتابخانه برای خواندن». ج ـ ۹۵، بخش ۱، ماه مهٔ ۱۸۴۸، ص ۹۶.

7- Problem

پژوهش نمی‌دهد، نکته‌ای است دیگر.(۱) ناگزیری پژوهش جداگانهٔ هر نخستینه(۲) از همین جا سرچشمه می‌گیرد.

هدف از این نوشته پژوهش و پیکاوی گوران‌هاست که *ا.ب.سُن*، دربارهٔ آنان می‌گوید: «در میان تیره‌های کرد، شاید تیرهٔ گوران درخور نگرشی بیشتر باشد و این تیره در میان مردمی که در باختر ایران ـ در جنوب کُردستان ـ به گشت و گذار رفته‌اند انگیزهٔ نگرشی بیشتر بوده است».(۳) به راستی که گوران‌ها دیرگاهی است که در کانونِ دید و بررسی کُردشناسان هستند. از آن جاکه امکان پیکاوی سرچشمه‌ها دربارهٔ گوران‌ها در این نوشته نیست، یادآور می‌شویم که آشنایی با گوران‌ها و پژوهش و پیکاوی آنان از سوی دانشِ اروپا، در آغاز سدهٔ هجدهم ترسایی آغاز گردید و در آثار پژوهشگران سدهٔ نوزدهم گسترشی ویژه یافت. پژوهش‌های ***گ. هورنله***، ***ج. موریِر***، ***ج.م.کینیر***، ***آ. دُپره***، ***گ. دووال***، ***ای.ف. روسو*** و دیگران از این جمله‌اند. به‌ویژه در پژوهش‌های ***ک. ریچ***، ***ک. ریتِر***، ***ک. رُلینسن***، ***م. واگنر***، ***ک.بُده***، ***ژ. مورگان***، ***ا. مان***، ***ا.ب. سُن***، ***د.ن. مکنزی*** و دیگران داده‌هایی بسیار دربارهٔ گوران‌ها یافت می‌شود. دانشوران روسی هم از ***و.دیتل*** و ***ی.ای چیریکوف*** گرفته تا ایرانشناسان ـ ***و.آ. ژوکُفسکی***، ***ن. خانیکف***، ***ای. به‌ره‌زین*** ـ و به‌ویژه کُردشناس ـ ***پ. لِرخ*** ـ دربارهٔ گوران‌ها پژوهش‌هایی اندک نداشته‌اند. ناگفته نماند که ***و.ف. مینورسکی*** در این زمینه کاری بس بزرگ کرده است. پژوهش‌های ***آ. گاگارین***، ***ب.کالوباکین***، ***د. بلیایف***، ***آ.آرلف***، ***و. ایوانف*** و ***ف. چرنوزوبف*** افزوده‌ای بر کار ***و.ف. مینورسکی*** می‌تواند باشد. خاورشناسان شوروی ـ ***ب.و. میلر*** و ***ا.ل. ویلچِوسکی*** ـ هم کارهایی در پژوهشِ گوران‌ها پرداخته‌اند. در پژوهش‌های ***ت.ف. آریستُوا***، ***گ.م. پترف*** و ***پ.آ.کُلپاکف*** دربارهٔ برخی گروه‌های مردم جنوب کُردستان، یادآوری‌هایی در این‌باره هست. در پژوهش‌های این نویسنده هم برخی مسأله‌های تاریخ گوران‌ها آمده است.

پژوهش‌های این مؤلفان و دیگران، در میان دانشوران آوازه‌ای دارند و از آنها، در نوشته‌ها بهره‌گیری گسترده‌ای می‌شود. از این رو بی‌آن که به پیکاوی آنها بپردازیم، این را یادآور می‌شویم که تاکنون کارهای مؤلفان ایرانی از کُرد و نه کُرد، به دایرهٔ پژوهش‌های علمی کشانیده نشده است. همین است که ما را بر آن می‌دارد دربارهٔ این کارها به پژوهشی کوتاه در این نوشتار بپردازیم.

۱ـ بنگرید: P. Rondot, p 26.　　۲ـ Element (عنصر).

3- E.B. Soane. To Mesopotamic and Kutdistan in disquise. London, 1926, p. 381

از نوشته‌های شیخ **محمد مردوخ** ـ شخصیت بزرگ مذهبی کُردستان ـ و نویسنده کتاب ***تاریخ مردوخ*** در دو جلد[۱] نوشته‌های مردم‌شناسانهٔ ***عشایرکُرد***[۲] و بررسی‌های تاریخی کُرد و کُردستان آغاز می‌کنیم.[۳]

همپای این بررسی‌ها می‌توان در ***جغرافیای مفصل ایران*** از م. **کیهانی**، در ***تاریخ کُردستان*** از **شکرالله سنندجی**، ***کُردستان*** از ح. **ثباتی**، ***تاریخ بختیاری*** از لسان‌الملک، ***کُردها***، نوشته سرلشکر ح. **ارفع** و به‌ویژه، در پیشگفتار شرفنامهٔ چاپ تهران نگارش م. **عباسی**[۴] داده‌هایی دربارهٔ کُردان جنوب به دست آورد. نوشته‌های ع. **زرم‌آرا** نیز دربارهٔ بخش‌هایی از جنوب کُردستان در ***جغرافیای نظامی ایران***، به‌ویژه در مجلدهای ***کُردستان***[۵]، ***کرمانشاهان***[۶] و ***پشت کوه***[۷] درخور نگرش هستند. کتاب ***جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران***[۸] نگارش ب. **کریمی** رئیس ادارهٔ باستانشناسی ایران و ***راه‌های باستانی و پایتختهای قدیمی غرب ایران***[۹] که پیامد و دستاورد بازبینی‌های علمی وی به انبازی با خاورشناس آمریکایی ـ **ک.س. کون** ـ است، افزودهٔ خوبی بر نوشته‌های یاد شدهٔ رزم‌آراست. همچنین باید از برخی داده‌ها دربارهٔ گوران‌ها هم یاد کنیم که در مجلهٔ **ماد** و روزنامهٔ **بیستون** چاپ کرمانشاه و نیز در روزنامهٔ **کوهستان** چاپ تهران و در روزنامهٔ نوین ***کُردستان*** که جایگزین آن گردیده، پراکنده شده است.

به‌ویژه باید پژوهش‌های مؤلفان کُرد را یادآور شویم. آثار دکتر **محمد مکری** ـ زبانشناس و ادبیات‌شناس ایرانی ـ که در بخش پژوهشی دانشگاه کار می‌کند، در ردهٔ نخست است. می‌توان گفت که آثار این زادهٔ کُردستان، همهٔ سوهای مردم‌شناسی و فرهنگ و زبان مردمی را که وی از میان آنان برخاسته است فرا می‌گیرد. ***ریشه‌شناسی واژه‌های کُردی***[۱۰] و چاپ

۱ـ در برگ‌های آینده: کتاب تاریخ مردوخ (بی‌یادآوری تاریخ).

۲ـ در برگهای آینده: عشایر کُرد، تهران ۱۳۱۸.

۳ـ در روزنامهٔ کوهستان، چاپ تهران، ش ۱ تا ۳۷، در سال‌های ۱۳۲۳ـ۱۳۲۴ پراکنده است.

۴ـ شرف‌نامه، با مقدمه، تعلیقات و فهارس، بقلم محمد عباسی، تهران، ۱۳۴۴.

۵ـ در برگهای آینده: کُردستان، تهران ۱۳۲۰.

۶ـ در برگهای آینده: کرمانشاهان، تهران، ۱۳۲۰.

۷ـ در برگهای آینده: پشت کوه، تهران، ۱۳۲۰.

۸ـ در برگهای آینده: جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران، تهران، ۱۳۱۸.

۹ـ در برگهای آینده: راه‌های باستانی و پایتختهای قدیمی غرب ایران، تهران، ۱۳۲۹.

۱۰ـ در برگ‌های آینده: ریشه‌شناسی واژه‌های کُردی. ـ ماد، ش ۲، ۱۳۲۴؛ نیز بنگرید: نام‌های پرندگان در لهجهٔ کُردی و مقایسهٔ آنها با نام‌های فارسی، تهران، ۱۳۳۶.

ترانه‌های کُردی(۱) پیکاوی سنجشی آثار کهن و حماسه‌های کُردی(۲) و پـژوهش ***نـمونه‌های چکامه‌های علی‌اللهیان***، چاپ افسانهٔ کهن کُردی دربارهٔ ***بیژن و منیژه بـه زبـان گـورانـی***(۳) و پژوهش پند و امثال کُردی، نوشته‌های مردم‌شناسی -***عشایرکُرد***، ***ایل سنجابی***(۴) و پـژوهش نمودِ ویژهٔ ترانه‌های گورانی -***گورانی یا ترانهٔ کُردی***-(۵) پراگندن آثـاری بـی‌همتا بـه گـویش اورامانی آمیخته با کُردی(۶) و نمونه‌های آثار چکامه‌سرایان گورانی و جـز ایـن‌ها در مـیان کارهای اوست. نمی‌شود همهٔ آثار م. مکری را برشمرد. تنها یادآور می‌شویم که کارهای او با همهٔ کاستی‌هایش و از جمله، موشکافانه نبودن دسته‌بندی زبان‌ها، گـویش‌ها و شـیوه‌های گفتاری و ***جز این‌ها***، تکیه‌گاهی استوار برای پژوهش و آشنایی با فرهنگ و زبان مردم جنوب کُردستان و مردم‌شناسی آن جاست.

نوشته‌های پراکنده در کارهای تاریخ‌نویسان کُرد، دربارهٔ کُردان جنوب و از جمله ***خلاصه تاریخ الکرد وکُردستان*** از ***امین ذکی***(۷)، ***کوردستان، مـوکوریان یـا آتـروپاتین*** از ***حسـین حـزنی موکریانی***(۸)، تاریخ ریشهٔ نژادی کُرد از ***احسان نوری***(۹) و جز این‌ها، می‌تواند افزوده‌ای پرارج بر کارهای م. مکری باشد. پژوهش‌های ***ت. وهبی*** دربارهٔ تاریخ مردم‌شناسی کُـردان و زبـان آنان و تجربه‌های وی دربارهٔ ساخت قومی کُردان، در میان کارهایی از این دست، درخور و شایستهٔ نگرشی است ویژه.(۱۰) نوشته‌های ***م. خزانه دار***(۱۱) را که در عراق دربـاره‌ی ادبیات کُردی کار می‌کند، همراه با کارهای همانند ***ک.بدرخان***(۱۲) و م. سقزی یادآور مـی‌شویم؛ در

1- M. Mokri. Kurdish Songs, teheran, 1951

۲ـ داستان‌های کهن فارسی و کُردی و ریشهٔ افسانه‌یی و تاریخی آنها، ماد، سال دوم.

۳ـ دکتر محمد مکری. بیژن و منیژه به زبان گورانی، پاریس، ۱۹۶۵.

۴ـ در برگهای آینده: ایل سنجابی، تهران ۱۳۲۹.

۵ـ در برگهای آینده: گورانی یا ترانهٔ کُردی، تهران ۱۳۲۹.

۶ـ چنان چه، رسالهٔ «خدایاربو» در لهجهٔ اورامانی آمیخته با کُردی، بغستان.

۷ـ در برگهای آینده: خلاصه تاریخ الکرد وکُردستان، قاهره ۱۹۳۶.

۸ـ در برگهای آینده: کوردستان، موکوریان یا آتروپاتین، رواندوز، ۱۹۳۸.

۹ـ در برگهای آینده: تاریخ ریشه نژادی کُرد، تهران، ۱۳۳۳.

۱۰ـ مراد، کارهایی است که در زمان‌هایی گوناگون، در مجلهٔ گلاویژ چاپ بغداد، پراکنده شده است. ج. روژبیانی آنها را گردآورده، به عربی گردانیده است. مؤلف پس از بازبینی نسخهٔ خطی، آن را برای ویراستاری به م. خزانه‌دار داووی، از آن جا که چاپ اثر برایش تا ممکن بود، آن را به اتحاد شوروی آورد. م. خزانه دار، به هنگام بازگشت به میهن، نسخهٔ خطی را با اجازهٔ بهره‌گیری از آن، به من سپرد. در برگ‌های آینده، یادآوری کار ت. وهبی، از روی نسخهٔ خطی است.

۱۱ـ معروف خزانه دار. شرحی کوتاه دربارهٔ ادبیات امروزین کرد. مسکو، ۱۹۶۷.

12- "Bedr - khan. The Origin of the Kurds and ther Language - kurdistan" No LX, 1965 p. 24-25

کارهای او هم، چون در ***تاریخ ادبیات کُردی*** نوشتهٔ ع. ***سجادی***، داده‌هایی دربارهٔ چکامه‌های گورانی می‌یابیم.

به‌ویژه، باید از کارشناسی بزرگ چون ***رشید یاسمی***[1] یاد کنیم که در کُردشناسی ما، دربارهٔ او بگومگویی راستین درگرفت: در همان هنگام که ***ای. ا. فریض‌اف*** رشید یاسمی را «تاریخ‌نویس کُرد» می‌خواند[2]، ک. ***ک. کردویف*** وی را «یک تاریخ‌نویس ملّت‌پرست بورژوائی ایران» می‌داند. به رغم ناهمسو بودن این ارزیابی، این هر دو «خرده‌سنج»، در یک وجهٔ سخت انبازند و آن این که هیچ یک از آنان، کارهای رشید یاسمی را به چشم ندیده‌اند[3] اگر بیاد بیاوریم که ای.ا. فریض اف، یاسمی را نه ***رشید***، بلکه ***کُماد یاسمی*** می‌نامد و ک.ک. کردویف، از کتاب ***کُرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او***، چون ***کُردان و پیدایش آنان***[4] یاد می‌کند، شگفت‌آور نیست دریابیم که اینان، به راستی کارهای این دانشور را به چشم خود ندیده‌اند. سخن، نه دربارهٔ زیر و بم‌های شیوه‌های علمی و نقلِ قول‌های نویسنده، بلکه بر سر آن است که کُردشناسی، در سیمای ***رشید یاسمی*** با آن که از دیدگاه‌هایی خطا، یکسره برکنار نیست، دارای یکی از آگاه‌ترین نمایندگان خویش است. ***کُردشناسی مراد اورنگ***[5] که نزدیک به سی سال، پس از کتاب رشید یاسمی چاپ شده است و می‌توان گفت سر تا پای آن، بازگویی کتاب رشید یاسمی است، برگفتهٔ ما گواهی می‌دهد؛ ***شمیم همدانی*** هم که در کتاب ***کُردستان***[6] او، داده‌هایی گرانبها دربارهٔ تاریخ کُردان خطهٔ بررسی یافت می‌شود، از نویسندگان آگاه است. دربارهٔ کتاب ***کُردستان و کُردها***[7]، نوشتهٔ یک پژوهشگر کرد مکری مقیم پراگ نیز، باید همین را گفت. در نوشته‌های اجتماعی ***ا. نادرزاده***[8] و دیگر زادگان این

۱ـ رشید یاسمی. ***کُرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او***: این کتاب، دوبار، بی‌یادآوری سال، چاپ شده است.

۲ـ ***ای. ا. فریض‌اف. جای جنبش رهایی کُردان، در مبارزهٔ خلق‌های خاور نزدیک و میانه علیه امپریالیسم***. خلاصهٔ رساله، مسکو ۱۹۵۳، ص ۳.

۳ـ گ.ب.اکوپف. ـ «کودهٔ خاورشناسی» کتاب دوم، ایروان. ۱۹۶۴، ص ۳۱۹.

۴ـ ک.ک. کردویف. ***ساخته‌کاری در تاریخ کُردان، در تاریخ‌نویسی بورژوائی ایران***، یادداشت‌های علمی دانشگاه دولتی لنینگراد». ش ۱۷۹، سال ۱۹۵۴، ص ۱۳۷.

۵ـ در برگ‌های آینده: ***کُردشناسی***، تهران. ۱۳۴۶.

۶ـ در برگ‌های آینده: ***کُردستان***. تبریز ۱۳۱۲.

7- A. Ghasemlou. Kurdistan and the kurds. prague, 1965

۸ـ چنان چه: ***مشکل کُردان و کُردستان***، ـ «دریا»، ش ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۱ـ۲۲۳ و ۲۲۵، سال ۱۳۲۵ خورشیدی؛ از دیگر کارهای وی، مقاله هایش را در همان «دریا» (ش۲۰۵، فروردین ۱۳۲۵) و در روزنامهٔ «ایران ما»، ش ۴۹۹ هجدهم فروردین ۱۳۲۵، یادآور می‌شویم.

خطه هم، داده‌هایی درخور نگرش به دست می‌آید.[۱]

از این بررسی پژوهش‌های جنوب کُردستان و باشندگان آن خطه که چندان هم پُرهٔ[۲] نیست، روشن می‌گردد که کُردان، آن‌گونه که نویسندگان باختری، اغلب مدعی‌اند، «مردمی که تاریخ آنان را به فراموشی سپرده است»، نیستند.[۳] اما، این نکته که آموزش آنها، در ترازی است که توده‌هایی از **کُردان** ـ چنان که در آینده خواهیم دید ـ از ساختار مردم کُرد کنار گذاشته شده‌اند، نکته‌ای است دیگر. این نیز هست که پژوهشی ویژه ـ ***گورانیان***[۴] از **و.ف. مینورسکی** در دست داریم که در پرتو ویژگی شایان نگرششش، به کُردی گردانیده شده، در عراق از چاپ بر آمده است.[۵] اما، کتاب گورانیان، با همهٔ ارزشش، دیگر نمی‌تواند ما را خرسند کند. در این جا، سخن نه همان بر سر این است که پژوهش، بیشتر از ویژگی زبانی و ادبی برخوردار است و در آن، خطاهایی، چنان چه در مسألهٔ پیدایش گورانیان راه یافته، بلکه سخن در این‌باره نیز هست که در آن جا، این کُردان، جدا از روند شکل‌گیری مردم کُرد و نقش آنان در این روند نمایانیده شده‌اند. من، طرح این جستار را نزدیک به بیست سال پیش، در افکنده بودم.[۶] در این زمان، داده‌هایی نوین گرد آمده، برخی راستاهای این مشکل، چندی روشن گردیده است و روی‌هم‌رفته، این ضرورت پدید آمده که به گوران‌ها و گروه‌های خویشاوند آنان در جنوب کُردستان، در پرتو فروغی تازه بنگریم.

در آغاز، رشتهٔ سخن را به ***ا.ب.سن*** می‌سپاریم. وی با این یادآوری که «گوران‌ها تیره‌ای باستانی و پر آوازه هستند، هرچند که توانمندی پیش را ندارند»، ادامه می‌دهد: «اگر به پژوهش‌های مردم‌شناسی دست بزنیم، شاید روشن گردد که گوران‌ها، نه کُرد، بلکه لر و یا فارسی‌زبان هستند».[۷] پژوهشگران آلمانی و از جمله، ***ا.مان*** و دیری پیش از وی، برخی از خاورشناسان روس[۸] نیز، گویش گورانی را همچون گویشی فارسی نگریسته‌اند.

۱ـ از جمله: ***ابوالقاسم لاهوتی. کُردستان و کُردان.*** هفته نامهٔ «نووی و استوک» (خاور نوین، ش ۴)، سال ۱۹۲۳ میلادی؛ ***علی سیّد و الگورانی. من عمان الی العمادیه او جول فی کُردستان الجنوبیه***، عمان ۱۹۳۹.

۲ـ پُرهَ در تاجیکستان و افغانستان به جای **واژهٔ کامل به کار** می‌رود؛ در افغانستان، آن را پورّه هم می‌نویسند ـ س.ا.

۳ـ بنگرید: (منطقه نظامی فراسوی قفقاز)، ج xx، چاپ II-III، ۱۹۱۱.

4- V. Minorsky. The Guran, - BSOAS, V. XI, pt. 1, 1943

۵ـ به ترجمهٔ ناجی عباس. ـ گلاویژ، ش ۵ـ۹، سال ۱۹۴۴.

۶ـ بنگرید: گ.ب. آکوپف. ***دربارهٔ مسألهٔ یگانگی کُردان در ایران***، مسکو، ۱۹۵۲، ص ۹.

7- E.B. Soane, p. 381

۸ـ ***و.دیتل. ـ کتاب‌های خواندنی***، ج ۹۵، ب ۲، سال ۱۸۴۹، ص ۹۸.

و.ف. مینورسکی با جمع‌بندی دیدمان‌های پژوهشگران پیشین، نوشته است که گمان نمی‌رود بتوانیم در گورانی، گویش ویژهٔ کُردی[1] را ببینیم». کوتاه سخن، گپ بر سر این است که به‌رغم نمایان شدن گرایش به دیدن Original Kurdish of Gurans در گورانی، که روزگاری در زیر کار کُرد گویش‌های ایران مرکزی بوده (چنان‌چه، در پژوهش ***و. ایوانف***)[2]، دانش اروپا، سخن گورانی را از آن روی «گویشی فارسی» می‌خوانده‌اند که در روزگار پیدایی این دیدمان، ایران را (در کشورهای اروپا ـ س.ا.) نه ایران، بلکه پارس می‌نامیدند و در بسیاری جاها، از «گویش فارسی» همان «گویش ایرانی»[3] را می‌خواسته‌اند و به دیده داشته‌اند.[4] پژوهشگران ما نیز، از همین نگرش پیروی می‌کنند. چنان‌چه، ***ب. و. میلر*** ـ ایرانشناس نامی ـ به گاه سخن از گورانی که در فرجام کار، آن را از کُردی می‌داند، یادآور می‌شود که گورانی از نگاه تاریخی، نه به سوی زبان کُردی ـ کرمانجی ـ بل به گویش‌های ایرانی مرکزی که همسایگان جنوبی و خاوری‌اش هستند گرایش دارد. دیگر کُردشناسان ما

۱ـ و.ف. مینورسکی. کُردان. یادداشت‌ها و خاطره‌ها، پتروگراد، ۱۹۱۵، ص ۱۸.

2- V. Ivanov. The Truth - Worshippers of Kurdistan. Ahl- e - Haqq textes (Lieden), 1953. p. 18

۳ـ بی‌گمان، دانشوران، از فارسی، همان زبان فارسی را به دیده داشته‌اند، نه نام کشور را، زیرا آنان بر تقسیم زبان‌های هند و اروپایی و گروه زبانهای ایرانی در این تقسیم‌بندی آگاه بوده‌اند. اگر مقصود آنان از فارسی، زبانی از کشور ایران (فارس = persia، نامی که اروپاییان از هرودوت گرفته و همچنان آن را نگه داشته‌اند) باشد، پس می‌بایست زبان‌هایی چون ترکمنی، ارمنی و یا عربی را هم که چندی از مردم ایران به آن زبان‌ها گفتگو می‌کنند، فارسی به‌شمار می‌آوردند، به معنی زبانی از کشور ایران که ما در هیچ کجا چنین چیزی را ندیده‌ایم. مفاهیم ***زبان‌های کشور ایران و زبان‌های ایرانی*** را معانی گوناگونی است: زبان‌های ایرانی، فارسی (تاجیکی، تاتی و جز این‌ها)، کُردی، لری، بلوچی، پشتو (= پختو در بخش‌هایی از افغانستان و پاکستان)، اُسی (= استینی ERONI، در شمال قفقاز) و زبان‌های بدخشان (اشکاشمی، شغنی و واخانی، در بخش‌هایی از تاجیکستان و افغانستان)، در پهنه‌ای از شمال باختری چین و شمال هند و شمال و باختر پاکستان و جمهوری‌های تاجیکستان و ازبکستان و افغانستان و ایران و بخش‌های باختری ترکیه و شمال عراق و سوریه تا دریای میانه زمین (مدیترانه) گسترده است و در ردیف گروه زبان‌های اسلاو (روسی، بلوروسی، صربی، خورواتی، اوکرائینی، بلغاری، لهستانی، چکی، اسلوواکی و جز این‌ها) ژرمنی (آلمانی، انگلیسی، سوئدی، نروژی، دانمارکی و هلندی و جز این‌ها) و دیگر گروه زبانها از بخش‌های بزرگ سازنده گروه زبان‌های هند و اروپایی است. اما، اگر سخن بر سر زبان‌های کشور ایران باشد، در این جا به جز زبان‌های ایرانی (چون فارسی، کُردی، بلوچی، و لری) و دیگر زبان‌های هند و اروپایی چون ارمنی، زبان‌هایی نه از گروه‌های هند و اروپایی، چون سامی (عربی در بخشی کوچک از خوزستان، آشوری و عبری) و ترکی ـ مغولی یا ترکی ـ آلتایی (چون ترکمنی) هست. پس دانشورانی که گورانی را گویشی فارسی دانسته‌اند، همین زبان فارسی را به دیده داشته‌اند، نه گویشی از ایران، زیرا اگر جز این می‌بود، می‌بایستی گورانی را از گویش‌های ترکی یا عربی هم بدانند، زیرا گوران‌ها در عراق هم که تا سال‌های دههٔ دوم سدهٔ بیستم بخشی از قلمرو ترکیه بوده است و یا در ترکیه هم هستند. ـ س.ا.

۴ـ ***ای. م. اُرانسکی. در آمدی بر فیلولوژی انتقادی***. مسکو، ۱۹۶۰، ص ۳۲.

هم، با همین دیدگاه همراه و همداستانند.(۱)

اما، سخن نه همان بر سر زبان است. و. ف. مینورسکی می‌نویسد: «این کُردان جنوب خاوری، با توده‌های اساسی هم‌تیره‌های خویش، تفاوت زبان و مذهبی دارند».(۲) باری، ک. ریچ دریافته است که گوران‌ها «با نمود و چهرهٔ یونانی خویش» از نمود معمولی کُردان فرق دارند.(۳) برخی از مؤلفان و از جمله، مؤلفان روسی نیز، همین‌گونه انگاشته‌اند: یکی از اینان نوشته است که «می‌توان گفت، گوران‌ها همان یونانیان هستند».(۴) م. **واگنر**، در پی ریچ، با روشن ساختن این پندار از نگاه ناب نژادشناسی، نوشته است که این روستاییان چهره و گویشی یکسان با کُردان راستین ندارند.(۵)

پس از گذشت یکصد سال، ب. **کریمی** - تاریخ‌نویس ایرانی با گسترش دادن این نتیجه‌گیری بر همهٔ مردم بخش‌های واقع در جنوب کُردستان، می‌نویسد که این مردم، هم از نگاه زبان و ویژگی مردم‌شناسی و هم، از نگاه ویژگی‌های خاص «چهره و سیمای شمالی»، با دیگر کُردان یکسان نیستند.(۶)

از آن جا که برآنیم در برگ‌های آینده، به پرسمان بنیاد «علمی» این دیدمان‌ها بازگردیم، یادآور می‌شویم که نادرستی این دیدمان‌ها، این نکتهٔ بی‌چون و چرا را رد نمی‌کند که گوران‌ها، همراه با همهٔ مردم جنوب کُردستان، به راستی، دارای ویژگی‌های زبانی بسیار و دیگر ویژگی‌هایی هستند که میان آنان و مردم کُرد - کرمانجی - نایکسانی پدید می‌آورد. تاریخ‌نویسان کُرد هم این را می‌پذیرند. چنان چه، **امین ذکی**، با یادآوری ویژگی‌های گوران‌ها، زازاها (زازانیان) و دیگر کُردان غیر کرمانجی، از آنان همچون «عنصری ایرانی، غیرِ ایرانیِ کُردی» سخن می‌گوید که به رغم پندار دیگران، هنوز در پرگاه کُردی حل نشده و این یا آن ویژگی خویش را همچنان نگه داشته‌اند.(۷)

باید گفت که این دیدمان‌ها، از ساخته‌های امین ذکی و یا کس دیگری نبوده است و بنیادشان، در منابع و سرچشمه‌های سده‌های میانه و از جمله در ***تاج‌العروس الکُردی***(۸) دانشمند جامع‌العلوم کُردی است.

۱- بنگرید: ***آ.ل. ویلچِوسکی. کُردان شمال باختری ایران***. تبلیسی، ۱۹۴۴، ص ۲-۳.

۲- **و.ف. مینورسکی**، ص ۳-۴.

3- CL. I Rich. naarrative of a recidance in koordistan. V. I, London, 1836. p. 320

4- K.Ritter. Erkunde von Asien, T.LX, Brelin, 1840, s. 622.

۵- ***دانستنی‌ها***، ش ۲۲، سال ۱۸۷۷، ص ۳۵۲.

۶- بهمن کریمی. ***راه‌های باستانی...***، ص LVIII.

۷- خلاصه ***تاریخ الکُرد و کُردستان***، ج ۱، ص ۴۹.

۸- از ***کُردان و تعلق قومی و تاریخ آنان***، ص ۱۱۳.

اگر به **شرف نامه** بنگریم، روشن خواهد شد که مردم جنوب کُردستان، در این کتاب در گروه جداگانه «کُردان ایران» نمایانیده شده‌اند.[۱] برای دریافت این که سخن نه بر سر جدا ساختن اینان از نگاه نشانه‌های سیاسی و یا جغرافیایی است، یادآور می‌شویم که **اردلان و مکر**، بخشی از ایرانند، اما شرف خان بدلیسی، مردم آن جا را در «کُردان ایران» نمی‌آورد. این که امروز دربارهٔ جدایی اینان بر این‌اند که گویا کُردان جنوب و از جمله، گوران‌ها کُرد نیستند و به گفتهٔ **د.ن.مکنزی**، از نگاه زبانشناسی «به یکی از گویش‌های مرکزی ایران سخن می‌گویند»، نکته‌ای است دیگر. **مکنزی** برای رهنمون دادن به این حکم، یادآور می‌شود که X (خ) ایران باستان، در کُردی، بیشتر آوایی چون K (ک) دارد، چنان چه Kirin به جای Xri و «هر گویشی که در آن، این ویژگی دیده نشود، نمی‌تواند از نگاه زبانشناسی، چون گویشی کُردی نموده شود». سپس، چنین نتیجه‌آوری می‌شود که «از این رو، زازا و گورانی را به رغم همسایگی زبانی آنان با کُردی، نمی‌توان از دستهٔ زبان کُردی دانست». به پندار نگارنده این نتیجه گیری را که بنیادش بر پدیده‌هایی جداجدا استوار است، نمی‌توان جدی گرفت. مکنزی، به هنگام اثبات سرشت غیر کُردی گویش گورانی، یادآور می‌شود که نام، به کُردی naw و در زازا و گورانی دارای شکل فارسی nam است، پس گویش‌های گورانی و زازا، نه کُردی، بلکه از گویش‌های کلی ایرانی هستند[۲] (یعنی در گروه زبان‌های ایرانی، به جز کُردی هستند ـ م.).

باید یادآور شویم که **ک.ک. کوردویف**، بر دیدگاه مکنزی، سخت خرده گرفته، اما از آن جا که وی چیزی برای برابر نهادن نداشته، بر آن شده است که همراه با این دیدمان، خود گوران‌ها را هم کنار بگذارد. وی، از جمله، با لحنی استوارنه می‌گوید که هیچ گورانی در میان نبوده و نیست و مردم سنندج، کرمانشاه و خانقین، به گویشی سخن می‌گویند «که چنان که در ادبیات رسم است، آن را سورانی می‌خوانند».[۳] این، نه خطایی به تصادف: بلکه باوری استوار است که **ک.ک. کوردویف**، با تکیه بر آن، روا می‌دارد ـ برای مثال ـ **ب.و. میلر** را متهم کند که گویا وی، «تصوری از گویش‌ها و شیوه‌های سخن کُردی، ندارد».[۴]

سخن بر سر آن است که این ایرانشناس بزرگ شوروی (ب.و.میلر ـ س.ا.)، با یادآوری این

۱ـ شرف خان بدلیسی. شرف‌نامه، ج ۱ مسکو، ۱۹۶۷، ۳۶۹.

۲ـ د.ن. مکنزی. ***کرمانجی، کُردی و گورانی***. ـ خلق‌های آسیا و افریقا، ش ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۱۶۳ـ۱۶۴ و ۱۶۸.

۳ـ ک.ک. کردویف. ***دستورسنجشی زبان کُردی***، خلاصهٔ تز دکترا، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۵.

۴ـ ک.ک. کردویف. ***دیدگاه‌های خطا بر زبان کُردی***. ـ KSIW، ج ۱۲، سال ۱۹۵۵، ص ۵۸.

که سخن گورانی از گویش های کُردی است، دربارهٔ نایکسان بودنِ آن با زبان کُردی ـ کرمانجی ـ هم، سخن گفته است. ک.ک. کوردویف، در این سخن که هیچ یک از کُردشناسان و از جمله، مؤلفان کُرد هم، در آن شکی ندارند[۱]، به کوشش برای «ساخت و پرداخت این دیدمان» بدگمان گردیده است که گویا زبان‌های کُردی و فارسی یکی هستند و از این رهگذر، به حل شدن کُردان و زبانشان در زبان فارسی یاری شده است.[۲]

در این نکته درنگ نمی‌کنیم که چون ک.ک. کوردویف از امکان بحث علمی بی‌بهره بوده، به لحن بهتان به ب.و. میلر درافتاده که گویا، وی کوشیده است تا کُردشناسی را «از راه بیراه کند» و ***ای.ای. تسوکرمان*** را به فرادهی «نگره‌های ضد علمی»[۳] ***و ا.ل. ویلچوسکی*** را به این متهم کند که گویا نگره‌های دانش‌ستیزانهٔ وی... برای کار پژوهش زبان کُردی در میان ما، زیان آور بوده است».[۴]

مهمتر از همه این نکته است که نوشتهٔ ک.ک. کوردویف، در این‌باره که گویا «ب.و. میلر دیدگاهی روشن دربارهٔ گویش‌ها و شیوه‌های گوناگون سخن کُردی ندارد»، بیشتر دربارهٔ خود کردویف راست می‌آید. دیگر این که سخن نه همان بر سر آن است که وی می‌کوشد آن چه را که دیرگاهی است آشکار است و همگان آن را پذیرفته‌اند «پنهان» دارد، بل در این‌باره نیز هست که وی، با رد کردن دیدگاه‌ها دربارهٔ هستی تاریخی گورانی، دعوی دارد که «گویش‌های کُردی جنوب خاوری، در دانش، در زیر نام عام ،،کُردی،، یگانه می‌شوند».[۵] همان بس که برای نشان دادن نادرستی این ادعای ک.ک. کورودیف، از خود وی گواه بیاوریم. او، در اثر دیگرش می‌نویسد: «در اثبات علمی، گویش جنوب خاوری را، به خطا، ،،کُردی،، می‌نامند».[۶] پس، روشن می‌گردد که نام ،،کُردی،، نادرست است. اما، چنین می‌نماید که اگر این راست باشد، آنگاه ک.ک. کردویف بر ب.و. میلر، از دیدگاهی خطا خرده گرفته است. لیک، سوگمندانه، به هنگام آوردن اقتباس و استناد نیز، وی در همان موضع خطا بوده است. چنان چه، وی مدعی است که «کُردان» ایران (بخش‌های مهاباد، سقز، بوکان، بانه...) و عراق (بخش‌های... اربیل، سلیمانیه و رواندوز)، به گویش جنوب خاوری سخن می‌گویند»، اما

۱ـ بنگرید: ت. وهبی. ***نسخهٔ خطی***، ص ۲۲، ۲۴.

۲ـ ک.ک. کردویف. ***انتقاد از دیدگاه‌های خطا...***، ص ۵۸ـ۵۹.

۳ـ ***همان‌جا***، ص ۴۹. ۴ـ ***همان‌جا***، ص ۵۸.

۵ـ ک.ک.. کردویف. ***زبان کُردی***. مسکو، ۱۹۶۱، ص ۸۰

۶ـ همان‌جا، ***دستور سنجشی زبان کُردی***.

همین بس که به نقشهٔ جغرافیایی بنگریم تا دریابیم که این بخش‌ها، در کُردستان مرکزی هستند و از این رو، مردم آن جا نمی‌توانند به «گویش جنوب خاوری» سخن گویند. نا گفته هم نماند که ک.ک. کردویف، خانقین را که می‌توان گفت در همان مدار جغرافیایی بغداد است در شمال خاوری کُردستان عراق» جای داده است و شگفت‌آور نیست که به‌پندار او، در خانقین و در همهٔ کُردستان جنوبی «گویش سورانی» رایج است.

اما، چنان که دیدیم، باشندگان جنوب کُردستان، نه به گویش سورانی، بلکه به گویش گورانی سخن می‌دارند و این مردم، از نگاه تاریخی، گروهی ویژه و نه همسان با گروه کُردان کرمانجی بوده‌اند.[1] نکته دیگر این که دیدگاه ک.ک. کوردویف در ترجمهٔ «شرف‌نامه» که گروهی به رهبری او انجام داده‌اند باز تابیده است. از آن جا که خطاهایی که از وی سر زده، معنای داده‌های این سرچشمه را پیرامون گوران‌هابیراه و دگرگون ساخته است، باید اندکی به بازکاوی آنها بپردازیم.

جای مورد توجه ما در شرف‌نامه، در ترجمهٔ روسی چنین است: «همهٔ کُردان ایران، به سه گروه می‌شوند: **سیاه منصور، چَگنی و زنگنه**. اصل اینان از سه برادر است که از لرستان و بروایتی دیگر، از (قبیلهٔ) گوران یا اردلان بوده‌اند. اینان برای خدمت به شهر یاران ایران، از وطن و زادگاه بیرون رفتند...».[2] لیکن، به راستی، در «شرف‌نامه» آمده است: ***در اصل ایشان سه برادر بودند که از لرستان، به روایتی از گوران و اردلان، به عزم ملازمت سلاطین ایران از وطن بیرون آمده...***[3]

همین بس که این متن را با ترجمهٔ بالا برابر و همبَر کنیم تا دریابیم که نخست، ***اصل***، نه «ریشه، تبار و پیدایش» دربارهٔ سه برادر، بلکه دربارهٔ «همهٔ کُردان‌ایران» است؛ دوم، این که در سرچشمه، دربارهٔ «روایتی دیگر» سخن نمی‌رود و در آن گفته شده است که این سه برادر «به عزم ملازمت سلاطین ایران، از گوران و اردلان (یعنی از راه گوران و اردلان) بیرون آمدند». از این جا، دو نادرستی دیگر نمودار می‌شود: نخست، این که میان گوران و اردلان، پیوستِ «و» است نه این که «یا» و دوم، این که به رغم ترجمهٔ «قبیلهٔ گوران»، در این جا دربارهٔ هیچ قبیله‌ای سخن نرفته، عبارت «گوران و اردلان» نمایانگر آن است که مراد از این نام‌ها،

۱ـ احسان نوری، ***تاریخ ریشهٔ نژادی کُرد***، ص ۹۶؛ کتاب ***تاریخ مردوخ***، ج ۱، ص ۲۳.

۲ـ **شرف نامه** ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۹ (به زبان روسی ـ ص.ا.).

۳ـ **شرف نامه**، چاپ قاهره، ص ۴۲۳، ۴۲۴.

نام‌های جا و خطه است. پس، آن چه که از «شرف‌نامه» آوردیم، باید به زبان روسی، چنین معنایی داشته باشد: «... همهٔ کُردان ایران از سه گروه هستند: سیاه منصور، چگنی و زنگنه. می‌گویند اصل آنها سه برادر بوده‌اند که از خطهٔ لرستان، از راه گوران و اردلان، به عزم ملازمت پادشاهان ایران، از وطن بیرون آمدند».

این گشت و گذار متن‌شناسانه می‌نمایاند که «**گوران**» در این نوشته، هم‌ردیف نام خطه‌های ***لرستان*** و ***اردلان*** جای گرفته است و بیگمان، در این جا، گوران ولایتی جدا از اردلان است. افزون بر این، در همین «شرف‌نامه» نوشته‌ای هست که در آن، از «فرمانروایان ***کُردستان***، ***لرستان***، ***گوران*** و دیگر تیره‌های کُرد» سخن رفته که انجام ***کارهایی*** را به مؤلفِ مأخذی که از آن اقتباس آورده‌ایم، سپرده بوده‌اند.[۱] به رغم ترجمهٔ گوران همچون تیره، در این جا نیز از این نام، ولایتی جدا و به جز لرستان و کُردستان بدیده بوده است. برای روشن‌تر ساختن، یادآور می‌شویم که این، نام خطه‌ای است که تا امروز با اهمیت محلی بیشتری بر جای مانده و نمایانگر بخشی در باختر کرمانشاه است.[۲]

از این نکته‌ها آشکار می‌گردد که شرف خان بدلیسی، گوران را نیز همراه با لرستان، از کُردستان جدا نمایانده است و در این جداسازیِ گوران از «مرز و بوم کُردان»، دریافت نایکسانیِ خود ویژگی گوران‌ها و کُردان ایران با کُردان به معنی مردم کرمانجی بازتابیده است. تصادفی نیست که در برخی سرچشمه‌ها، گوران‌ها را در کل، جدا از کُردان می‌شناسند.[۳]

وابسته به همین، از آن جا که سخن بر سر نخستینه‌ای ویژه در ساخت قومی مردم کُرد است، مشکلِ پیدایش گوران‌ها نمی‌توانسته است در دانش پیش نیاید. این مشکل، تاریخ دور و درازی دارد و برای دریافتن سوهای جستجوی بازگشایی آن، یادآور می‌شویم که در میان کُردان، روایتی بر سر زبان‌هاست که نیاکان آنان از خاور ایران بوده‌اند. چنان چه، و.آ. ***گوردلوسکی*** یادآور شده است که ***کُردان مارخوری***[۴] بر این باورانْد که از خراسان به کُردستان آمده‌اند.[۵] اما، این که کرد، با شنیدن داستان‌های شگفتی‌های خراسان، سخت خواهان آن است که زادگاهِ نیاکانش را در آن جا ببیند نکته‌ای است و بازگشایی علمی مشکل، نکته‌ای

۱ـ همان‌جا، ص ۵۸۱.

۲ـ بنگرید: علی رزم‌آرا. ***کرمانشاهان***، ۲۱، ۳۱.

۳ـ چنان چه: محمد حسین خلف تبریزی، ***برهان قاطع***، تهران، ۱۳۶۶.

۴ـ باید نام مکان باشد ـ س.ا.

۵ـ و. گوردلوسکی. ***نزد کُردان سینداغ***. ـ «جهان اسلام»، ج ۱، ۱۹۱۷، ص ۳۰.

دیگر. **ن.یا.مَرّ**، روزگاری یادآور شده بود که می‌خواهد پیرامون پیدایش کر دان، دیدمانِ دانشمندان اروپا و داستان‌های مؤلفان خاور زمین را روی هم بگذارد، اما بدبختانه، اینان هم، در رشتهٔ افسانه بافی، دست کمی از همتایان خاوری خود ندارند.(۱) پندار در این‌باره که ایرانیان، از جایی در خاور به سرزمین ایران آمده‌اند، یکی از همین افسانه‌هاست.(۲) اما این پندار، با آن که هیچ‌کس از هیچ راهی به اثباتش نرسانیده، کلاسیک شمرده می‌شود. می‌دانیم که کُردان مردمی ایرانی زبان‌اند و خود پیداست که این «پندار کلاسیک»، از مسألهٔ پیدایش آنان هم، دوره نشده است.(۳) به رغم آن که به اندیشهٔ **مرکوریان** هم، نیاگان مشخص کُردان در ایران خاوری و روزگار و راه‌های کوچ ایشان به کُردستان روشن نیست(۴)، نمایندگان راستای «کلاسیک» در ایرانشناسی، در پی **ف.لوشان**، ریشه‌های آنان را در ایران خاوری جستجو می‌کنند.(۵)

دیدگاه‌های پیدایش کُردان از ایران خاوری، از این رو واقعی‌تر می‌نماید که روزگارانی بس دراز، میان کُردستان در باختر ایران و بخش‌های خاوری این کشور، پیوندی نزدیک، همراه با کوچ مردمان از بخشی به بخشِ دیگر بوده است. برای همین است که چنان که ***امین ذکی*** می‌پندارد، در افغانستان، کُردان زنگنه و چگنی، زبان کُردی خود را نگه داشته‌اند(۶) و دربارهٔ کُردان خراسان، نیازی به سخن هم نیست.(۷) در این زمینه، همخوانی نام جاها، چنان که ***دوکی، ارماری و زهاب*** در ***افغانستان*** و دموک، ***اِمارو زهاب*** در کُردستان و نام ***مکر و مکور*** در خراسان که از روی اثر ***مهدی خان استرآبادی*** با آن آشنایی داریم(۸) شایان نگرش است. به‌ویژه، پیوند نام‌های قومی از گونهٔ نام‌های همسان پکتیایی‌های(۹) کهن در افغانستان و

۱ـ ن.یا.مرّ. ***باری دیگر دربارهٔ سخن «چلبی»***. ـ منطقهٔ نظامی ماوراء قفقاز، ج ۲۰، چ ۲ـ۳، ۱۹۱۱، ص ۳۰.

۲ـ چنان چه: **A.T. Olmstead**. History of the persian Empire. Chicago. 1960, p. 19.

۳ـ از جمله: **V.Minorsky**. Les origin des Kurdes. „Actes du xx-e Congere's 1930.", Bruxeles, orientalistesde - 1940, p. 143-152.

۴ـ ***حسین حزنی. کوردستانِ موکوریان***...، ص ۹۰.

۵ـ ***فلیکس لوشان. خلق‌ها، زبان‌ها، نژادها***. لنینگراد، ۱۹۲۵، ص ۹۵ـ۹۵.

۶ـ ***خلاصه تاریخ الکردوکُردستان***. ج ۱، ص ۳۸.

۷ـ بنگرید: **I.B. Frezer**, Narative of a Journey into Khorasan. London, 1825, p. 249; V. Notes on. V. Khorasani Kuradish. - "journal and prosseting of the Asiatic Society of Bengal", Ivanow. No 1, XXIII 1923.

۸ـ بنگرید: و.و. بارتولد. ***ایران. بررسی تاریخی***. تاشکنت، ۱۹۲۶، ص ۴۲.

۹ـ **پکتیا**، امروز ولایتی است در باختر افغانستان که همچون ولایت‌های ننگرهار و قندهار به‌رغم بیشتر ولایت‌های آن کشور، بیشتر مردمش پشتوزبان هستند. مرکز این ولایت شهر **گردیز** است که گردیزی ـ تاریخ‌نویس. که تاریخ ایرانش از تاریخ‌های پراهمیت کشور ماست از آن شهر بوده است ـ س.ا.

کُردستان، درخور نگرش است[۱]؛ نام شاخه‌ای از افغان‌های غلجایی (غِلزَی) ـ «گوران» ـ و نام یکی از گروه‌های کُرد گورانی، درست به‌سان نام افغانی ـ «وزیری» است.[۲] اگر دیدگاه‌های مؤلفان کُرد را هم پیرامون نزدیکی بی‌میانجی زبان‌های کُردی و افغانی (پشتو ـ م.) بر این بیفزاییم، آنگاه روشن خواهد شد که چرا در جستجوی ریشهٔ کُردان در ایران خاوری‌اند.

و.آ. رُمادین هم، از این رسم پیروی کرده است: وی تنها بر این اساس که در زبان‌های افغانی و کُردی، تیره و طایفه نام یکسان «خیل» را دارند، می‌گوید که داستان‌های کُردی در کُردستان، نمایانگر آن است که گوران‌ها به کُردستان «از خاور کوچیده و به ساخت این مردم در آمده‌اند».[۳] چنین می‌نماید که ***و.آ. رمادین*** آگاه نیست بر این که دیری پیش از وی، ***ف. کرزی اوغلی*** ـ کُردشناس ترک ـ «روشن ساخته است» که «خیل» کردی، از «ایل» ترکی ریشه گرفته و از این رهگذر «به کرسی نشانیده است» که کُردان، از «سرزمین تورانی ترکان» به کُردستان آمده‌اند.[۴] نیز می‌نماید که وی بر این نکته هم آگاه نیست که باشندگان ساخالین، نه تنها با کُردان نام‌هایی «یکسان» دارند، بل همچنین واژهٔ «خال» را درست همانند کُردان می‌برند.[۵] اگر وی بر این نکته هم آگاه می‌بود، دانش با یک نگرهٔ دیگر پیدایش قومی کُردان «غنی‌تر» می‌شد.

دیدگاه‌های وابسته به پیدایش گوران‌ها از ایران خاوری، بر این بنیاد است که روزگاری در افغانستان، خلقی همنام «گوران» می‌زیست. ***آریان***، به هنگام نوشتن شرح حرکت سپاه ***اسکندر*** از بخش ***جلال آباد*** کنونی به سوی جنوب، یادآور شده است که این سپاه به قلمرو قبیله‌های ***آسپاسی، گوری و آساساکن*** گام نهاد.[۶] سده‌ها سپری گردیدند و چنین می‌نماید که همین گوریان با نام غوری[۷]، در سده‌های میانه، در سرچشمه‌ها پدیدار شده باشند.[۸] در این میان، از نوشته‌های سرچشمه‌ها چنین بر می‌آید که ***غوریان***، نه تنها از نگاه شیوهٔ زندگی «کوهستانی»

۱ـ ***هرودت***. III، ۹۳ و ۱۰۲؛ VII، ۶۷ـ۶۸. بنیاد دیدگاه‌های وابسته به پیدایش کُردان از پکتیا، در Actes du xx-e Congres de orientalistes 1930, p. 143-142 بر نوشته‌های اوست.

۲ـ***کتاب تاریخ مردوخ***، ج ۲، ص ۳۲؛ علی رزم آرا.***کُردستان***، ص ۲۷.

۳ـ***و.م.ماسن. و.آ.رمادین. تاریخ افغانستان*** ج ۱، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۷۳.

۴ـگ.ب.آکوپوف. بررسی انتقادی روایت پیدایش تورانی ـ ترکی کُردان. ـ «برنامهٔ علوم اجتماعی»، ش ۴، ۱۹۶۶.

۵ـ بنگرید: ***پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت***. ۱۹۴۷، ص ۲۰۶.

۶ـ آریا: ***آنابازیس***، IV، ۲۱، I.

۷ـ امروز نیز، در افغانستان، ولایتی به نام غور هست ـ م.

۸ـ برای داده‌ها و دانستنی‌هایی بیشتر دربارهٔ غوریان، بنگرید: C.E. Bosworth. The Early Islamic History of Chur CA. I. v. VI, n2 1961.

خویش بلکه از نگاه برخی ویژگی‌های زبانی خود هم، با مردم ایرانی گرداگرد خود تفاوت داشته‌اند.[۱]

خود پیداست که اگر هوسی باشد، می‌توان نکته‌های بسیاری یافت که غوریان ایران خاوری و کُردان را به یکدیگر پیوند دهند. چنان چه، در شرف نامه آمده است که سپهسالار نامدار، دلاور دوران ـ ***بهرام چوبین*** ـ از میان کُردان برآمده است... وی در ترکستان و خراسان بزرگ شد و ریشهٔ شهریاران دودمان ***کُرت*** (آل کرت) و پادشاهان غور به او می‌رسد.[۲] گمان را بر این بگذاریم که به راستی، بهرام‌چوبین کرده بوده است و به راستی دودمان نامهٔ غوریان و کرت‌ها به وی می‌رسد[۳]، اما از این جا چنین بر نمی‌آید که غوریان از ایران خاوری به کُردستان آمده باشند و افزون بر این، نشانی از خواستگاه غوری کُردان و از جملهٔ گوران‌ها به دست نمی‌دهد.

در سرچشمه‌ها آمده است که در میان گوران‌ها، این روایت است که آنان، نوادگان بهرام گور ـ ***وَرَهران پنجم*** ـ شهریار ساسانی هستند.[۴] این نه تنها از نگاه هماوا و هماهنگ بودن لقب گور با نام گوران‌ها، بلکه از این رو هم، درخور نگرش است که ساختمان شهر کرمانشاه را در خطهٔ زیست گوران‌ها از او می‌دانند.[۵] کار بر این روال بوده است که ***وَرَهران***، بنا بر نوشتهٔ ***لازارپارپتسی***، پیش از پادشاهی، فرمانروای خطهٔ کرمان در ایران خاوری بود و به ***کرمانشاه*** آوازه داشت.[۶] چنین گمانی هست که ورهران، پس از ساختن این شهر، نام خویش را به آن داده باشد[۷]؛ دیگر این که وی، به هنگام آمدن از خاور به آن جا، گروهی از مردم ایران

۱ـ بنگرید: و.و. بارتولد و ***بررسی تاریخی ـ جغرافیایی ایران***. سنت پترزبورگ، ۱۹۰۳، ص ۵۱ـ۵۵.

۲ـ ***شرف‌نامه***، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۸۵. (از آن جا که مترجم، به هنگام ترجمهٔ این کتاب در برلین، به سرچشمه‌های فارسی و از جمله به ***شرف‌نامه*** که مؤلف از آن‌جا اقتباس آورده است دسترسی نداشت. همهٔ آورده‌ها، دوباره از روسی به فارسی گردانیده شده است ـ س.ا.)

۳ـ دربارهٔ «پیدایش کردی» غوریان و دودمان کرد، «از» یادداشت‌های چاپ نشدهٔ «سال ۱۸۴۶ و.دیتل»». ـ ***کتابخانه برای قرائت***، ج ۱۱۹، ب ۷، ۱۸۵۳، ص ۱۰.

۴ـ بنگرید: ا.ب.ش‌ن، ص ۳۸۲.

۵ـ بنگرید: Lourence Lackot. Persian Cities, London, 1960, p. 105-106.

۶ـ ک. ***پاتکانیان. تجربهٔ تاریخ دودمان ساسانی، از روی داده‌های مؤلفان ارمنی***. سنت‌پترزبورگ، ۱۸۶۳.

۷ـ نام کرمانشاه باید از ریشهٔ دیگری باشد: امروزه، در ترکیه، تیره‌ای از کُردان به نام ***کُرمیشان*** می‌زیند. کرمیشان از نام‌های کهن و کهن‌تر از آن، در فارسی باستان خورمیشان، (= خور میثرا) است. نام میشان و نام‌های ساخته بر آمده از آن، در بسیاری از جاهای باختر ایران، امروز نیز هست (چنان چه دشت میشان [بکسرم و سکون ن]. به گمان، کرمیشان، فرگشتی چون کُرمَنشان داشته است، چنان که مردم کرمانشاه به خویشتن کُرمَنشانی می‌گویند و باید نام این شهر باستانی که تازیان آن را قَرماسین نوشته‌اند، ***کُرمَیشان*** بوده باشد... میشان و میثان از گونه گونی‌های میترا = میثرا هستند. نام زادگاه پورسینا هم در نزدیکی بخارا خرمیثن بوده است ـ س.ا.

خاوری را با خود آورده بود و این مردم، خود را از لقب **گورِ وَرهران**، گوران خوانده‌اند.[۱]

همهٔ این‌ها، به همان اندازه که افسانه آمیزند، تاریخی نیستند. همان بس که از این جا آغاز کنیم که بنیاد کردن کرمانشاه، هیچ ارتباطی به **بهرام گور** ندارد؛ منابع تازی[۲] ساختمان این شهر را از **کُوات** (قباد) می‌دانند و یادآور می‌شوند که نام این شهر **قرماسین** بوده است. بنیاد این شهر در روزگاران باستان بوده است.[۳] **خ.آبویان**، برای ریشه‌یابی نام کرمانشاه، توضیح درخورِ نگرشی داده است. خ. آبویان که در پژوهش دربارهٔ پیدایش کُردان به آن توجه کرده بود، در کتاب **کُردان**[۴]، به این نکته رسیده است که در یکی از سخنان و خشورانهٔ یزقل (هزقل)، از شهری به نام **کالمان**، در «کشور ماد ـ آشور» یاد شده است. در **فرهنگ ارمنی واژگان کهن** که دو سده پیش، در ونیز چاپ گردیده، این نام بازکاوی شده است. خ. آبویان، فرگشت نام کالمان را به کرمان و سپس به کرمانشاه و به نام خود کُردان، یعنی «کرمانج» ممکن می‌شمارد[۵] در این روایت، درخور نگرش‌تر از همه، آن است که **کالمان** و یا درستتر، شهر **هلمان**[۶] به راستی که در «دوران ماد ـ آشور»، هستی داشته است.[۷] این شهر را با کرند یکی می‌دانند، اما کرند، همانا کاریندا (کَرِندا)ی باستانی است و دربارهٔ هلمان باید گفت که این شهر، امروز مرکز بخشی هم‌نام در کرمانشاهان است.**[۸] این نیز درخور نگرش است که مؤلفانی دیگر، از جمله **ت.وَهَبی**، «کرمانج» را از نام «کرمانشاه» می‌دانند.[۹] نکته دیگر این که کالمان ـ هلمان هیچ ربطی به کرمانشاه ندارد، زیرا در جای دوردستی در باختر شهر، یعنی در جایی است که بنابر نوشتهٔ سرچشمه‌های آشوری، شهر باستانی **اِلیپی** در آن جا بوده است[۱۰] کوتاه سخن، روایتی که بازکاویدیم، همه دربارهٔ ریشهٔ «کرمانج» است و برای بازگشودن مشکل مربوط به گوران‌ها، چیزی از آن به دست نمی‌آید.

۱ـ گ.ب.آکوپف. **برخی سوهای مسألهٔ پیدایش کُردها، در پرتو آگاهی‌ها از پشتهای ایران باستان... «مجموعهٔ خاورشناسی»**، ۲، ایروان، ۱۹۶۴، ص ۳۴۵.

۲ـ چنان چه، **یاقوت‌الحموی**، **معجم‌البلدان**، مجلد ۴، ص ۴۴۰.

۳ـ بنگرید: شمیم همدانی...**کُردستان**، تبریز، ۱۳۱۲، ص ۳۲.

۴ـ خ. آبویان کُردان. ـ «قفقاز»، ش ۱۶، ۱۷، ۴۹، ۵۰ و ۵۱، سال ۱۸۴۸.

5- ht. U. pnqjon. Z. VIII. t. 2-355

6- Uowpjw G. Umpwpnu. bphmu, 1940, t. 15

۷ـ چنان چه، در این‌باره بنگرید: ای.م. دیاکنف. تاریخ ماد، مسکو، ۱۹۵۶، ص ۱۲۶.

۸ـ بنگرید: **جستارهایی پیرامون بررسی خاور زمین**، ش ۲، پتروگراد، ۱۹۱۵، ص ۱۶۳.

** باید شاه آباد پیشین و اسلام‌آباد کنونی باشد.

۹ـ ت. وهبی نسخهٔ خطی، ص ۱۹.

۱۰ـ بنگرید:**کُردان و تعلق تاریخی و قومی آنان**. ص ۴۶، ۵۲.

این یادآوری دارای اهمیت است که در سرچشمه‌ها، خبری از کوچ مردم گور ایرانِ خاوری به این خطه یافت نمی‌شود. اما، نکته‌ای هست که آن را نادیده نشاید گرفت. **برهان تبریزی** با وابسته ساختن «گوران» و «گور» به نامی که ورهران به آن آوازه داشت، دربارهٔ گوران می‌نویسد که «*قبیله [ای] باشند از کفار هندوستان*».[۱] در *شاهنامهٔ فردوسی* هم، داستانی است در این‌باره که یکی از پادشاهان هندوستان، دوازده هزار رامشگر به بهرام‌گور پیشکش کرد[۲] و وی، آنان را به لرستان کوچانید و پیدایش لران از آنان است.[۳] چنان که می‌بینیم، سخن همانا بر سر لران است و چنین می‌نماید که این روایت، هیچ دخلی به گوران نداشته باشد و اما، در این جا نمی‌توان بر دو نکته چشم پوشید: نخست، وابستگی متقابل لر ـ گوران و دوم، دادهٔ وابسته به گوران‌ها چون «*کفار هندوستان*» که می‌توانسته‌اند به باختر ایران آمده، سرآغازی بر گوران باشند.

از آن جاکه بر آنیم دوباره به این «*کفار*» بازگردیم، یادآور می‌شویم که خبر برهان تبریزی در این‌باره، یگانه اشاره به وابستگی متقابل هندیان و کُردان نیست. داده‌هایی از این دست، فراوانند و این جستارها، مشکل بزرگی دربارهٔ نقش «نخستینهٔ هندی» در پیدایش مردم کُرد ـ با همهٔ ناهمخوانی شگفتی‌آورِ خود ـ پیش آورده‌اند[۴] یافته شدن «واژه‌های هندی» در زبان کُردی[۵]، از سوی دانشمندان کُرد و درافکندن طرح این پرسمان از سوی **عبدالرزاق بدرخان** که گویا زبان کُردی، یکپارچه، «از ریشهٔ سنسکریت است»[۶] زمینهٔ پدید آیی این مشکل را فراهم آورده‌اند.

دیدگاه‌های مربوط به نقش عنصر هندی در پیدایش قومی کُردان، نخست وامدار هستی داشتن «نخستینهٔ لولی» در میان آنهاست که پیدایششان را از هند می‌شمارند. در این زمینه، همسان ساختن زبان کُردی و زبان لولی از سوی **ف. گرومه**[۷]، نه تنها از کوشش او برای انجام

۱ـ *برهان قاطع*. ص ۱۰۱۱.

۲ـ بنگرید: ی.ا. برتلس. *تاریخ ادبیات تاجیکی ـ فارسی*. برگزیدهٔ آثار، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۲، ص ۲۱۸؛
V.Minorsky. Les Tsiganes luli,et Lur persans. JA. Avril-Juin. 1933.

۳ـ بنگرید: ف. *لوشان*. ص ۷۹. نیز در این‌باره بنگرید: پژوهش پُت:
Die Ziggeuner in Europa und Asien. S. 90.

۴ـ چنان چه: ا.ل. ویلچوسکی. *کُردان. درآمدی بر تاریخ مردم‌شناسی خلق کرد*. مسکو، ۱۹۶۱، ص ۹۸ـ۹۹ و ۱۵۹.

۵ـ بنگرید: *احسان نوری*. ص ۴۲ـ۴۳.

۶ـ *اخبار ستاد منطقهٔ قفقاز*. ش ۲۰، ۱۹۱۳، ص ۱۲.

7- F.H. Groome. Kurdish or Gipsy. "The Atenaeun", No 3654, 1897. p. 635

کاری ناب، بی‌همتا و بی‌پیشینه، بل همچنین از کاوش و جستجو در پَرگیر (محیط) کُردی و از جمله، در پرگیر گورانی برای یافتن «تیره‌های لولی» سرچشمه می‌گیرد. در این زمینه، چَگَنی[۱] که نام آن به "tsigan"[۲] وابسته می‌شود، در جای نخست است.[۳] سیاه منصور، زنگنه[۴] و نیز چند تیرهٔ دیگر و از جمله تیرهٔ بزرگی چون طالبانی، نزدیک به آن جای دارند.[۵] پس، همین بس که به نقشهٔ کُردستان نگاهی بیاندازیم تا ببینیم که «تیره‌های لولی» در خطه‌ای پهناور، در بخش جنوبی که چنان که می‌دانیم زیستگاه گوران‌هاست جای گرفته‌اند. در ضمن، *ک.بُده*، به هنگام یادآوری زنده بودن نام‌های گوناگون «لولی» از جمله «زنگنه» در میان کُردان و نیز لران، هشدار می‌دهد که اگر از این جا در نقش نخستینهٔ لولی در پیدایش قومی کُردان نتیجه گیری کنیم، نتیجه آوریِ ما لرزان و نااستوار خواهد بود، زیرا این ***نام‌ها نه تنها*** برای کُردستان، بلکه برای همهٔ ایران، نام‌هایی عادی و پیش پا افتاده هستند.[۶]

باری، یافتن نخستینهٔ «لولی» و «هندی» در پرگیر گوران‌ها، گواه آن نیست که گوران‌ها، به راستی لولی هستند، بل از آن است که کوشیده‌اند حال و روزی را روشن کنند که گوران‌ها را جدا از دیگر گروه‌های کُرد به معنی مردم کرمانجی، باز می‌شناساند. از این جستار که ***رولینسن*** به گاه کوشش برای روشن ساختن ویژگی‌های آنان به این نتیجه رسیده بود که کُردان ***کلهر***، ***نوادگان*** یهودیان باستان‌اند **که *بخت‌النصر*** آنان را از ***یهودیه*** به کوه‌های زاگرس کوچانیده است[۷]، می‌توان دریافت که این کندوکاو تا چه اندازه دور رفته است. برای همین، شگفت‌آور نیست که تودهٔ بزرگی از دانشوران، بهتر می‌دانند برای یافتن نیاگان گوران‌ها چندان دور نروند و آنها را در سرزمین ایران جستجو کنند.

در این زمینه، دیدگاه‌های **و.ف. مینورسکی**، شاید از همه بیشتر نمونه باشد. چنان که می‌دانیم، در گزارشی که وی در بیستمین کنگرهٔ جهانی خاورشناسان برخواند، این بر نهاده را

۱ـ ***شرف نامه***. چاپ قاهره، ص ۴۲۹.

۲ـ tsigan، در روسی و واژه‌های هماوای آن در زبان‌های آلمانی و مجاری و چند زبان دیگر به معنی ***لولی*** است از آن جا که در کتاب، نام چگنی با tsigan همبر گردیده است. مترجم هم، خود این واژه را آورده است و این پندار در او پیدا شده که در زبان لولی‌ها و یک یا چند زبان هندی نوین و باستانی هم، باید لولی نامی هماوای tsigan داشته باشد. ـ س.ا.

۳ـ کُردان. ***درآمدی بر تاریخ مردم‌شناسی***...، ص ۹۸. ۴ـ بنگرید: ***شرف‌نامه***، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۹ـ۳۷۱.

۵ـ بنگرید: ***نیکیتین***. ***کُردان***، مسکو ۱۹۶۷.

۶ـ بنگرید: **K.Bode.** Travels in Luristan and Arabistan, V. II, london, 1845, p. 68, 100.

۷ـ بنگرید: گ.ب. آکوپف. ***کُردان و سنگ نبشتهٔ بغستان*** «Rya - taza»، ش ۲، (۱۹۶۸)، ۶ ژانویه.

پیش انداخت که کُردان قومی هستند که از ایران خاوری برخاسته‌اند.[۱] اما، به گاه پژوهش دربارهٔ گوران‌ها، دیدگاه‌های او دچار دگرگونی شد که دیگر پیدایش آنان را نه از ایران خاوری، بلکه از کرانه‌های دریای مازندران می‌داند.[۲] و.ف.مینورسکی، با یادآوری این که تاریخ نام «**گوران**» بیش از دو هزار سال است، چنین در می‌یابد که آن، با نام دودمان فرمانروای "Ga(w)barak" در کرانهٔ دریای مازندران، از یک ریشه است و همین نام، شکل باستانی گوران است و از این رو، گوران‌ها مردمی هستند که از کرانه‌های دریای مازندران آمده‌اند.[۳] این دیدمان‌های مینورسکی، بنیادشان بر دیدگاه‌های وی دربارهٔ نقش نخستینه‌های دریای مازندران در پیدایش قومی کُردان است که روی‌هم‌رفته، بیش از اندازه بزرگ نموده شده است و ما می‌بایست وابسته به این نکته، به دو پرسمان که برایمان اهمیتی فراوان دارد روشنی بیاندازیم.

نخست، سخن در این‌باره است که تنها، و.ف. مینورسکی نیست که پیدایش قومی کُردان را از بخش‌های کرانهٔ خزر می‌داند. این گرایش را در کارهای ***ا.ل.و یلچوسکی*** هم، می‌بینیم. چنان چه وی، دربارهٔ دودمان نامهٔ مشایخ شمدینانی، در آوازهٔ آنان ـ گیلانی ـ، «یاد و نشانی» از پیدایش آنان از گیلک‌های کرانهٔ دریای مازندران می‌بیند.[۴] اما این دیدگاه او، تاب خرده گیری ندارد و آن هم، تنها از این رو نیست که خود ا.ل. ویلچوسکی، در جای دیگر، آنان را به «کلدانیان» وابسته می‌کند.[۵] و در پی و.ف.مینورسکی، احتمال ارتباط پایگاه این پیران (مشایخ) ـ شهرک نهری ـ را با نام ***نائیری*** باستان یادآور می‌شود.[۶] سخن بر سر آن است که گیلک‌های کرانهٔ دریای مازندران از این رو نمی‌توانسته‌اند سرآغازی برای این کُردان باشند که نام گیلک با نام گیلانی وجه انبازی ندارد. برای یافتن ریشهٔ این نام، نیازی نیست که در کرانهٔ دریای مازندران در گیلان بگردیم، زیرا شهرکی همنام گیلان، در کرمانشاهان هست[۷] و

1- V.Minorsky. Les Origines des Kurdes. - "Actes du XX-e Congres des orientalistes 1930." Bruxelles, 1940, p. 143-152

۲ـ کوتاهی در این باره: و. نیکیتین. کُردان. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۰۰ـ۲۰۱.

۳ـ بنگرید: و.ف. مینورسکی ***تاریخ شیروان و دربند***. مسکو، ۱۹۶۳، ص ۳۲ـ۳۳.

۴ـ بنگرید: ***کُردان، درآمدی بر تاریخ قومی***...، ص ۱۵۳.

۵ـ ***همان‌جا*** ص ۱۴۶.

۶ـ بنگرید: ***جستارهایی پیرامون بررسی خاور زمین***. ش ۲، پتروگراد، ۱۹۱۵، ص ۴۷۲.

۷ـ بنگرید: ***علی رزم‌آرا. کرمانشاهان***. تهران، ۱۳۲۰، ص ۲۱، ۳۱.

شیخ عبدالقادر گیلانی ـ عارف پرآوازهٔ سده‌های میانه و بنیانگزار فرقهٔ قادریه[1] که هم پیران شمدینان و هم، خاندان بزرگ فئودال عرب در جنوب ایران ـ الجیلانی ـ به سرکردگی رشید عالی جیلانی که گمنام هم نیست دودمان خود را به او می‌رسانند، از آن گیلان برخاسته‌اند؛ دربارهٔ نام این گیلان در باختر ایران باید گفت که شاید در این نام، یادی از یکی از تیره‌های کهن کُرد ـ تیرهٔ گیل ـ هست[۲]، شرف خان بدلیسی، به‌گاه یادآوری از کُردان گیل در خراسان، آنان را در جملهٔ کُردان ایران می‌آورد[۳] و این بدان معنی است که پویهٔ گیل‌ها نه این که از خاور به باختر، بل از باختر ایران به خراسان بوده است. دوم، این که سخن بر سر جستجوهایی است که دیری است برای یافتن ریشهٔ نام «گوران» انجام می‌گیرد. همپای برآوردن این نام از «گور» و «گَوبَرَک»، در ادبیات، رمزگشایی‌های دیگری هم دیده می‌شود که یکی از آنها از آن ن. یا. **مَرّ** است و نایکسانی این رمزگشایی با اندیشه‌های دیگر، در آن است که اندیشهٔ خردگرایانه‌ی وابسته ساختن «گوران» با «کُرد» در آن‌جاست.[۴] سخن بر سر آن است که اگر نام خطه‌هایی که بیشتر، آنها را «گهوارهٔ نژاد کُرد»[۵] می‌نامند در دیده داشته باشیم ـ چنان چه، خطه‌هایی که در سرچشمه‌های ارمنی نام آنها بشکل **کردوک**[۶] به چشم می‌خورد ـ روشن می‌گردد که نام این‌ها در سرچشمه‌های یونانی ـ رومی، گاه **کُردوئنُا** و گاه، **کُردوئنُاست**[۷] که آن را یکی از شکل‌های آغازین «کُرد» می‌شمارند و این نام، در آثار چندی از مؤلفان «کرتین» و در نوشته‌های برخی دیگر، «گرتین» است[۸] و این، امکان فرگشت آواهای آغازین «کُرد» و «گوران»، یعنی «ک» به «گ» را می‌نمایاند.

چنین می‌نماید که احتمال فرگشت واپسین آواهای این نام‌ها از این هم بیشتر باشد، یعنی

۱ـ چنان چه، دربارهٔ او بنگرید: Seyyid Abd - al - Kadir - Guilani, un grand saind de Islam, 1076-1168, "Grand figures orientales" V, paris, 1938.

۲ـ بنگرید: **حسین حزنی، کوردستان موکوریان...،** ص ۱۳۱.

۳ـ شرف‌نامه، ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۷۰.

۴ـ بنگرید: **منطقهٔ نظامی فراسوی قفقاز**، ج ۲۰، ب ۲ـ۳، ۱۹۱۱، ص ۱۳۷ـ۱۳۹.

5- Hartmann M.Bohtan. Mitteilungen der Vorderasiatischen Gesellschaft. No 2. 1896

۶ـ بنگرید: wpjw, G. Umpwpnu. bphwu, 1940 t. 15, 45.

۷ـ بنگرید: Real Encyclopedie, II, p. 640-641.

۸ـ گ. ب. **آکوپف**. کودهٔ خاورشناسی، ۳، ۱۹۶۴، ص ۳۴۶... (در سرچشمه‌های باستانی از مردم خطهٔ زاگرس، مرد ـ گرد یاد شده است).

«رد» ـ «ر». شرح این قانونمندی آواشناسانهٔ کُردی را ف. **یوستی** آورده است[۱] و ما، تنها باید این نکته را بر آن بیفزاییم که افتادن حرف پایانی، در زبان کُردی، پدیده‌ای پیش پا افتاده است، چنان چه: «دست» ـ «دس»، «کارد» ـ «کار»، «مرد»، «مر» و جز این‌ها. از آن چه گفتیم چنین بر می‌آید که «کُرد» می‌تواند در نام «کُرمانج»، به «کر» و در نام «گوران»، به «گور» فرگشت داشته باشد.[۲] وابستگی «کُرد» ـ «گوران» از این رو بیشتر شاید بود که در زبان کُردی، دوگونه جمع هست: "ed" (د) و "an" (ان) و اگر چنین برشمریم که نخستینهٔ انبازانهٔ «کُر» ـ «گور» شالودهٔ واژه‌های «کُرد» ـ «گوران» است، آنگاه روشن خواهد شد که نایکسانی این دو واژهٔ یک با دیگری، همانا در شکل جمع آنهاست.

اما، در وابستگی با این راه‌های ممکن بازگشایی زبان‌شناسانه، پرسشی پیش می‌آید: از چیست که نامی یگانه، بر شالودهٔ زمینه‌ای یگانه، بر دو گونه نمایان می‌گردد و در همان هنگام، نمایانگر مقوله‌ای یگانه نیست ـ هنگامی که «کُرد» برای نشان دادن مردم کُرد است، «گوران» تنها بخشی از آن را می‌نمایاند. این پرسش، از این رو هم درخور نگرش است که پدیده‌ای همانند، اما در تناسبی ناهمسو، در زمینهٔ ایران خاوری نیز می‌بینیم ـ **غور** ـ و در همین تناسب «کُرت» ـ «غوری»، دومی نمایانگر قوم و **کرت** نشان دهندهٔ بخشی از آن قوم است.[۳]

به رغم نبودن پاسخی بر این پرسش، واقعیت بافت «کُرد» ـ «گردان» بر زمینهٔ کُردستانی و «کرت» ـ «غور» بر زمینهٔ ایران خاوری، به‌ویژه اگر وابستگی مردم غور و غرجستان و این نکته را در دیده داشته باشیم که فرمانروایان غرجستان دارای آوازهٔ «گوران شاه» بوده‌اند[۴]، نمی‌تواند ما را به راستای اندیشه‌هایی معین نراند. از این جا، وابستگی «گور» ـ «غور» ـ «گوران» نمودار می‌گردد که به‌ویژه در زمینهٔ «کر» ـ «کرت» ـ «غرُج»، درخور و شایان نگرش است.

با یادآوریِ انبازی این گروه‌ها در ایرانی بودنشان، پرتافتن روشنایی بر این نکته‌ها آسان می‌گردد. لیک، در این جا، آن «اما»یی پیش می‌آید که ایران‌شناس ـ ***و.ای. آبایف*** ـ، درباره‌اش هشدار داده است که به گاه راهی شدن به دیار کافت و کاوهای ریشه‌یابی، بایستی برای روبرو

1- F.justi. Kurdische Grammatik. S-pb. 1880, S. 38

۲ـ بنگرید: ***باری دیگر دربارهٔ سخن چلبی***. ص ۱۳۷.

۳ـ بیشترین آگاهی‌ها دربارهٔ این دودمان که از میان غوریان سر برآورده‌اند، در کتاب Die Mongolenin Iran نوشتهٔ **B.Suple** برلین، ۱۹۵۵، آمده است.

۴ـ بنگرید: **Hamsae Isphahanis** Annalium Libre X. petropoli - Lepsiae 1844-1848, p 58.

شدن با هر گونه شگفتی آماده بود. در این باره، شگفتی، همانا این است که بافت یاد شده، نه تنها بر زمینه‌ای ایرانی، بل بر زمینه‌ای ارمنی. «کُرد» ـ «کُرچ» و نه همان بر زمینه‌ای هند و اروپایی، بل همچنین بر زمینه‌ای گرجی، در آن جایی دیده می‌شود که «کَرت (اوئَلی) با نام گروه‌های گرجی همراه است و در این باره، نیاز به سخن هم نیست که نخستینهٔ «گُر» + «ج» که به‌پندار و.ف.مینورسکی، در زبان‌های فراسوی قفقاز، به یاری آن نام‌های قومی پدید می‌آید[۱]، اساس شکل «گُرج» است. کار از این رو هم پیچیده‌تر می‌گردد که پدیده‌هایی همانند، تنها در این حوزهٔ بررسی دیده نمی‌شوند. برای مثال، از میان موردهایی بی‌شمار از این دست، یادآور می‌شویم که اگر «باش» ترکی را از نام مردم باشکیر بدور اندازیم، چنین می‌نماید که اساس این نام در این مورد، چنان که ***ابن‌فضلان*** آورده است، شکل «گیر» ـ «باشجیر» ـ و[۲] در جایی دیگر، از جمله در خود نام «باشکُرت» ـ «کُرت» ـ باشد.[۳] زبانشناسی هند و اروپایی، در تفسیر «درست» خود، نکته‌هایی از این دست را تصادفی می‌نامد و پیروان جریان یافثی[۴] در زبانشناسی، آن را ساختمایهٔ زبان‌های گوناگون می‌خوانند و برای مثال، می‌گویند که «گرد» ایرانی و «کرت» گرجی، گونه گونی‌های یک «نخستینهٔ یافثی» هستند.[۵] با نپذیرفتن هیچ یک از این دو دیدگاه دربارهٔ گسترش این نام‌ها در حوزه‌های گوناگون قومی و زبانی، آنها را همچون گواهی بر سرشت غیر قومی‌شان ارزیابی می‌کنیم. در این نکته شک نیست که نام‌های «گور(ان)» گروه‌های گوناگون مردم ایرانی نیز، از انبازی پیدایششان از یک تیره نبوده، بل از آن روست که «گور» ـ «گوران»، با داشتن دورنمایهٔ معین اجتماعی، نمایانگر گروه‌های همگونهٔ مردم بوده است. چنان چه، ریشه‌شناسی مردمی کرد، «گوران» را از «گاوران» می‌داند و چنان که سپس خواهیم دید، به آن سایه‌ای روستایی می‌دهد که نه تنها به معنی «بذری کار»، بلکه هرازگاهی، «چوپان» نیز هست.

این نکته، از این رو درخور نگرش است که در آن، گرایش به کافت و کاو، نه در «ریشهٔ قومی»، بلکه در زمینه‌ای به چشم می‌خورد که به مشخص گردیدن گروهی از مردم به شکل تودهٔ گوران انجامیده است. نوشتهٔ **برهان تبریزی** هم دربارهٔ واژهٔ «گوران»، شایستهٔ نگرش

۱ـ و.ف. مینورسکی. ***تاریخ شیروان و دربند***. مسکو، ۱۹۶۳، ص ۳۲.

۲ـ ***سفرنامهٔ ابن فلان درولگا***، لنینگراد، ۱۹۳۹، ص ۶۶.

۳ـ بنگرید: ***ابوزید بلخی*** ۱۸۷۸، ص ۱۷۸.

۴ـ یافه تیک.

۵ـ ***باری دیگر دربارهٔ سخن چلبی***، ص ۱۳۹.

است. او می‌نویسد. گوران نام آتش‌پرستانی است که بهدین و از جماعت زرتشت هستند.[۱] در این نوشته، دو نکتهٔ بسیار مهم مورد توجه است: نخست این که امکان می‌دهد ریشهٔ «گوران» به مفهوم «آتش» ـ به کُردی «گُر» رسانیده شود، زیرا همگونه‌های کُردی نزدیک به آن کمیاب نیستند؛ می‌دانیم که «شمسیک» از واژهٔ عربی «شمس» یعنی خورشید است و می‌دانیم که شرف خان بدلیسی، نام «روژکی» را از واژهٔ «روژ» (روز) به همان معنی می‌آورد[۲] و این که به رغم روشن ساختن نام «سوران» به مفهوم «سرخان»[۳] از واژهٔ کُردی «سور» (=سوخر) که از نگاه شکل به «گوران» نزدیک است، اساسش «سور» (= سوخر)، باستانی کردی، یعنی آفتاب است.[۴] پس، ما شالوده‌ای داریم که «گوران» را از «گور»، به معنی آتش بدانیم و آن را به‌سان «آتش‌پرست» نمودار سازیم.[۵]

چنین روشنگری‌ای از این رو گمانپذیرتر است که نخست، بیشتر گوران‌ها بر کیش علی‌اللهی هستند و **شیخ عبدالقادر گیلانی** که پیشتر از او یاد کرده‌ایم، این کیش را با مذهب اسمعیلیان و حتی قرمطیان یکی دانسته، نوشته است که تنها «کُردان وحشی» و «بازماندگان زرتشتیان» می‌توانسته‌اند به این کیش بگروند.[۶] این نوشته، با همهٔ دشمنی‌اش با «بازماندگان زرتشتیان» دارای یادآوری گرانبهایی دربارهٔ وابستگی کیش علی‌اللهیان به باورهای باستانی و کهن ایران است. **ف. کومن**، در ستایش بر کتاب و.ف.مینورسکی دربارهٔ علی‌اللهیان، در این‌باره نوشته است که در این کیش، «آیین بسیار کهن مغان» بر جای مانده است.[۷] در این زمینه، بنا به گفتهٔ **پ. لرخ**، مسلمانی علی‌اللهیان، تنها کاری زیرکانه برای پرده‌پوشی آتش‌پرستی‌شان است.[۸] در این میان، اگر در این‌باره هم سخن نگوییم که علی (ع)، برای اینان خدا نبوده، یکی از هفت جلوهٔ اوست و نخستینهٔ «علی» در نام علی‌الهیان، به گفتهٔ

۱ـ **برهان قاطع**، تهران، ۱۳۳۶، ص ۱۰۱۱. ۲ـ بنگرید: **شرف‌نامه**، ج ۱ مسکو، ۱۹۶۷، ص ۴۰۳.

۳ـ بنگرید: **همان‌جا**، ص ۳۲۳.

۴ـ و.دیتل روشنگری دیگری بر این نام داده است. ـ ***کتابخانه برای قرائت***، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۹۷.

۵ـ بنگرید: و.ف.مینورسکی ***جستارهایی برای پیکاوی و آموزش فرقهٔ مذهبی ایرانی «اهل حق»، یا علی‌اللهی*** ب ۱، ۱۹۱؛

V. Minorsky. Notes sur la secte des Ahl - e HaQQ - paris, 1921.

6- V. Iranow. The truth - worshpers of Kurdistan. 1953, p. 18

7- Suria. 1222, p. 262-263

۸ـ ب.لرخ. ***پژوهش‌هایی دربارهٔ کُردان ایران و پیشینیان آنان از کلدهٔ شمالی***، کتاب نخست، سنت پترزبورگ، ۱۸۵۶، ص ۵۳.

و. ایوانف، به هیچ رو نام خلیفهٔ چهارم نبوده، نمایانگر واژهٔ «اعلی» ـ والاست[1]، خود واقعیت بغانی ساختن علی (ع)، گونه‌ای بت‌پرستی در کهن‌ترین شکل آن است.

با آن که هدف از این نوشته، درنگ دربارهٔ علی‌الهیان نیست[2]، به این داستان کنجکاوی‌برانگیز در می‌نگریم که به روزگار زندگی ***علی‌ابن‌ابیطالب***(ع)، یکی از تازیان ***عبدالله‌بن سعد*** گفت که علی (ع) خداست؛ علی (ع)، در پاسخ به این ادعا، فرمود تا عبدالله و پیروانش را دستگیر کنند و به آتش بیاندازند؛ این «علی‌اللهیان» همین‌که به آتش انداخته شدند، فریاد برآوردند که اکنون دیگر خدا بودن علی بر آنها راست شد، زیرا پیامبر (ص) گفته است: «کسی با آتش کیفر نمی‌دهد مگر خدا».[3] از این جا این نکته روشن می‌گردد که چرا یکی از ***مقدسان علی‌اللهیان***، گفته است: «علی منم».[4] نام این مرد مقدس ***خوان آتش*** بوده است. پس، همسان دانستن علی‌الهگیری با فرقهٔ ارمنی آره‌وُردیک‌ها ـ «فرزندان آفتاب» ـ، شگفت‌انگیز نیست[5] و در این زمینه، سخنان آنان به ابن فقیه و یا کُر (پسر ـ س.ا.) فقیه، پژواکی ویژه می‌یابد:

فقیها! ما خدا نیستیم، اما از خداییم، ریشهٔ ما آتش است و از آتش زاده‌ایم.[6]

این نکته‌ها، پرتوی است بر چرایی بازگشایی «گوران»، همچون «آتش‌پرست» و ما را بر آن می‌دارد که برای یافتن ریشه‌های باورهای گوران‌ها ـ علی‌اللهیان ـ، چنان که ***هـ.رولینسن*** نیز در آن اندیشه بوده است، در جاهای باستانی به جستجو بپردازیم[7]، افزون این که موضوع اساسی افسانه‌های آنان به لرستان و به‌ویژه به جنوب کُردستان و از جمله به زهاب، جلگه رودخانهٔ سیروان و جز این‌ها وابستگی دارد.[8] وابسته به این، یادآوری این نکته مهم است که علی‌اللهیان، همراه با باورهای باستانی، جاهای مقدس کهن‌روزگاران، چنان که «آتشگاه»

1- V. Ivanow. p. 55

۲ـ یکی از نخستین شرح آنها این است: H.Southgate. Narrative of a tour through Armenia, persia and Kurdistan, Mesopotamia. V. I, London, 1840. p. 140-142.

3- E.B. Soane, p. 385

4- V.ivanow, p. 205

۵ـ ***همان‌جا***، ص ۳۷، ۷۰.

۶ـ ***همان‌جا***، ص ۱۱۳؛ متن فارسی: ***اهل حق***، تهران، ۱۳۳۹، ص ۳۶ (مترجم این بیت را از روسی به فارسی دوباره بازگردانیده است).

7- **H. Rawlinson**. - IRGS, v IX, pt. 1, 1839, p. 36

8- **V. Minorsky**. The Guran - BSOAS. V. XI, pt. 1. 1943

طاقگر[۱] در زهاب[۲] یا **دکان داوود** را که پیکره‌ای باستانی با نگارهٔ مراسم آتش‌پرستان است[۳]، همچون مرده ریگی به میراث دارند.

همهٔ این واقعیت‌ها، این اندیشهٔ ***ک.بُده*** را برای ما روشن می‌کند که در نیمهٔ سدهٔ نوزدهم میلادی گفته است: «کُردان گوران از جملهٔ آن اندک شماری هستند که تا اندازه‌ای، نشانه‌های زبان کهن گبران را نگه داشته‌اند».[۴] شگفت‌آور نیست که ***و.ف. مینورسکی*** در پرتو همین اندیشه[۵]، با تکیه به زبان و فرهنگ مردم جنوب کُردستان، در ناهمسوی برآمده‌های دیدگاه خود جای گرفت و یادآور شد که این کُردان، «مردمی یکسره بومی هستند و شاید هم با زندگی در بخش باختری سرزمین مادها، یکی از وارثان بی‌میانجی آنان باشند».[۶]

پرسشی پیش می‌آید، آیا به روزگار باستان هم از گوران‌ها یاد کرده‌اند یا نه؟ در جستجوی پاسخ به این پرسش، نمی‌توان از نام ***گائورانیه*** در متن‌های آشوری ـ «خطه‌ای میان اورارتو و سرزمین هیمرّه».[۷] نادیده گذشت، افزون این که هیمرّه همان کیمریه است که در سدهٔ هشتم پیش از گاهشماری ***ترسائی***، در بخشی در جنوب دریاچهٔ اورمیه بوده است. اما، در این جا به این واقعیت بر می‌خوریم که سرزمین گائورانیه، در متن‌های اورارتی، در جملهٔ سرزمین‌های بخش دریاچهٔ سیوان آمده که جاپای آن را در نام امروزی گارنی، در ارمنستان جستجو می‌کنند.[۸] ***ب.ب. پیُترفسکی*** این برابرنهی‌ها را نپذیرفته، یادآور می‌شود که در این جا، هیمرّه در سرچشمه‌های آشوری را نه ***کیمریهٔ*** کنار اورمیه، بلکه ***کاپادوکیه*** باید دید.[۹] لیک، می‌نماید که اگر چنین باشد، گورانیه هیچ ربطی به گوران‌ها ندارد. اما، هیچ‌یک از این‌ها، حقیقت وابستگی گوران‌ها و از جمله، علی‌اللهیان را با روزگاران کهن جنوب کُردستان وانمی‌زند. کانون ورجاند و پرآوازهٔ ***سلطان سَهاک***، از جملهٔ گواه و نشانه‌های بی‌شمار است.[۱۰] به‌رغم

۱ـ گر با کسره و نیز با فتح گاف در کُردی، یعنی شعلهٔ آتش ـ س.ا.

۲ـ بنگرید: و.نیکیتین. ***کُردان***. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۳۴۵ـ۳۴۶.

3- E.B. Soane, p. 384

۴ـ ***ک.بده. یادداشت‌های سفر...*** «کتابخانه برای قرائت»، ج ۱۲۳، ب ۱، ج ۲، ژانویهٔ ۱۸۵۴، ص ۱۸.

۵ـ نیز، در این‌باره، بنگرید: CL. Bode. Travels... V.I, p. 180.

۶ـ ***و.ف. مینورسکی. کُردان***. پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۳.

۷ـ ***ای.م. دیاکنف***. AWIIU، ش ۵۰.

۸ـ بنگرید: خلعتیان ***دربارهٔ برخی نام‌های جغرافیایی ارمنستان باستان، در وابستگی با سنگ‌نبشته‌های وان***. ـ «باستان خاوران» ج ۲، ش ۲، ۱۹۰۱، ص ۱۳۱.

۹ـ ب.ب. پیوترفسکی. ***پادشاهان وان***. مسکو، ۱۹۵۹، ص ۲۳۲ـ۲۳۳.

۱۰ـ بنگرید: و.ف. مینورسکی ***جستارهایی پیرامون بررسی خاورزمین***، ج ۲، پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۲۰۱.

کوشش **و. ایوانف** که می‌خواهد استوار کند در نام سهاک، شکل ارمنی نام **اسحق** یعنی **زاهاک** را داریم[۱]، دلیلی در دست نیست که برای پیدایش این نام، این‌چنین دور برویم، زیرا در میان کُردان، نام ضحاک نامی استثنایی نیست.[۲] سخن بر سرِ نام **ضحاک شاه** است که از داستان‌های کهن **اوستا** و از **شاهنامهٔ فردوسی بزرگ** بر آن آگاهی داریم و بارها این نام را با نام **دهیوک** ـ پادشاه ماد ـ یکی دانسته‌اند. با به دیده داشتن این نکته، فراموش نباید کرد که زیارتگاه سلطان سهاک، از یادگارهای کهن همسنگ دکان داوود است که آن را از پادشاه **آستیاگ** می‌دانند[۳] و افزون بر آن، نگارهٔ یک مادی آتش‌پرست بر روی آن کنده شده است.[۴] از این جا چنین بر می‌آید که در آن، گرامیداشت ضحاک ـ پادشاه افسانه‌یی ـ که بیشتر، او را با **کُردانشاه** مادی ـ شخصیت گمانپذیر تاریخی ـ یکی می‌دانند، همچون مرده ریگی از نیاگان کهن بازمانده باشد.[۵] نا گفته نماند که این، یگانه یادمان وابسته به نام ضحاک نیست. **یاقوت** با اشاره به دیگران، نوشته است که **شهرزور** ـ یکی از کانون‌های تاریخی کُردستان ـ به دست این خودکامهٔ خون آشام بنیاد شده‌است[۶]، بیهوده نیست که نام این شهر را چون **شهر ستم زور گویانه** معنی می‌کنند.[۷] سخن کوتاه، وابستگی علی‌اللهیان و گوران‌ها به کهن روزگاران آن مرز و بوم، در این نکته‌ها بازتابیده است و شگفت‌آور نیست که و.ف.مینورسکی، در همان اثر پژوهشی **گوران**، به رغم گفته خویش دربارهٔ پیدایش گوران‌ها از دیلمیان ـ گوبرک ـ یادآور می‌شود که اینان بیش از دوهزار سال است که در جنوب کُردستان‌اند.[۸] بدین‌سان، پس از بازنگری داده‌ها، در این‌باره که گوران‌ها از روزگارانی بس کهن، در نشیم کنونی‌شان می‌زیند، به این مشکل می‌پردازیم که گوران به چه معنی است. در آغاز، یادآور می‌شویم که در **شرف‌نامه**، «گوران»

۱ـ اکویف، کوده‌ی خاورشناسی، ۲، ص ۳۲۹، ۳۳۰؛ V. Ivanov, p. 8-9

2- G. Rawlinson. The History of Herodotus. London, 1880, p. 395

3- E.Herzfeld. Archeological History of Iran. London, 1935, p. 30

۴ـ ***فهرست مختصری از آثار و ابنیهٔ تاریخی ایران***، رسالهٔ ۱، تهران، ۱۳۰۳، ص ۳۶.

5- Safrastian. Kurds and Kurdistan. London, 1948

۶ـ ***تاریخ شهرزور***. چنان چه، بنگرید: E.B. Soane, p. 212-222.

۷ـ شمیم همدانی. ***کُردستان***. تبریز، ۱۳۱۲، ص ۲۳. در ضمن، **کاتب چلبی** خاستگاه این نام را از شارفیروز می‌داند که به معنی شهر فیروز است و یا به‌پندار ***ا. ل. ویلچوسکی*** («***کُردان. درآمدی بر...***»، ص ۹۸)، «پیروزی فیروز»؛ «پیروزی» بی‌میانجی از راه «جنگ» ـ «شار» روزگاری، نام شهرزور، نیمراه بود، زیرا در نیمهٔ راه شیز به مدائن جای داشت (بنگرید: و.و. بارتولد. ***ایران***، ۱۹۰۳، ص ۱۳۸). نام منطقهٔ این شهر هم، به‌سان خود شهر که اکنون ویران شده، همان شهرزور یا به کُردی، شارزول است... شمیم همدانی، ص ۲۳.

۸ـ به شرح کوتاه در این‌باره، بنگرید: **و. نیکیتین**. ***کُردان***. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۰۰.

سه بار چون تیره‌ای ویژه ـ «طایفهٔ گوران» ـ آمده است. یک بار، در این داستان که مردی به نام شاهوردی، دعوی فرمانروایی بر لرستان داشت و به ستیز با **شاه عباس**، افرادی از طایفهٔ گوران برگرد خویش آورده بود[۱]؛ دومین بار، در این خبر که سر دودمان خاندان فرمانروایان اردلان، در میان طایفهٔ گوران می‌زیست[۲] و سومین بار، در این خبر که فرمانروایان برادوست، از طایفهٔ گوران برخاسته بودند.[۳] از این نوشته‌ها چنین برمی‌آید که «گوران» برای شرف‌خان نام طایفه‌ای مشخص بوده و خود پیداست که آن هم، «طایفه» بدان معنی که وی می‌پنداشته است.

دیری است که «طایفهٔ گوران» را در ادبیات علمی[۴] و از جمله، در مقاله‌ای ویژه دربارهٔ آنان، شرح داده‌اند[۵]، از این رو، بی‌آن که آن داستان را بیاوریم، یادآور می‌شویم که *آ.آرلف*، در ***یادداشت‌هایی دربارهٔ گوران‌ها***، پی برده بود که همراه با «قبیله‌های گورانی به گونهٔ ***قلخانی***، ***تفنگچی***، ***بیبیانی***، ***گهواره***، ***سیمنی***؟، ***نائیرنیش***؟ و جز این‌ها، در «ساخت عشیره‌یی» آنان، ***جاف‌ها***، ***طایشه‌ای‌ها***، ***نیریژی‌ها***، ***قادر میرویسی‌ها*** و گروه‌های دیگر کُردان[۶] و از جمله، اهل سنت نیز هستند.

چنان که می‌بینیم، در میان گوران‌ها، حتی به معنی باریک این جماعت، نه با یک واحد قومی خویشاوند، بلکه با گروهی گسترده‌تر سرو کار داریم که برخی نخستینه‌های غیر گورانی را نیز در خود دارد. به‌ویژه، در نمونهٔ روابط گوران‌ها و کلهرهای همسایهٔ آنان، یک بادیگر، این نتیجه‌گیری نمایان‌تر می‌گردد و از این رو مهمتر می‌شود که سخن دربارهٔ یکی از سه گوناگونی («قسم») کُردان است. اکنون ببینیم که این کلهران کیستند و چه نسبتی به گوران‌ها دارند؟

چنان که می‌دانیم، گروه بزرگ عشیرتی کُردان، به نام کلهر (که نام آن را هم در متن روسیِ **شرف‌نامه** درست ترجمه نکرده‌اند)[۷]، در جنوب باختری کرمانشاهان هستند و مرکزشان در

۱ـ **شرف‌نامه**، چاپ قاهره، ص ۸۲
۲ـ ***همان‌جا***، ص ۱۱۸.
۳ـ همان‌جا، ص ۳۸۲.
۴ـ گذشته از پژوهش‌های یاد شدهٔ ***رولینسن***، ***بده***، ***سوت‌گات*** و دیگران، همچنین بنگرید:
K. Ritter. Erkunde, IX.S. 466-473.
۵ـ *آ.پ. کولیاکف.* ***کُردان تیرهٔ گوران.*** «فرهنگنامهٔ شوروی»، ش ۴، ۱۹۴۹.
۶ـ بنگرید: *آ.آرلف.* ***جستارهایی دربارهٔ بررسی‌های خاورزمین***، ج ۲، پترزبورگ، ۱۹۱۵، ص ۱۸۳ـ۱۸۴.
۷ـ در این جا نادرستی‌هایی که در ترجمهٔ روسی **شرف‌نامه** راه یافته یادآوری شده است که برای خوانندهٔ فارسی زبان بی‌جاست ـ س.ا.

جایی به نام گیلان، در جنوب قصر شیرین است.[۱] ک.ریتر، با این یادآوری که تودهٔ اساسی کلهر، علی‌اللهی بوده، به دو گروه **شهبازی و منصوری** بخش‌بندی می‌شوند، می‌افزاید که گروه نخست، در بخشی از ماهیدشت تا مندلی و گروه دوم در گیلان، ایوان و دری می‌زیند[۲] بی‌آن که به این یادآوری کاری داشته باشیم که گویا «*کلهر*»از نام یکی از کانون‌های *کانهر*[۳] که به *گانهر* باستانی وابسته است می‌آید، یادآور می‌شویم که *احسان نوری*، ریشهٔ نام «کلهر» را در نام باستانی ایرانی ـ*لهراسب* ـ می‌بیند: می‌نماید که اگر نخستینهٔ «کی» را به آن بیفزاییم و «اسب» را به دور بیاندازیم، «کی‌لهر» به دست می‌آید که از «کلهر» دور نیست.[۴] بی‌آن که به چنین اثبات باستانی بودن کلهرها کاری داشته باشیم، داستانی را که در میان آنان گسترش دارد، می‌آوریم: **فرهاد** که به خاطر **شیرین**، در خرسنگ‌ها **با کلنگش** چشمه می‌جست، کاروانسالار کلهرهاست و خود، از میان آنان برخاسته بوده است.[۵] شرف‌خان بدلیسی، به هنگام سخن در این‌باره، در جایی دیگر می‌نویسد که کلهران سه شاخه هستند و دودمان نامهٔ آنان به **گودرز** پسر گیو می‌رسد: به روزگاران پادشاهان کیان، گیو فرمانروای بابِل بود که به کوفه نامبُردار است. از وی فرزندی آمد به نام **رُهام** که به فرمان بهمن کیانی به اورشلیم و مصر لشکر کشید و تاراج و کشتاری بی‌شمار کُرد... تاریخ‌نویسان او را **بخت‌النصر** نامیده‌اند. سپس، بخت‌النصر بر تخت‌پادشاهی نشست و از آن روزگار، فرمانروایی آن سرزمین به فرزندان و نوادگان آنان رسید. تیره و طایفهٔ اینان را گوران می‌نامند.[۶] از کوشش برای تاریخی ساختن این داستان[۷] نیز، درست همان‌گونه که از سخنان آشنای *سُن*، «فرضیه تخیلی *رولینسن*» دربارهٔ یهودی بودن کلهران پرهیختیم، پرهیز کرده، گواهی او را در این‌باره یادآور می‌شویم که کلهران «به‌سان چند تیره و طایفهٔ دیگر جنوب، می‌گویند که پیدایش و خاستگاهشان از شیراز است و آنان پارسیانی از استان‌های جنوبی‌اند».[۸] ناگفته نماند که سن می‌گوید رهنمونی در دست نیست که کلهران را کُرد ندانیم.

۱ـ بنگرید: ***کتاب تاریخ مردوخ***، ص ۱۰۵، به‌شرح کلهر از سری ***روبینسن***، بنگرید: JRGS, V. X, 1841, p. 36-46.

2- K.Ritter. Erkunde, IX, S. 282

۳ـ بنگرید: ***کُردها و تعلق قومی و تاریخی آنها***. ص ۳۳.

۴ـ ***احسان نوری***، ص ۲۸.

۵ـ بنگرید: ***و.دیتل***. ـ «کتابخانه برای قرائت». ج ۱۱۹، ب ۷، ۱۸۵۳، ص ۱۰.

۶ـ ***شرف‌نامه***، ا، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۳۶۴.

۷ـ بنگرید: ***احسان نوری***، ص ۲۸.

8- E.B.Soane, p. 386

وابسته به این، به‌ویژه اگر پندار برخی از مؤلفان را دربارهٔ «پاک‌خونی این کلهران»(1) در دیده داشته باشیم، پرسمان بستگی قومی آنان به میان می‌آید. و.ف.مینورسکی، با تکیه به خود ویژگی‌های قومی و زبانی، از جمله استوار می‌کند که زبان کلهران با گویش گوران‌ها یکسان نیست.(2) اما به رغم پندار خود ویژگی و ناهمگونی کلهران با گوران‌ها، گواهی شرف‌خان بدلیسی فراروی ماست که می‌گوید عشیرت اینان را گوران می‌نامند. از این گفته، باید وابستگی گوران ـ کلهر را دریافت؛ اما، این پرسمان که گوران‌ها از کلهران بیرون آمده‌اند و یا کلهران از آنِ گوران‌ها هستند، نکته‌ای است دیگر. **رولینسن**، به‌گاه پاسخ به این پرسمان، چنین می‌شمرد که بستگی گوران‌ها به کلهران، اساس وابستگی گوران ـ کلهر است.(3) اما، **و.دیتل**، بی‌درنگ به رد این پندار در می‌آید و می‌استوارانند که کلهران تیره‌ای جدا از گوران‌ها هستند.(4)

پاسخ به این پرسش که کدام یک از دیگری پدید آمده‌اند ـ کلهران از گوران‌ها و یا گوران‌ها از کلهران از این رو نیز دشوار است که شرف خان بدلیسی، دربارهٔ آنان، چون دو عشیرت آغازین کُردان که به یک اندازه باستانی هستند سخن می‌دارد؛ و این که چنان که **ت. وهبی** یادآور شده است «باشندگان نواری از رباط تا خانقین، آمیخته‌ای از گوران‌ها و کلهرانند».(5) اما، در این جا، پدیده‌ای کنجکاوی برانگیز به یاری ما می‌آید. **آ.آرلف**، به هنگام نگارش پی آمد رانده شدن کلهران از خطهٔ خویش در **زهاب**، از سوی **ترکان**، در این نکته نکریست که «به زودی، پس از آن که کلهران نام گوران‌ها را به خود گرفتند ـ همان نام عامی که پیشتر به همهٔ دهقانان کُرد می‌دادند ـ، به سه شاخه گردیدند».(6) سن، همین را در جاف‌ها هم دیده است: جاف‌ها، به هنگامی که اسکان یافته، از ساخت فئودالی ـ عشیرتی بیرون آمدند، رفته رفته، نام جاف ـ گوران به خود گرفتند.(7)

دیرگاهی است که دانش، پرسمان چگونگی چنین «گردمان و فرگشت» را فرا افکنده است. سن، در کوشش برای روشن ساختن این پرسمان، از «حال و روزی» سخن می‌آورد که در آن حال و روز «بسیاری از تیره‌های عشایر جاف و کلهر» به جستجوی برخورداری از

۱ـ *آ.آرلف* «جستارهایی...»، ص ۱۶۲.
۲ـ بنگرید: *و.ف. مینورسکی. کُردان...*، ۱۹۱۵، ص ۱۴.
۳ـ در این‌باره: *پ.لرخ. پژوهش‌هایی دربارهٔ کُردان ایران...*، کتاب. ا، ص ۹۹، و. نیکیتین. کُردان. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۱۹۹.
۴ـ *و. دیتل. همان‌جا*، ص ۱۳، ۲۷.
۵ـ *ت.وهبی*، ص ۱۸۳.
۶ـ *آ.آرلف*. ص ۱۸۳.

7- E.B. Soane, p. 380

پشتیبانی گوران‌ها آغازیدند و نام گوران بر خود نهادند».[۱] چنان که می‌بینیم، سن، گورانی شدن جاف‌ها و کلهران را چون «درآمدن» سادهٔ آنان به «ساخت عشیرتی» گوران‌ها و پذیرفتن نام اینان برخود، ارزیابی می‌کند.[۲] اما، به راستی، کار در این جا بسیار پیچیده‌تر از این است. برای باور به این، بسنده است که یادآوری *آ.آرلف* را به یاد بیاوریم که «دهقانان کُرد را به نام عام گوران» می‌خوانده‌اند و سخن او، دربارهٔ کلهران است که **ترکان** آنان را از قلمرو نیاکانشان رانده بودند. بی‌خود نیست که در سرچشمه‌ها، به گاه سخن دربارهٔ جاف‌های گوران، بی‌چون و چرا می‌افزایند که اینان، جاف‌هایی هستند که «تهیدست» شده‌اند. کوتاه این که، سخن بر سر آن است که ما، در نکته‌های پیکاوی خویش، با در آمدن سادهٔ کلهران و جاف‌ها «به ساخت عشیرتی» گوران‌ها سر و کار نداشته، بلکه سرو کار ما با گورانی شدن اینان، به مفهوم اجتماعی و هم، با آن روندی است که مؤلفان انگلیسی، آن را detriblization[۳] می‌نامند و آن، هنگامی است که کُردان دامدار عشیرت که «تنگدست» شده‌اند، در پی از هم پاشیدن ساخت فئودالی ـ عشیرتی، اسکان می‌یابند و به ترکیب مردم کشاورز (رعیت ـ س.ا.) در می‌آیند[۴] و به گوران فرگشت می‌کنند. وابسته به این نکته، این پرسمان پیش می‌آید که در این جا، «گوران» یعنی چه و به چه کسانی گفته می‌شود؟

در پاسخ به این پرسش، به یاد می‌آوریم که جامعه فئودالی کرد، به دو لایه بخش می‌شود: لایهٔ «عشیرتی» یا کُردان عشیرت[۵] و لایهٔ «غیر عشیرتی» ـ کُردان رعیت ـ که به لایهٔ نخست وابستگی دارد و لایهٔ نخست، در ترکیب سپاهی ـ فئودالی عشیرت است.[۶] **هدین** ـ خاورشناس هلندی در سدهٔ نوزدهم میلادی ـ با این یادآوری که کُردان عشیرتی، در اساس، دامدارند می‌افزاید که «رویاروی آنان، طبقهٔ دوم ـ گوران‌ها ـ بودند که در کار کشت می‌بودند».[۷] یکی از مؤلفان روس، در آغاز سده بیستم، نوشته است که برخی از

۱ـ از و.نیکیتین، ص ۲۶۲.

۲ـ بنگرید: E.B Soane, p. 381-382.

۳ـ چنان چه، S.H.Longrigg. IraQ, London, 1956.

۴ـ گ.ب. آکوپف. ـ *«اخبار آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان»*، ش ۵، ۱۹۶۴، ص ۶۶.

5- Wagner, M. II, S. 235

۶ـ بنگرید: *کارهای انستیتوی اقتصاد آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان*، ج ۴، ۱۹۵۸، ص ۴۷ـ۶۵.

۷ـ *از راه ایران، بین‌النهرین و قفقاز*. CMA. ش ۳۰، ۱۸۸۰، ص ۹۶.

پژوهشگران «در کُردان غیر عشیرتی، قومی ویژه می‌بینند و آنان را گوران می‌نامند؛ اما، این به هیچ رو درست نیست: گوران به معنی شبان و چوپان است و کُردان عادی را به خواری به این نام می‌خوانند».[۱] این نکته، از روزگار ک. **ریچ** و ف. **شارمو**[۲] روشن است و کُردشناسان امروز هم، همگی می‌پذیرندش.[۳] و. نیکیتین، با نگریستن به همین نکته، نوشته است که نام «گوران» در میان کُردان، دارای دو معنی است: از سویی به معنی باریک‌تر، «چون نام یکی از تیره‌ها» و از دیگرسو، به معنی گسترده‌تر، نمایانگر «طبقه‌ی معیّن اجتماعی در میان کُردان».[۴]

از این جا چنین برمی‌آید که «گوران»، همان‌گونه که «کُرمانج» در شمال است، معنی همهٔ مردم اسکان یافته و کشتگر جنوب را در کل، می‌رساند.[۵] سن، در این زمینه، به گاه سخن دربارهٔ زبان گوران‌ها، یادآور می‌شود که «این دیدمان، روشنگر آن است که چرا بخشی بزرگ از تیرهٔ گوران ـ بخش اسکان یافته‌اش ـ، به این گویش سخن می‌گویند.[۶] این، می‌رساند که مردم بومی گورانی و کُردان جنوب، از نگاه زبانی، در راستای تاریخ، از دو گروه گوناگون قومی هستند.[۷]

نیازی به استوار کردن ندارد که در این ارزیابیِ آویختگی قومی مردمی که این پژوهش دربارهٔ آنان است، نخستینه‌های نژادپرستانهٔ دانش بورژوائی هست که از جمله، چنین می‌شمارد که کُردان، همانا نمایانگر والاترین نژاد ایرانی ـ آریایی‌اند، اما گوران‌ها، تنها نبیرگان ایرانی شدهٔ باشندگان باستانی این سرزمین هستند. لیکن، این دیدمان، تاب خرده‌گیری ندارد، زیرا ساخت اجتماعی جامعهٔ کُرد نیز، چون هر جامعه‌ای دیگر، نه همان از سوی عامل‌های نژادی، بلکه از راه تکامل مناسبات طبقاتی در آن جامعه معین می‌گردد.[۸] پس، برای مثال، شگفت آور نیست که *تروتیر* که از نگاه «تئوریک»، هوادار این دیدمان است، هنگامی که سخن دربارهٔ مواردی مشخص است، به ناچار می‌پذیرد که او خود، میان کُردان

۱ـ قفقاز، ش ۲۱۵، ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۰.

2- F.Charmoy. Cheref - Nameh. T. I, pt. 2. S - pb. 1870, p. 27, 209-210

۳ـ بنگرید: **و.ف. مینورسکی.** ***کُردان، یادداشت‌ها و خاطره‌ها***، ص ۱۴.

۴ـ **و. نیکیتین.** ***کُردان***. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۱۹۹.

۵ـ بنگرید: **د. ن. مکنزی.** ـ ***«خلق‌های آسیا و افریقا»***. ش ۱، ۱۹۶۳، ص ۱۶۳؛

V.Stephen. - Kurmanji and the Kurds. - "Near East and India", No 692.

6- E.B. Soane, p. 381-382

۷ـ بنگرید: **و.ف. مینورسکی.** ـ جستارهایی... ص ۱۸۲.

۸ـ **گ.ب. آکوپف.** ***تاریخ انتقادی مشکل پیدایش کُردان***. ایروان، ۱۹۶۹، ص ۲۸ـ۲۹.

عشیرت و رعیت نایکسانی نمی‌بیند.[۱] دیدگاه **و.ف.مینورسکی** هم، در این‌باره به همین اندازه می‌تواند نمونه باشد: وی با این دعوی که گویا در کُردستان، رعیت «نژادی و الاتر» از کُردان عشیرت هستند، نمونه‌هایی دربارهٔ ایل ***بانه‌یی*** می‌آورد که این «تئوری» را در هم می‌شکنند. «خاستگاه یگانهٔ» کُردان که از این جا سرچشمه می‌گیرد، چیزی است که بر همهٔ پژوهشگران روسی[۲] و ارمنی[۳] که آزاد از دیدگاه‌های نژادی هستند روشن است، تا چه رسد به تاریخ‌نویسان کُرد.[۴] در جستارهای مرم‌شناسی دربارهٔ باشندگان جنوب کُردستان که چنان که دیدیم نه تنها کُردان اسکان یافته، بلکه کُردان عشیرت هم، «تیرهٔ گوران» نامیده می‌شوند، این نکته تأیید می‌گردد.

این می‌نمایاند که گروهی از مردم گورانی که در عشیرت هستند، هنوز هم نام پیشین «گوران» را دارند و گروه‌هایی دیگر که به عشیرت در آمده‌اند، نه این که گوران، بل خاندان‌های سرکرده و یا به نام بخش‌های زیست خویش نامیده می‌شوند.[۵] گواهی **و.نیکیتین**، در این‌باره که «گوران‌ها»، مردمی کشتگر در اردلان و چند تیرهٔ کوچکی در جنوب اردلان و شمال باختری کرمانشاه هستند[۶] از این جاست. این، بدان معنی است که گذشته از «عشیرهٔ گوران» در جنوب کُردستان، باز چند «تیرهٔ کوچی» هستند که هر چند، گوران نامیده نمی‌شوند، اما از گوران‌هایند.

در این جا، در نوبت نخست، پرسمان کلهران در میان می‌آید که چنان که دیدیم، از مردم بومی ***گورانی جنوب کُردستان‌اند***. ناگفته نماند که سخن، در این جا نه همان دربارهٔ خود کلهران، بلکه دربارهٔ شاخه‌های جداگانهٔ آنان نیز هست. به گواهی شرف‌خان بدلیسی، اینان به سه شاخه بخش می‌شوند که خطهٔ زیستشان گوناگون است: ***پلنگانی، درتنگی و ماهیدشتی***.[۷] از این رو، برای نمایان ساختن خطهٔ بود و باش کلهران، باید در مسألهٔ روشن نمودن بخش‌های **پلنگان**، در تنگ و **ماهیدشت** گشت و گذاری کنیم. این کار، از این رو بیشتر ضرورت دارد که در تفسیرهای ترجمهٔ روسی شرف‌نامه، چنان «اختراعاتی» شده که دژ مور

۱ـ **تروتر**. ***کُردان آسیای صغیر***. ـ IKOIRGO، کتاب هفتم، ۱۸۸۳، ص ۹.

۲ـ **ف. چرنوزوبف**. ***اردلان یاکُردستان ایران***. ـ اخبار ستاد منطقهٔ نظامی قفقاز، ش ۳۰، ۱۹۱۳.

3-

۴ـ چنان چه، احسان نوری. ص ۹۱.

۵ـ بنگرید: و. دیتل. ـ ***«کتابخانه برای قرائت»***. ج ۱۱۹، ب ۷، ۱۸۵۳، ص ۱۴.

۶ـ و. نیکیتین. ***کُردان***، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۲۴.

۷ـ ***شرف نامه***. ج ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۴ـ۳۶۷.

پلنگان، در بخش **سومای**، در باختر... دریاچهٔ ارومیه و دژ دیگر ـ**نودز**ـ، با استناد به مستوفی قزوینی! در خاور... تبریز آمده است. سرنوشت کلهرانِ در تنگی هم، از این بهتر نشده است: انتشار دهندگان شرف‌نامه، به گاه روشن ساختن جای **قلعهٔ زنجیر**ـ دژاینان ـ، با باور به **ر.کر-پورتر**، آن را به ولایت سالماست انداخته‌اند.[1] دربارهٔ جای دژ روانسر ـدژ دیگری از کلهر ـ باید بگوییم که بسیار خنده‌آور است. سخن نه همان در این‌باره است که آن را در متن، روانسر[2] نامیده‌اند، بلکه در این‌باره نیز هست که در تفسیرهای ترجمهٔ روسی، دعوی شده است که گویا «امروز، روانسر، شهرستان و شهری است در آذربایجان ایران، در جنوب سنندج[3]»، یعنی «آذربایجان ایران، در جنوب سنندج!»...

از آن جا که میسر نیست برای نمایاندن جای دژهای گوناگون درنگ کنیم، یادآور می‌شویم که نیازی به چنین «شناوری‌ها» در جغرافیا نیست. سخن بر سر آن است که شرف خان بدلیسی، به‌گاه سخن دربارهٔ کلهرانِ در تنگ، بی‌میانجی یادآور شده است که در تنگ، در آغاز «ولایت حلوان» نام داشته است[4] و سخن، همانا دربارهٔ شهر و خطهٔ آشنای باستانی در قلمرو کرمانشاهان کنونی است؛ در سرچشمه‌های سده‌های میانه و نیز در ادبیات امروز، این نام به شکل الوند[5] آمده و نمایانگر جلگه رودخانه‌ای به همین نام، در باختر کرمانشاهان است؛ کوهی که بر فراز این جلگه قامت برافراشته، به‌سان یکی از جاهای فرود آمدن نوحِ نبی از کشتی[6]، آوازه برآورده است.

نمایانیدنِ خطهٔ نشیم کلهران ماهیدشتی، از این دشوارتر نیست. سخن دربارهٔ کلهرانی است که در دشت گستردهٔ ماهیدشت، در دو سوی مرز ایران ـ عراق، در شمال خانقین می‌زیند.[7] نمایانیدن بخش‌های زیست پلنگان دشوارتر است، زیرا این نام، تا روزگار ما نرسیده است. ناگفته نماند که رودخانهٔ الوند، شاخه‌ای به نام ***پَلْکانه*** (Palkana) دارد و اگر جای زیست پلنگانیان را بنمایانیم، روشن می‌گردد که می‌توان گفت همهٔ سرزمین آنان در حوضهٔ همین رودخانه است. شرف‌خان بدلیسی می‌نویسد که دژهای **دیودِز**، **نودز**، **دزیمان**،

۱ـ ***همان‌جا***، ص ۵۶۶ (مراد از سالماست، همان بخش سلماس است که به گویش ارمنی‌اش آمده است. ارمنی‌ها آوای فتحه ندارند ـ س.ا.

۲ـ بنگرید: همان‌جا، ص ۵۳۲.

۳ـ بنگرید: همان‌جا، ص ۳۳۶.

۴ـ ***همان‌جا***، ص ۳۶۶.

۵ـ بنگرید: **و.ف. مینورسکی. *جستارهایی...***، ص ۱۶۳.

۶ـ بنگرید: و. دیتل. ـ «***کتابخانه برای قرائت***» ج ۹۵. ب.ا. ماه مهٔ ۱۸۴۹، ص ۱۸.

۷ـ بنگرید: شمیم همدانی ***کُردستان***، تبریز، ۱۳۱۲. ص ۲۳.

گواه‌گز، مور، گلانه، نوشور و مراه دمن، از جملهٔ دژها و بخش‌هایی هستند که از آنِ این مردم بوده‌اند. جای همهٔ این دژها، در نواری که از شمال پشتکوه لرستان به سوی دژهای در تنگی ***پاوه و روانسر*** و سپس، به سوی دژ آلانی [۱] در بخشی به همین نام، در جنوب کُردستان مرکزی کشیده شده است، به آسانی نمایان می‌گردد.

از این داده‌ها روشن می‌گردد که کلهران، در جلگه‌ها و دشت‌های باختر شهرستان کنونی کرمانشاهان و اگر به گفتهٔ ریچ باور داشته باشم، تا اورامان و سلیمانیهٔ همجوار آن می‌زیسته‌اند.[۲] ***ا.ب. سن*** می‌نویسد به رغم پندار دربارهٔ «ناب بودن» کلهران، اینان «آمیخته‌ای بزرگ» از نخستینه‌هایی هستند که نامی مشترک و یگانه دارند.[۳] از جمله، کُردان بخش ایوان در جنب گیلان هم که «اداره‌ای جدا از تیرهٔ کلهر دارند»[۴]، از اینان هستند. درخور نگرش است که نام ***ایوان***، در آثار روزگار سومریان[۵]، دیده می‌شود و این می‌رساند که ما، در نام «ایوانی»، یکی از نام‌های ریشه‌دار کهن را داریم. اما، اهمیت این نکته در آن است که «ایوانی» از آن مردم اسکان یافتهٔ رعیت است و به عشیرت، نام «کلهر» اطلاق می‌شود. در بخش‌های دیگر نیز که مردم کشاورز، صرف‌نظر از عشیرت «کلهر» نام جای زیست خود را دارند همین نکته را می‌بینیم. چنان چه، اینان، در حلوان، «حلوانی» و در گیلان، «گیلانی» هستند؛ درستتر بگوییم، کُردان گیلانی، از «خاندان خان» و رعایای خان ـ شرکیه[۶] ـ پدید آمده‌اند و چنان که در محل به ما توضیح داده‌اند، نام پسین، از «شریک» ـ «عضو جماعت» ـ و... «بت‌پرست» سرچشمه می‌گیرد.

پس، کلهران، بخشی از مردم گورانی جنوب کُردستان‌اند که چنان که دیدم، همگام با فروپاشی مناسبات فئودالی ـ پدر سالاری و نهادهای «تبیره‌یی عشیرتی» همخوان با آن، دوباره به گوران «تبدیل می‌گردند». این روند، با نمونه‌هایی بیشتر، در تاریخ دیگر گروه‌های مردم جنوب کُردستان و از جمله، در تاریخ «ایل» سنجابی [۷] که در کنار کلهران می‌زیند، دیده می‌شود. تاریخ اینان از این رو درخور نگرش است که روند شکل‌گیری گوران‌ها در این

۱ـ بنگرید: **شرف‌نامه**. ا، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۳۶۱ـ۳۶۶.

2- CL. Rich. Narrative...I, p. 217-281

3- E.b. Soane, p. 386

۴ـ دربارهٔ این خان‌نشین، بنگرید: ***جستارهایی***...، ۲، ۲ ۳۲۰.

۵ـ سخن بر سر یکی از بزرگترین کانون‌های عیلامی‌هاست. ـ G.G. Cameron. History of Iran. Chicago, 1963.

۶ـ ***جستارهایی***...، ۲، ص ۱۶۳.

۷ـ دربارهٔ اینان، بنگرید: علی رزم‌آرا ***کرمانشاهان***، ص ۲۲ـ۲۳.

«تیره» و «بازگشت دوبارهٔ سنجابی‌ها به گوران‌ها» در برابر چشمان ما انجام می‌گیرد.[۱] از این رو، در تاریخ اینان، درنگی کوتاه خواهیم داشت. تاریخ سنجابی‌ها در ادبیات به خوبی باز تابیده است.[۲] از این رو برای ما، تنها این می‌ماند که بیفزاییم، در شرف‌نامه یادی از سنجابی‌ها نشده و نام آنها نیامده است و این، بدان معنی است که در سدهٔ شانزدهم میلادی، چنین «تیره»‌ای نبوده است. از اخبار منابع در می‌یابیم که **کریم‌خان زند**، در سدهٔ هجدهم میلادی[۳]، بخشی از مردم جنوب کُردستان را به فارس برد و در آن جا، پیشینیان سنجابی‌ها ـ پیشینیانشان، نه این که خودشان ـ، در کنار کُردان زنگنه در نزدیکی شیراز می‌زیسته‌اند. آنها را **بختیارخان**، دوباره به کُردستان آورد؛ در روزگار فرزند او ـ**حسن خان**ـ، سنجابی‌ها «قبیله‌ای جداگانه گردیدند».[۴] **م. مکری** دربارهٔ نام آنان می‌نویسد که این نام، از «سنجاب» ـ «جانور کوچکی که پوستی گران‌بها دارد» ـ آمده است و به هنگام جنگ انگلیس و ایران بر سر هرات (در سدهٔ گذشته ـس.ا.)، چون اینان با بالاپوشی از پوست سنجاب به جولانگاه نبرد ایرانیان با انگلیسیان آمده بودند، این نام به آنان داده شد.

اما، سخن، تنها در این‌باره نیست که «تیرهٔ» سنجابی، دیری نیست که شکل گرفته است. مسألهٔ ترکیب این «قبیله» نیز شایان نگرش است. ***آ.آرلف***، به هنگام یادآوری این که شمار «***سنجابی‌های ناب***» اندک است، فهرستی از «عشیره‌های» ***گورانی و جاف*** آورده است که به این «قبیله» در آمده‌اند. افزوده بر این، در ترکیب آنان، برخی از «عشیره‌های» لر را هم می‌بینیم. این می‌رساند که این «تیره» از نخستینه‌های گورانی و کُردی گوناگون درکل، و نیز از لران پدید آمده است و این که گرد آمدن آنان در یک «تیره»، در روزگاری انجام گرفته است که این نهاد فئودالی ـ عشیرتی، در اعتلا بوده است. اما، هنگامی که بحران این نهاد آغاز گردید، خود سنجابی‌ها در ترکیب «قبیله‌هایی دیگر جای گرفتند».[۵] چنان چه، ا.ب. سن یادآور شده است که گروه بزرگی از سنجابی‌ها در میان کلهرها هستند و در این جا، ما با کلهر شدن و در نتیجه، باگورانی شدن آنان سر و کار داریم. در این میان، **و.ف.مینورسکی**، دربارهٔ گورانی شدن بی‌میانجی آنان سخن می‌گوید و یادآور می‌شود که سنجابی‌ها، پس از بازگشت به دیار و

۱ـ بنگرید: گ.م. پترف. ***برخی جستارها برای نمایاندن ویژگی کُردهای سنجابی در ایران***. ـ «دائرةالمعارف شوروی»، ش ۱، ۱۹۵۲.

۲ـ دکتر مکری. ***ایل سنجابی***. تهران، ۱۳۳۳.

۳ـ هدایت. ***تاریخ زنده***. تهران، ۱۹۵۵.

۴ـ آ.آرلف. **جستارهای**...، ۲، ص ۱۷۲ ـ ۱۷۳.

5- E.B. Soane. p. 381-384

زادگاه به «گوران‌ها پیوستند» و این که «به گمان، سبب علی‌اللهی شدن آنان، همین است».[۱]

با داشتن این برهان‌های وابسته به گورانی بودن این دو گروهِ بسیار بزرگ مردم جنوب کُردستان، نمی‌توانیم پرسشی پیرامون آویختگیِ قومی دیگر گروه‌های این مردم مطرح نسازیم. برای پاسخ به این پرسش، به گوشهٔ دیگری از جنوب کُردستان، یعنی به بخش مریوان می‌نگریم.[۲] *آ.ا.رلف*، دربارهٔ مردم آن جا یادآور شده است که مریوانی‌ها «قومی هستند که به یک گویش ویژهٔ پارسی کهن سخن می‌گویند».[۳] **و.ف. مینورسکی**، با استناد به پژوهش‌های *اُ.مان*، پیرامون زبان باشندگان این بخش‌ها[۴]، این نتیجه‌گیری را چنین تفسیر می‌کند: «در مریوان (و در قبیلهٔ همسایهٔ آن ـ تیله کویی ـ که در همسایگی آن است) نوار گویش کُردی « کُردستانی» که به آن گویش، در سرتاسر کُردستان ایران (ایالت سنّه) سخن می‌گویند، آغاز می‌شود. در شمال بانه، یک گویش دیگری گسترش دارد ـ گویش مکری که گویش‌های سلیمانیه و جزاین‌ها، سخت به آن پیوند خورده است. در جنوب مریوان، گویش «آئورامی» (اورامانی) است که «می‌نماید از گویش‌های پارسی باشد نه کُردی»[۵]؛ روشن است که مراد از «پارسی» همان «گویش ایرانی» است.

از این گواهی، نه تنها گورانی بودن مریوانی‌ها، بل گورانی بودن همهٔ باشندگان جنوب کُردستان دیده می‌شود. برای قانع شدن به این نکته، به گویشی می‌نگریم که وی، سپس آن را «واحه‌یی» ـ اَورُمی ـ می‌نامند و سن دربارهٔ کسانی که به آن گویش سخن می‌گویند، یعنی دربارهٔ اورامانی‌ها، یادآور شده است که بنا بر روایت‌های اورامانی، اینان «از تباری پارسی هستند» و خود اورامانی‌ها «خویشتن را کُرد ندانسته و خودشان را اثورامی می‌خوانند... آداب و ویژگی‌های آنان چون سرزمینشان جداست».[۶] سپس، سن با یادآوری این نکته که «سیما و رفتار آنان کُردی نیست»، گواهی می‌دهد که اورامانی‌ها، «منکر تبار و پیدایش کُردی برای خود بودند و خویشتن را «فارسان کهنگانی» (پارسیان روزگاران کهن) می‌نامیدند».[۷]

۱ـ **و.ف. مینورسکی... جستارهایی...** و، ۲، ص ۱۷۲. ۲ـ دربارهٔ این بخش، بنگرید: ***علی رزم‌آرا. کُردستان.***

۳ـ **جستارهایی...**، ۲، ص ۱۷۲ـ۱۷۳.

4- O.E. Mann, Kurdisch - Persischen Forschungen. Bd. II, Berlin, 1930

۵ـ **جستارهایی...**، ۲، ص ۲۱۳.

6- E.B. Soane, p. 377

۷ـ **همان‌جا**، ص ۱۷۲. دربارهٔ گویش اورامانی، بنگرید: D.N. Mackenzie. The dialect of Avroman. kobenhavn. 1966.

علی رزم‌آرا هم، به نوبهٔ خود، گواهی می‌دهد که در تاریخچه‌های اورامانی، روایت‌هایی هست بر این که اینان قومی هستند از تبار ارمنیان.[۱]

ناگفته نماند که همهٔ این‌ها، بدیهی است، که چیزی بیش از روایت نیستند، زیرا همین **و.ف. مینورسکی**، گواهی می‌دهد که اورامانی‌ها بر این باورند که آنان «پیدایش و تبارشان از همان محل است».[۲] اما، «زبان ویژه» آنان، نکته‌ای است دیگر که **ا.ب.سن** دربارهٔ آن می‌نویسد: «زبان اینان که من، سپس آن را فراگرفتم و پس از آن، نسخه‌های خطی گوناگونی خواندم، بی‌شک زبان کُردی نیست»[۳] تصادفی نیست که **ا.مان** و پس از وی، **و.ف. مینورسکی** با نمایان ساختن زبان آنها در میان دیگر گویش‌ها و شیوه‌های سخن کُردی، به این نتیجه می‌رسند که «گمان نمی‌رود بتوان اورامانی‌ها را از نگاه زبان و جز این‌ها، به مفهوم اکید سخن، در جملهٔ کُردان بر شمرد». و سپس: «می‌نماید که اینان نیز به‌سان گورانی‌ها، از جملهٔ باقیمانده‌های مردم ایرانی نژاد دیگری باشند»[۴] **و.ف. مینورسکی**، پس از چند برگ دیگر، گویش اورامانی را از جملهٔ گویش‌های ایران مرکزی می‌آورد و دوباره، تأکید می‌کند که آن، به سخن باشندگان بخش‌های همسایه و از جمله، به «گویش گورانی» نزدیک است.[۵] افزوده بر این، برخی از پژوهشگران، بر این گمان‌اند که همانا، باید آن «زبان کهن کُردی» را که دیگر گویش‌ها و شیوه‌های سخن کُردی از آن جوانه زده است، در گویش اورامانی ببینیم.[۶] در این گواهی‌ها، نه تنها این که پژوهندگان اورمی، با جدا ساختن آن از زبان کُردی، تعلق گورانی این گویش را می‌پذیرند، بل حتی این پندار که اوْرُمی، اساس زبان کُردی است، درخور نگرش است. این نکته نیز، از اهمیت کمتری برخوردار نیست که به رغم دیدگاه‌هایی به‌سان آن که **د.ن. مکنزی** دربارهٔ «جدایی کامل» آن سخن گفته است، در واقع، روشن می‌گردد که اَوْرُمی، گویشی جدا نیست. **آ.م. بندیکسن** که در این گویش پژوهش کرده، از جمله دریافته است که سخن اورامانی‌ها، با زبانی که باشندگان بخش‌های همجوار اورامان، تا **دژکلهر ـ برتنگیِ** آشنای ما، یعنی **پاوه** به آن سخن می‌گویند، تفاوتی ندارد.[۷] **و.ف. مینورسکی** دربارهٔ همین مسأله می‌نویسد که گویش اورامانی «منطقهٔ پاوه، کرانهٔ چپ رودخانهٔ سیلوانه و دهکده‌های

۱ـ علی رزم‌آرا، **کُردستان**. ص ۲۱.

۲ـ **جستارهایی...**، ۲، ص ۳۵۶.

3- E.B. Soane, p. 179

۴ـ و.ف. مینورسکی: **جستارهایی...**، ۲، ص ۳۵۱.

۵ـ همان‌جا، ص ۳۵۶.

۶ـ بنگرید: *کتاب تاریخ مردوخ. ا.* ص ۴۱.

7- A.M. Benedicsen. Les dialectes d'Aovroman et pave. Copenhagen, 1921

شهرزور را تا گولیپ فرا می‌گیرد؛ از این جا می‌توان پنداشت که «قلمرو اورامان، بزرگتر از این بوده است»[1] اما، بدیهی است که مهم این نیست که «قلمرو اورامان، بزرگتر از این بوده است»، بل مهم آن است که زبان باشندگانش از گروه گویش‌های گورانی است. بیهوده نیست که *ا. مان*، با بررسی و آموزش گورانی، مسألهٔ besonders آن ـ «گونه گونی‌های کندوله‌ای، اورامانی و باجَلانی» ـ را در میان می‌نهد.[2]

وابسته به این، بد نیست که به یک گرایش در دیدگاه‌های مکنزی، نگاهی بیاندازیم. پیشتر، دربارهٔ دیدگاه او که اَوْرُمی «گویشی یکسره جداست»، سخن گفته‌ایم: وی دربارهٔ کندوله‌ای، می‌نویسد که این شیوهٔ سخن، نه این که در جملهٔ گورانی، بل از گونه‌ای شیوهٔ «کرمانشاهی» است. اما، د.ن. مکنزی، در جایی دیگر، به رغم این دیدگاه خود، می‌نویسد که اُرُمی یکی «از گویش‌های گورانی و یا دستِ کم، یکی از گویش‌های خویشاوند نزدیک آن است». پس، شگفت‌آور نیست که در مورد سوم، اَوْرُمی نیز به‌سان کندوله‌ای، برای وی، نه این که چون گویشی ویژه، بل در نقش «شیوه‌ای از سخن گورانی است».[3]

اما، سخن تنها دربارهٔ زبان نیست. این نیز که ارتباط اورامانی‌ها، با کسانی که در جنوب خاوری کرمانشاهان می‌زیند، در شواهدی دیگر هم موردِ تأکید است، اهمیت کمتری ندارد. در یکی از افسانه‌های کهن آمده است که روزگاری، در کوه دماوند، دو برادر ـ *اورمن و کندوله* ـ می‌زیستند. اینان با پادشاه ـ دارا ـ نساختند و وی، آنان را به کُردستان راند؛ اورمن به کوهستان‌های باختری رفت و سرآغاز اورامانی‌ها شد و کندوله که به جنوب خاوری آمده بود، سرآغاز کُردان کندوله‌ای گردید.[4] سن، با آوردن این افسانه، یادآور می‌شود که این کُردان «به گویشی همانند» سخن می‌گویند. پس از اندکی، وی گواهی می‌دهد: «اکنون، گمان براین است و در این مناطق (میان اورامان و کندوله ـ*گ.آ.*) مردمی اسکان یافته، می‌زیند که گوران نام دارند و به گویشی که در بالا گفتیم گپ می‌زنند و این همان گویشی است که تا کنون، در میان تیره‌های اسکان یافتهٔ اورامان، کندوله و ریزو گسترش داشته است. این زبان، امروز هم، تا اندازه‌ای زبان کلاسیک عشیره‌های اردلان است و در چکامه‌هایی غنی، به کار می‌رود.

۱ـ و.ف. مینورسکی، ـ *جستارهایی...*، ۲، ص ۳۵۶.

2- O. Mann. Kurdisch - Persischen Forschungen. Bd. II. Mundarten der Guran, besonders des kandulai. Aurumani und badschlani.

۳ـ د.ن.مکنزی. ص ۱۶۴ ـ ۱۶۶.

4- E.B. Soane, p. 377

این زبان، آئورمی یا این که شهرزوری نامیده می‌شود» ...[۱]

در این گواهی، آن چه به دیده می‌خورد این تز است که گورانی، همانا «زبان کلاسیک قبیله‌های اردلان است». سخن دربارهٔ منطقه‌ای است که می‌توان گفت، نیمی از سرزمین جنوب کُردستان را فرا می‌گیرد و این منطقه، در سدهٔ نوزدهم میلادی، فراگیرندهٔ ***جوانرود، اورامان و مریوان، حسن‌آباد، اسفندآباد و بانه*** هم بوده است.[۲] تصادفی نیست که هنگامی که دربارهٔ کُردستان ایران سخن می‌رود، همانا اردلان را به دیده دارند.[۳] در تقسیمات کشوری ایران، بنا بر سنت، نام این بخش کُردستان است.[۴] **ریچ**، شمار مردم اردلان را ۴۵۵ هزار تن برشمرده است و اگر به دیده داشته باشیم که در سرچشمه‌های روزگار ریچ، شمار کُردان ایران تا یک میلیون تن آمده است، روشن می‌گردد که نیمی از باشندگان کرد ایران و در کل، جنوب کُردستان، اردلانی‌ها بوده‌اند.[۵] از این جاست که مسألهٔ تعلق قومی اینان، مورد توجهی خاص قرار می‌گیرد. از این جا می‌آغازیم که چون هیچ‌گونه رمزگشایی برای نام اردلان نیست، ما آن را چون مشتقی از واژهٔ کُردی «ارد» ـ «زمین» و نام قومی ***آلان***[۶] روشن می‌سازیم[۷] چنین رمزگشایی، ازین‌رو نیز درخور نگرش است که در باختر ***اردلان***، جاهای بسیاری است که اساس نام آنها، عنصر «***آلان***» است، از جمله، دژ کلهری ***الانی*** که از آن یاد کرده‌ایم، بخش ***الان*** وکوه ***الان*** و جز این‌ها.[۸] اگر بودن «***الان***» در نام قومی کُردان را هم به این بیفزاییم[۹] آنگاه روشن می‌گردد که پیدایش واحد اردلان‌ها و گروه‌های مردم کُرد همسایهٔ آنها، دارای ریشه‌های ژرفی است که در سده‌های میانه، هنگامی که همهٔ این سرزمین‌ها در بزرگترین واحد فئودالی کُردستان ـ ***شاهزاده نشین اردلان*** ـ بودند[۱۰]، محکم شده است. پس،

۱ـ ***همان‌جا***، ص ۳۸۱ـ۳۸۱؛ ***و.نیکیتین***. کُردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۶۲.

2- Cl. Rich, I, p. 217

۳ـ بنگرید: **ف. چرنوزوبف**. ***اردلان یاکُردستان ایران***. اخبار ستاد منطقه نظامی قفقاز، ش ۳۳، سال ۱۹۱۳.

۴ـ بنگرید: علی رزم‌آرا. ***کُردستان***. تهران، ۱۳۲۰، ص ۴۵ـ۴۷.

5- Cl. Rich. H, 177; B. Nikitine. Les villes cl'Ardelan. RMM, v. ALIX 1922, p. 70-104

۶ـ ***آلان‌ها = آران‌ها***،از تیره‌های آریایی بودند که از راه قفقاز به سرزمینی که سپس به نام آنان، نام ایران (ÉRAN) گرفت درآمدند. تا پیش از برقراری حکومت شوروی در سرزمینی که امروز نام جمهوری آذربایجان دارد، آن جا آران نامیده می‌شد و نام‌های اران و آلان در آذربایجان و کُردستان که گذرگاه و سکونتگاه آرانهابود، بسیار است وارد را هم همبر کنید با Erde آلمانی و earth انگلیسی و معرب همین واژه ایرانی «اَرض» است. ـ س.ا.

۷ـ گ.ب. آکوپف ***تاریخ انتقادی مسأله پیدایش کُردان***، ص ۱۹.

۸ـ بنگرید: خلاصه ***خلاصه تاریخ الکُرد وکُردستان***، ج ۱، ص ۷.

۹ـ بنگرید: MIW، ۲، ۱۹۱۵، ص ۴۶.

۱۰ـ بنگرید: **شرف‌نامه**، ۱، مسکو، ۱۹۶۷، ص ۱۴۶ـ۱۵۲.

ارتباط نزدیک تاریخی اردلانی‌ها با همسایگانشان و از جمله، بـا اورامـانی‌ها، شگـفت‌آور نیست.[۱]

با نگاه به مسألهٔ تعلق قومی مردم اردلان، یادآور می‌شویم که **شرف‌خان بدلیسی** بـا جـدا نمایانیدن این ولایت از گوران‌ها باز هم، خاندان فرمانروای آن جـا را بـا گـوران‌هـا وابسـته ساخته[۲] و با این همه، در همان‌جا یادآور شده است که دودمان اردلان‌ها دارای پـیدایشـی کُردی به مفهوم کرمانجی است. در این زمینه پندار پژوهشگران سدهٔ نوزده میلادی، از جمله، کینئیر[۳] و ریچ درخور نگرش است که می‌گویند، در حالی که اردلان‌ها از دودمـان کُـردان هستند، بیشتر باشندگان اردلان، گورانی‌اند.[۴] تصادفی نیست که **ریتر** هم یادآور شده است که باشندگان این ولایت، «شاخه‌ای از گوران‌ها هستند.[۵] کُردشناسی چون **سن**، نیکیتین و بسیاری از پژوهشگران امروز هم، آنان را از گوران‌ها می‌دانند.

بدینسان، با روشن ساختن تعلق گورانی باشندگان اردلان و بخشهایی چون جـوانـرود، مریوان و اورامان که در ترکیب اردلان هستند و نیز آنـهایی کـه در جـنوب ایـن ولایت، در کرمانشاهان می‌زیند، به‌سان کلهرها و از جمله ایوانی‌ها، کندوله‌ای‌ها، سـنجابی‌ها و دیگـر گروه‌های مردم جنوب کُردستان، امکان می‌یابیم بگوییم که این مردم، در کل، از یک نخستینه هستند که همانا گورانی است. دیری است که این واقعیت را دریافته‌اند. ***کوآترمه***، با استناد به ***ابن‌فلاح***، نوشته بود که همهٔ پهنه‌ای از شهرزور تا هـمدان کـه سرتاسر بـخش‌های جـنوبی کُردستان امروز ایران ـ ولایت‌های کرمانشاهان و اردلان را فرا می‌گیرد، زیستگاه یک قبیله ـ گوران (الگورانیه) ـ است که از سپاهیان و غله‌کاران پدید آمده است.[۶] بیهوده نیست کـه **ت. وهبی**، می‌افزاید که باشندگان آن جـا، دارای پـیدایش گـورانـی یگـانه‌ای هسـتند ***(کُلّهُم گورانیه‌الاصل)***.[۷]

1- CL. Rich. I, p. 202

۲ـ **شرف‌نامه**، ص ۱۲۶.

3- J.M Kinneir. Memories geographiques sur lmpire de perse, t.l, S-pb 1827, p. 209-216

4- CL. Rich. I, p. 320; E.B. Soane. The Southern Kurds. - JRCAS, v. IX, 1922

5-K. Ritter. Erkunde, IX, S. 622.

6- E.m. Qatremer. Notice sur Les kurdes. - "Notice et extrait des manuseripts de La Bibliothegue de roi...", paris. p. 300-307

۷ـ **وهبی**. نسخهٔ خطی. ص ۲۲، ۲۳، ۲۴.

به‌رغمِ پندارهایی در این‌باره که «گویش‌های کُردی»، هیچ وابستگی یا یکدیگر ندارند[۱]، واقعیت بنیاد مشترک گورانی آنان و تعلق گورانی مردم جنوب کُردستان، در کل و دقیق‌تر بگوییم، وحدت گروه‌های گوناگون این مردم در اشتراک واحدِ گورانی، از سوی این نگارنده، نزدیک به سی سال پیش اثبات شده است. در این میان، از این واقعیت چنین نتیجه گرفتیم که زبان این مردم، به رغم برخی ویژگی‌ها، از گویشی است که در ادبیات، پابرجا و استوار شده است.[۲] اما، این که برخی مؤلفان ایرانی و باختری، نمی‌خواهند خود ویژگی زبان کُردان را بپذیرند و منکر آن هستند و هستی داشتن زبان کُردی را چون زبانی خاص که با فارسی تفاوت دارد، انکار می‌کنند، نکته‌ای است دیگر. یکی از مؤلفان ایرانی به نام... **سنجابی**، می‌نویسد که زبانِ یگانهٔ کُردی وجود ندارد، آن چه که هست، لهجه‌های ایلات کُرد است که نسبت به زبان فارسی، در همان موقعیت و وضع دیگر لهجه‌های فارسی هستند و از زبان فارسی ریشه می‌گیرند. **سنجابی**، از جملهٔ «لهجه‌های فارسی ایلات کرد»، از جافی، اورامانی، گورانی، کلهری، اردلانی و جز این‌ها[۳] نام برده است.

بر آن نیستیم که به **سنجابی** داغ رفتاری «نهیلیستی» نسبت به زبان مردمی بزنیم که خودش «افتخار تعلق به آن» را دارد. او خودش نوشته است کُردی که زبان فارسی نیاموخته باشد، این زبان را نمی‌فهمد. **ب. کریمی** می‌افزاید که این زبان، دشوار و برای فارسی زبان‌ها نامفهوم است.[۴] پس، تفاوت زبان کُردی با فارسی، واقعیتی است که مؤلفان ایرانی هم، بر آن آگاهند. دربارهٔ سوی دیگر دیدگاه‌های **سنجابی**، یادآور می‌شویم که «بزرگ کردن لهجه‌ها»، تنها خاص او نیست. همین «بزرگ کردن لهجه‌ها» بود که **د.ن.مکنزی** را به جای تکیه بر آن چه که سخن گروه‌های گوناگون باشندگان جنوب کُردستان را خویشاوند می‌سازد، به انگشت نهادن برآن چه که آنها را به «لهجه‌های» گوناگون جدا می‌سازد کشانید. مکنزی، به هنگام سخن پیرامون مرحله‌های گوناگون «حل شدن آنها در زبان فارسی و یا در لهجهٔ گورانی» یادآور می‌شود که «دسته‌بندی لهجه‌های پرشمار و جدا از یکدیگر که در زیر نام ،،لهجه‌های جنوبی کُردی،، گروه‌بندی شده‌اند»، دشوار است. مؤلف، اورمی، کندوله‌ای و حتی، گونه‌ای

۱ـ یکی از فضل‌فروشیهای اخیر از این دست، بنگرید: «کیهان»، ۱۲ اوت ۱۹۶۹.

۲ـ گ.ب. اکوپف. *دربارهٔ مسألهٔ وحدت کُردها در ایران*. مسکو، ۱۹۵۲، ص ۹، ۱۱.

۳ـ دکتر سنجابی *مسألهٔ کُرد*. ـ «باستان»، ش ۷، ۲۵ شهریور ۱۳۲۴.

۴ـ ب. کریمی. *راه‌های باستانی*...، ص پانزده.

کرمانشاهی[۱] را که افزوده بر این، «بزرگترین لهجهٔ جنوبی کُردی هم هست»[۲]، در جملهٔ این «لهجه‌ها» آورده است. کوتاه سخن، حرف بر سر این است که در جنوب کُردستان، «لهجه‌های پرشمار جدا از یکدیگرِ» تیره‌های گوناگون کُردی گسترش دارند.

خطا بودنِ این دیدگاه‌ها، هم از این جاست که این مؤلفان، تفاوت میان مفاهیم لهجه، گویش و شیوهٔ سخن را نمی‌دانسته‌اند و هم از آن جاکه آنها آن روندهای وحدت زبانی مردم جنوبِ کُردستان[۳] که آگاهی بر آن را در آثار بسیاری از پژوهشگران اروپایی و از جملهٔ در آثار گ. **هورنله** و **رودیگر** و **پت** با اقتباس از **هورنله**[۴] می‌بینیم نادیده گرفته‌اند. پ **لرخ**، با جمع بندی دیدگاه‌های مؤلفانِ پیش از خود، سخن این باشندگان را «گویش جنوبی» زبان کُردی نامیده و یادآور شده است که این «گویش» به چند «شاخه» ـ«***لکی***، ***کرمانج***[۵]، ***کلهری***، ***گوران*** و ***لری*** قبیله‌هایی که در جلگه‌های کوهستانی زاگرس، در جنوب سنه و در کرمانشاه به سوی پایین، تا لرستان می‌زیند» ـ تقسیم شده است. **لرخ**، سپس با یادآوری تفاوت‌های گویش‌های شمالی و جنوبی، ادامه می‌دهد که هر یک از این لهجه‌ها ـ«گویش‌ها» ـ به چند بخش محلی تقسیم می‌گردند و «بخش‌ها و شاخه‌های آنها، خویشاوندی نزدیکی با یکدیگر دارند؛ می‌نماید که قبیله‌هایی که به بخش‌ها و شاخه‌های گوناگون یک گویش سخن می‌گویند، به آسانی یکدیگر را می‌فهمند».[۶] مهم آن است که ***مکنزی*** نیز به رَغم «بزرگ کردن لهجه‌ها»یش، بارها، شیوهٔ سخن کُردی جنوبی را در مفهوم «گویش گورانی» آورده و می‌نماید که تعلقِ کلی گورانی آنها را به دیده داشته است. افزون بر این، وی، استوار شدن این گویش را در ادبیات گورانی یادآور شده و از حل شدن دیگر گویش‌ها در گورانی، سخن گفته است.[۷] پس، به‌رغم دیدگاه‌هایی دربارهٔ هستی داشتن «گویش‌های گوناگون و جدا از

۱ـ می‌نماید که مؤلف، این «لهجه» را از دیگران، چنان چه از:

E.B. Soane. Southern Kurdish folksong in kermanshahi. JRAS, 1909 اقتباس کرده باشد.

۲ـ د.ن.مکنزی، ص ۱۶۳ ـ ۱۶۴.

۳ـ بنگرید: گ.ب.آکوپف. ***برخی یادآوری‌ها پیرامون تاریخ زبان کُردی***. ـ «ریاتازه»، ش ۷۵ و ۷۸، سال ۱۹۶۸.

۴ـ اقتباس از:

Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes Bd. III, 1840, S. 11-12.

۵ـ می‌نماید که مؤلف، در «کِرمانج»، گونه‌ای لهجهٔ جنوبی را در تفاوت باکُرمانجی در نظر داشته باشد. ـ پ.لرخ. ***پژوهشهایی دربارهٔ کُردان ایران***، کتاب اول، ص ۳۸ـ۴۰.

۶ـ **همان جا**، ص ۳۸.

۷ـ بنگرید: **د.ن. مکنزی**، ص ۱۶۳ـ۶۴؛

یکدیگر» در جنوب کُردستان، در برابر ما، تنها یک گویش با شیوه‌ها و لهجه‌های محلی‌اش، در پهنهٔ بزرگی از بخش‌های خاوری کرمانشاهان، تا مرزهای باختری شهرزور و بین‌النهرین (میاندورود ـ س.ا.) و از مرزهای لرستان، تا مریوان و اردلان و در آن سوی گَرّوس در شمال گسترش دارد. اما، این که برخی آن را گورانی می‌نامند و برخی کُردستانی، گروهی آن را اورامی می‌خوانند گروهی شهرزوری و جز این‌ها، نکته‌ای است دیگر؛ **و.دیتل**، با یادآوری این که در پهنه‌ای از لرستان تا همدان در فراسوی کرمانشاهان و اردلان، یک گویش گسترش دارد، این گویش را الکی می‌نامد.(۱) اما، ببینیم که کدام یک از این نام‌ها، از نگاه تاریخی مدلل و محق‌اند؟ آن ادبیاتی که در گویش مورد بررسی ما رشد یافته است، می‌تواند به این پرسش، پاسخ گوید. این نکته از آن جا درخور نگرشی بزرگ است که سخن بر سر تحکیم زبان باشندگان جنوب کُردستان و در نتیجه، بر سر وحدت زبانی در این ادبیات است؛ نیز، سخن در این‌باره است که این ادبیات با نام ادبیات «گورانی»(۲) به تاریخ درآمده است؛ و این که این ادبیات، گرایش‌های اساسی مردمی که آن را پدید آورده‌اند در خود دارد. همهٔ این‌ها، ما را بر آن می‌دارد که پیرامون برخی مسأله‌های تاریخ فرهنگ گورانی، درنگی کوتاه داشته باشیم.

ای.آ.اربلی، در یکی از آثار خویش، به گسترش و گرامیداشت موضوع و سیماهای ***شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی*** در میان کُردان، توجه کرده است.(۳) به راستی که **سن**، هنگامی که در راه‌های عراق، کُرد تنگدستی از مریوان را دیده بود که بخشهای بزرگی از این اثر فردوسی را از بر می‌خواند، سخت شگفت‌زده شده بود. اما، دراین جا، جای شگفتی نیست: گواهی وی را به یاد می‌آوریم که می‌گوید جنوب کُردستان، موزهٔ آثار ساسانیان است(۴)؛ و این که بسیاری از قهرمانان حماسی روزگار ساسانی، در این جا زیسته و فعالیت کرده‌اند و بسیاری از آثار کرمانشاهان(۵)، از طاق بستان در خاور، تا ویرانه‌های قصر شیرین

A. Christensen. Iranische Dialekte... Aufzeichnungen über kurdische Garrusi Sennai Kermaanschahi,Koruni und Kalun Abdui). Berlin 1939.

۱ـ بنگرید: **و. دیتل**. ـ «***کتابخانه برای قرائت***»، ج ۱۱۹، ب ۷، سال ۱۸۵۳، ص ۱۴.

۲ـ **و. مینورسکی**، ـ «گلاویژه» ش ۵، سال ۱۹۴۴.

۳ـ ***ای.آ.اربلی. فردوسی***. آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسالیستی، ۱۹۳۶، ص ۲.

۴ـ ***همان‌جا***، ص ۳۷۶.

۵ـ بنگرید: گ.ب. ***اکوپف. کُردان و سنگ‌نبشتهٔ بغستان***. ـ «***ریا ـ تازه***»، ش ۲، ششم ژانویهٔ ۱۹۶۸.

در باختر، با نام آنان وابستگی دارد.(۱) همهٔ این‌ها، نه تنها سبب گسترش و گرامیداشت حماسهٔ ساسانیان در میان کُردان(۲)، بل این نکته را نیز روشن می‌سازد که چرا پهلوانان شاهنامه برای کُردان، سیماهایی واهی نبوده، بلکه «قافله‌سالاران» این و یا آن گروه از کُردان هستند: ***فرهاد***- قافله سالار کلهرها و ***بهرام گور***- قافله‌سالار گوران‌هاست؛ برای همین هم است که اورامانی‌ها خویشتن را نوادگان ***رستم دستان***(۳) و پیرانی‌ها، خود را از تبار ***پیران*** می‌دانند؛ برای همین است که شاخه‌ای از کُردان در جنوب -در لار-، تبار خود را به ***گرگین*** - پهلوان ارمنی ***شاهنامه*** - می‌رسانند و جز این‌ها و جز این‌ها.(۴)

نیازی به سخن در این‌باره نداریم که چنین «زمینه‌ای رمانتیک»، نمی‌توانسته است زایندهٔ چنان فولکلور وابسته به حماسهٔ «ساسانیان» نباشد که در پرتو کوشش ***آ. هتوم-شیندر*** و ***ا.ب. سن*** و دیگر خاورشناسان در آثار گوناگون آن به اروپا رسیده است.(۵) ک. ریچ، به هنگام سفر در جنوب کُردستان، نه تنها به افسانه‌های کُردان سرگردان گوش می‌داد، بل به جستجوی آثار ادبیات کتبی هم برمی‌آمد.(۶) مجموعهٔ چنین آثاری که از سوی وی و دیگر انگلیسیان گردآوری شد، چنان بزرگ است که شرح آن، در چند صفحه، در «فهرست کتاب‌های فارسی موزهٔ بریتانیا» آمده است.(۷) ***ک. هیوآر***- خاورشناس فرانسوی -، نسخه‌های خطی چندی به زبان گورانی در گنجینه‌های ***ایاصوفیهٔ*** استانبول یافته است.(۸) آن چه را هم که ***ا. مان*** و خاورشناسان روس -***و. دیتل***، ***و.آ.ژوکوفسکی*** و به‌ویژه، ***و.ف.مینورسکی*** یافته‌اند، نیز اندک نبوده است. همهٔ این بازیافت‌ها، در گنجینه‌های گوناگون اروپا نگهداری می‌شوند، اما می‌نماید که بزرگترین بخش آثاری از این دست، بی‌آن که نشانی از آن مانده باشد، از میان رفته

۱- بنگرید: ***بهمن کریمی. جغرافیای مفصل تاریخی غرب ایران***. تهران، ۱۳۱۸ خورشیدی.

۲- ***معروف خزانه‌دار، شرحی کوتاه پیرامون ادبیات امروزی کُردی***. مسکو، ۱۹۶۷، ص ۱۵۶-۱۶۰.

3- E.B. Soane p. 377

۴- بنگرید: ***گ.ب. آکویف. برخی دورنماهای مسألهٔ پیدایش کُردان، در پرتو اطلاعاتی که از داستان‌های کهن ایرانی***، به ما رسیده است. «مجموعهٔ خاورشناسی»، ۲، ص ۳۴۵.

5- E.B. Soane. A Southern Kurdish Folksong in Kermanshahi. Dialect. - JRAS, pt 1. 1909, p. 35-31

۶- در این‌باره بنگرید: ***و.ف. مینورسکی. کُردان، یادداشت‌ها و خاطرات***. پترزبورگ، ۱۹۱۵.

7- Ch.Riev. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, V ll. London, 1881, p 728 - 734.

۸- بنگرید: G.Huart. Nonice d,un manuscript pehlevi musulman de La bibtiotheque de Sainte - sophie a Constantinopolel. JA, t. XIV. 1889, p. 238-270.

و یا این که هنوز، یافته نشده باشد. داستان رمانتیک **بیژن و منیجه** ـ «داستان کهن کُردی به زبان گورانی» ـ که ارمغان گرانبهایی است و چندی پیش از سوی م.**مکری** چاپ گردید، گواه این گفته است.[۱] موضوع‌های همان حماسهٔ ساسانی، از چکامهٔ **شیرین و فرهادِ** خانا قبادی ـ چکامه سرای سدهٔ هفدهم میلادی ـ، گرفته[۲] تا چکامه‌های امروز، شالودهٔ بسیاری از آثار شعری گورانی را پدید آورده است.[۳]

در ادبیات کُردشناسی، این پندار گسترش دارد که چکامه‌های کُرمانجی، کهن‌ترین چکامه‌ها در تاریخ ادبیات کُرد هستند. در این که این چکامه‌ها خود ویژه هستند و «هستهٔ اساسی ادبیات کلاسیک کُرد را پدید آورده‌اند»[۴]، هیچ‌گونه شبهه‌ای نیست، اما اگر سخن بر سر آثاری است که بر آنها آگاهی داریم، باید گفت که آثار **ملایی جذری** که به کرمانجی نوشته شده، از سدهٔ دوازدهم میلادی است، هنگامی که کهن‌ترین آثار به زبان کُردان جنوبی که بر آنها آگاهی داریم، تاریخی کهن‌تر دارند. دربارهٔ «هشت سطر از سدهٔ هفتم میلادی» که این نگارنده منتشر کرده است[۵]، باید یادآور شوم که چنان که چکامه‌سرا و زبان و ادبیات‌شناس نامدار ایران ـ **ملک‌الشعرا محمدتقی بهار** ـ مشخص ساخته است، درکل، از کهن‌ترین آثار ادبی به زبان‌های ایرانی است که تاریخ بر آن آگاهی دارد.[۶]

این واقعیت‌ها، گواهی است بر کهن بودن پدیدآیی سنت‌های ادبی، در بخش مورد بررسی و این سنت‌ها بودند که زمینه را برای برخاستن **باباطاهر عریان** ـ یکی از نمایندگان سترگ چکامه‌سرائی ایران ـ فراهم آوردند.[۷] تا گذشته‌ای نه چندان دور، وی را چکامه‌سرای پارسی زبان بر می‌شمردند، اما اکنون با این پندار مخالفت‌هایی می‌شود و بنیاد این مخالفت‌ها، تنها این نیست که **باباطاهر** از منطقهٔ همدان برخاسته است؛ شاعر از آن مردمی است که وی را از خود می‌دانند: **رستم خان دنبلی**، در سدهٔ نوزدهم میلادی، با بالندگی نوشته بود که باباطاهر، چکامه‌سرایی کُرد است[۸]، نام او، در سرآغاز **تاریخ ادبیات کُردی**، اثر

۱ـ دکتر **محمد مکری**. **بیژن و منیجه**. پاریس، ۱۹۶۰.
۲ـ **دنگی گیتی تازه**: ش ۱. ۱۹۴۵، ص ۴۵ـ۶۰.
۳ـم. **خزانه‌دار**، ص ۱۵۶ـ۱۶۰.
۴ـ **همان‌جا**، ص ۲۳.
۵ـگ.ب. **آکوپف**. **هشت سطر از سدهٔ هفتم میلادی**. ـ «ریا ـ تازه»، س ۵۸، بیست ژوئن ۱۹۶۷.
۶ـگ.ب. **آکوپف**. **باری دیگر دربارهٔ نوشتهٔ روی پوست که در سلیمانیه یافت شده است**. ـ «اخبار علوم اجتماعی»، ش ۸، سال ۱۹۶۸.
۷ـ بنگرید: E.G. Browne. A Literatury History of persia. V. I, p. 83.
۸ـ گنجینهٔ نسخه‌های خطی فارسی، ماتانداران، ش ۶۲۲ و ورق ۵۵.

علاءالدین سجادی جای دارد.[۱] سبب این نیز، روشن است: **ک. هیوآر**-پژوهشگر آثار **باباطاهر** -با یادآوری تفاوت زبان آثار وی با زبان فارسی، نزدیکی آن را به گویش‌های جنوب باختری ایران و از جمله، به گورانی دریافته است.[۲]*

به‌ویژه، باید این نکته را یادآور شویم که **باباطاهر** عریان، یکی از قدیسان علی‌اللهیان[۳] و بنیادگذار آن جریان عرفانی در شعر برشمرده می‌شود که ویژگی چکامه‌های مذهبی علی‌اللهیان است. این، از آن رو بیشتر درخور نگرش است که چنان که پژوهشگران یادآور شده‌اند، کهن‌ترین نمونه‌های ادبیات گورانی، به شکل چکامه‌های علی‌اللهی تا روزگار ما رسیده است.[۴] **و.آ. ژوکوفسکی**[۵] و به‌ویژه، **و.ف.مینورسکی** نمونه‌های بسیار عالی این ادبیات را در سدهٔ نوزدهم میلادی، گردآوری و چاپ کرده بودند. از جملهٔ بر **و.ف.مینورسکی** میسر گردید که کتاب مقدس علی‌اللهیان -**سرانجام**- را به دست آورده و به زبان روسی، همراه با دیگر آثار شعری علی‌اللهی چاپ کند.[۶] یکی از ویژگی‌های این ادبیات، آن است که اگر بخش منثور **سرانجام** به فارسی است، چکامه‌هایی که در آن جای داده‌اند، به گورانی است. بخش بزرگ پدید آورندگان این چکامه‌های گورانی گمنام مانده‌اند، اما برنام بسیاری از پدیدآورندگان نیایش‌های ویژه -مناجات- آگاهی داریم؛ یکی از نخستین چکامه سرایانی که به سرایندگی آغاز کرد، شاعر سدهٔ چهاردهم میلادی -**پریشان**- است.[۷] **م. مکری**[۸] -دانشمند ایرانی -که آشنایی خود را با آثار بسیاری از چکامه‌سرایان علی‌اللهی[۹] و در کل، با

۱-علاءالدین سجادی **میژوی ئه دبی کوردی**... بغداد ۱۹۵۲، ۱۴۹.

۲-بنگرید: The Enciclopedis of Islam. V. IV. London, 1920, p. 611.

* -مترجم همهٔ اشعار باباطاهر را برای چند کُرد عراقی و ترکیه که فارسی نمی‌دانستند خواند و هیچ‌کدام چیزی از آن نفهمیدند، اما مردم فارسی زبان تاجیکستان (آن را به خوبی می‌فهمند و گویشی از غرم در نزدیکی مرز چین می‌دانند و این باز تأکیدی است بر این که در آغاز ادبیات دری، **تفاوت کُردی از فارسی به همین اندازه بوده است**-س.ا.).

3- V. Ivanow, p. 20

۴-**همان‌جا**، ص ۲۹.

۵-و.آ. ژوکوفسکی. **فرقهٔ «اهل حق» در ایران**. -منطقهٔ نظامی ماوراء قفقاز، ج ۳، ۱۸۸۸.

۶-**آثاری دربارهٔ خاورشناسی که در انستیتوی زبان‌های خاوری لازارف، قرار گرفته می‌شود** ش ۳۲، ب ۱، ۱۹۱۱.

۷-نمونهٔ آثار او را بنگرید: **کُردستان**، (تهران) ش ۵۱، سال ۱۹۶۰.

8- M.Mokri. Kurdish songs. Tehran, 1951

۹-بنگرید: M. Mokri. Les songes et leur interpretation chez Ahl-e-Haqq du Kurdistan parsim 1969 Iranien.

چکامه‌سرایان گورانی و از جمله با سیّد **یعقوب ماهیدشتی**[(۱)] و **شیخ امیر** وامدار او هستیم، کار بزرگی در بررسی ادبیات علی‌اللهی انجام می‌دهد؛ ناگفته نماند که وی، در کنفرانس خاورشناسان در مسکو، دربارهٔ آثار این چکامه‌سرای بی‌همتا سخنرانی کرده بود.[(۲)]

به رغم محتوای مذهبی بخش اساسی چکامه‌های علی‌اللهی، این چکامه، با آثاری که در تاریخ ادبیات ایران بر آن آگاهی داریم و هدفش «وحدت باخدا» در تجریدهای **مبهم عرفانی** و «کنایات و استعارات» است، سخت تفاوت دارد. از این رو، **م. خزانه‌دار** محق است که می‌نویسد اشعار مذهبی گورانی برای مردم است و از این رو، از نگاه شکل، ساده و به فولکور نزدیک است.[(۳)] دربارهٔ نزدیکی این اشعار به مردم، حتی می‌توان با این یادآوری **و.آژوکوفسکی** داوری کرد که نوشته است، مردمی بی‌سواد هم، هر چند به شکل نظربند، کاغذهایی با متن این ویا آن شعر مورد پسند خود «همواره، به همراه دارند».[(۴)]

همهٔ این‌ها به دریافتن یک ویژگی چکامه‌های مذهبی گورانی می‌انجامد و این ویژگی، همانا این واقعیت است که اغلب، نامیسر است روشن سازیم که چکامهٔ «مذهبی» در کجا به پایان می‌رسد و چکامهٔ «این‌جهانی» در کجا آغاز می‌گردد. این نکته، شگفتی برانگیز نیست، زیرا اگر به آثار همان **قبادی** پیش یاد شده نگاه کنیم، درخواهیم یافت که وی نه این که با مناجات، بل با غزلسرایی[(۵)] و چکامهٔ رمانتیک **شیرین و فرهاد**، به تاریخ ادبیات گورانی در آمده است. می‌توان گفت که همین گرایش، در آثار همهٔ چکامه‌سرایان «مذهبی» دیده می‌شود.

به‌ویژه در سدهٔ شانزدهم میلادی، ادبیات گورانی، در درگاه فرمانروایان شاهزاده‌نشین اردلان، به رشدی خروشان دست یافته بود.[(۶)] اینان که مستقلانه، بر پهنهٔ زیر فرمان خود که هرازگاهی از همدان تا بغداد و موصل گسترده می‌شد حکومت می‌کردند، با تقلید از دربار

۱ـ *قطعه به زبان کُردی، از سیّد یعقوب ماهیدشتی*. بمبی ۱۳۲۹.

2- M. Mokri. Cinquante, deux versels da Cheikh Amir en dialecter gurani. - "Journal Asiatique" Aunee, 1952

۳ـ *م.خزانه‌دار*، ص ۳۴.

۴ـ *و.آ ژوکوفسکی. ـ منطقهٔ نظامی ماوراء قفقاز* ج ۲، سال ۱۸۸۸، ص ۱۴.

۵ـ چنان چه: **گلاویژ**، ش ۸ سال ۱۹۴۵، ص ۱۴.

۶ـ دربارهٔ تاریخ این شاهزاده‌نشین، بنگرید: محمد مردوخ، *کُردها و کُردستان*؛ *کوهستان*، ش ۱ ـ ۳۷، سال‌های ۱۳۲۳ ـ ۱۳۲۴.

شاه، شمار بزرگی چکامه سرانگاه می‌داشتند.(۱) نمونه‌های آثار اینان و نیز آثار دیگر چکامه‌سرایان گورانی که در اساس، در روح چکامه‌های کلاسیک غنایی سروده شده، به گونه‌ای گسترده، در *تاریخ ادبیات کُرد* آمده است. ***بصرانی*** ـ چکامه سرای سدهٔ هفدهم ـ، جمازی که در سدهٔ هجدهم به چکامه‌سرایی آغاز کرده است و مولانا ـ چکامه سرای سدهٔ نوزدهم ـ استادانی زبردست در غزلسرایی بوده‌اند.(۲) گونه‌ای ترانه‌های غنایی که کُردان آن را به نام «گورانی» می‌شناسند، یکی از درخور نگرش‌ترین آثار چکامه سرایی است.(۳) ریچ، سبب شده است که «گورانی» را، هم از نگاه محتوا و هم، از نگاه هم‌نوایی موسیقی و اجرا و هم، از نگاه محبوبیتش در میان مردم(۴)، با ترانه‌های گوندولیرهای ایتالیایی برابر بدانند.(۵) اما، این هم‌سنجی «رمانتیک» را باید دقیق‌تر کنیم که «گورانی»، شکلی از آثار شفاهی خلقی برشمرده می‌شود و این که بسیاری از این ترانه‌ها بر همین گونه‌اند و اما، اگر سطح استادی هنری و شاعرانه آن را به دیده داشته باشیم(۶)، تردیدی نخواهد ماند که «گورانی» که در میان مردم زاده شده، در معرض کار حرفه‌یی قرار گرفته و دوباره به مردم بازگشته است؛ بدیهی است که بخشی از آن نیز از خامهٔ چکامه‌سرایان تراوش کرده و به گنجینهٔ «ساخته‌های مردم» در آمده است.

می‌نماید، که به مسألهٔ ادبیات تا اندازه‌ای توجه کردیم و ناگفته نماند که به خودِ این مسأله کاری نداریم و آن، در زمینه تکامل مردم‌شناسی مردمی که آن را پدید آورده‌اند برای ما ضروری است. کسانی را که می‌خواهند به این مسأله، بیشتر بنگرند، به ادبیات وابسته به آن حوالت می‌دهیم(۷) و یادآور می‌شویم که به رغم همهٔ این نکته‌های انکار ناپذیر و این نکتهٔ مورد پذیرش مؤلفان کُرد که ادبیات کُرد بر بنیاد سه گویش ـ کُرمانجی، سورانی و گورانی ـ تکامل یافته است، ***ک.ک. کوردویف*** در تکاپوی اثبات آن است که رشد این ادبیات «در دو

۱ـ بنگرید: E.B.Soane. To Mesopotamia and Kurdistan in discauise. p. 376 - 379.

۲ـ دربارهٔ آثار اینان، بنگرید: ***تاریخ مختصر ادبیات معاصر کُرد***، ص ۲۸ـ۳۶.

۳ـم. مکری، ***گورانی یا ترانه‌های کُردی***، تهران، ۱۳۲۹.

4- CL. Rich. I. p. 138-140

۵ـ بنگرید: ***گ. ب. آکوپف. ـ «کودهٔ خاورشناسی»***، II، ص ۳۴۵.

۶ـ بنگرید: ***و. نیکیتین. دربارهٔ کُردان و سرزمینشان***. اورمیه، ۱۹۱۶.

۷ـ چنان چه، ***ع سجادی. میژروی ئه دبی کوردی***، ج ۱، بغداد، ۱۹۵۲.

گویش ـ شمال باختری و جنوب خاوری» بوده است[1]؛ مراد از **جنوب خاوری**، همانا سورانی است. از نگاه ذهنی هدف از این تز، اثبات یکپارچگی ادبیات کرد است، اما از نگاه عینی، آب به آسیاب کسانی می‌ریزد که می‌کوشند کُردان را از سیل کهن خروشان فرهنگ آنان، یعنی از ادبیات گورانی محروم سازند.

بدینسان، فرهنگی کهن و غنی به زبان گورانی و در نتیجه، تثبیت این زبان در ادبیات، پیش روی ماست. برای همین هم شگفت‌آور نیست که اغلب به گورانی، نه این که **گویش**، ***بل «زبان گورانی»***[2] می‌گویند. این بدان معنی است که «لهجه»های برخی گروه‌های مردم جنوب کُردستان، دیری است که در یک زبان به یکدیگر پیوسته و در این میان، برخی ویژگی‌های محلی خود را هم نگه داشته‌اند. از این دیدگاه، گورانی نه این که چون زبان یک بخش محلی، بل چونان زبان همهٔ باشندگان آن ارزیابی می‌گردد.[3]

نیازی به اثبات ندارد که یکپارچگی زبانی جنوب کُردستان، پی‌آمد یکپارچگی قومی آن سامان بوده است.[4] وابسته به این نکته، مسألهٔ گورانی شدن گروه‌های این دیار قامت راست می‌کند و این مسأله، از آن رو نیز بیشتر شایان نگرش است که نه تنها بررسی نگردیده، بل همچنین، تاکنون در علم مطرح نشده است. این روند، در تاریخ کُردان ایرانی، به‌خوبی به چشم می‌خورد.

چنانی که دیده آمد، ***شرف‌خان بدلیسی*** این کُردان را هم از کُرمانجی‌ها و هم، از گوران‌ها جدا نمایانیده است. وی، با یادآوری این که همهٔ کُردان ایران به سه گروه ـ سیاه منصور، چگَنی و زنگنه ـ تقسیم می‌شوند، ادامه داده است که نام دیگر قبیله‌های کُرد ایران که در ملازمت امیران و سلاطین هستند، چنین است: ***لک***، ***زند***، ***روزبهان***، ***متیلیج***، ***حصری***، ***شهرزوری***، ***مازیار***، ***گیلانی***، ***امین‌لو***، ***مملوی***، ***گیج***، ***گورانی***، ***زکتی***، ***کلاجیر***، ***پازوکی***، ***بابی***، ***چمیشکزک***، ***عربگیر لو***[5] و جز این‌ها... بیست و چهار عشیرهٔ دیگر کُردان در قراباغ اران[6] می‌زیند و به نامی کلی

۱ـ ک.ک. کردویف. **دستور سنجشی زبان کُردی**، مسکو، ۱۹۶۵، ص ۷، نیز، از همین مؤلف: **زبان کُردی**، مسکو، ۱۹۶۱، ص ۸

۲ـ دکتر. م. مکری. **بیژن و منیجه**، داستان کهن کُردی به زبان گورانی. پاریس، ۱۹۶۵.

۳ـ بنگرید: و.ف. مینورسکی. ***کُردان***. یادداشت‌ها و خاطرات. ص ۱۸.

۴ـ بنگرید: گ. ب. آکوپف. ***تاریخ مردم کُرد*** (طرح). مسکو ـ ایروان، ۱۹۶۵.

۵ـ چمشیکزک و عربگیر نام بخش‌هایی کُردنشین است. که امروز در قلمرو ترکیه هستند. ـ س.ا.

۶ـ در این جا مؤلف نام درست آذربایجان روس را که در اساس اران است بدرستی آورده است ـ س.ا.

ایگیرمی دُرت (به زبان‌های ترکی، یعنی بیست و چهار ـس.ا.) شهرت دارند.[۱]

در این بخش از ترجمهٔ **شرف‌نامه** که ما آن را اقتباس کرده‌ایم، خطاهایی راه یافته که از جمله، خطاهایی است که تحریفات چاپی نخستین نشر آن[۲] و نیز از این خطای ترجمهٔ فرانسهٔ آن سرچشمه گرفته که در آن گفته شده است کُردان ایگیرمی درت «در قراباغ اران می‌زیند». در **شرف‌نامه** چاپ قاهره، «قراباغ ایران» آمده است. در جملهٔ خطاهای گوناگون، به‌ویژه باید دربارهٔ خطای وابسته به پیدایش کُردان ایران از «قبیلهٔ گوران» و جای دادن گوران‌ها در جملهٔ کُردان ایران یاد کنیم، زیرا در **شرف نامه**، نه این که ***گوران***، بل ***کُرانی*** آمده است[۳] و این نام را بسیاری از مؤلفان، از **هورنله**[۴] گرفته تا **هولیرد** و دیگر پژوهشگران اروپایی «کُردان» یاد کرده‌اند.[۵] کوتاه بگوییم، سخن بر سر آن است که در «کُردان ایران»، گروهی به‌جز گوران‌ها را می‌بینیم. اما، این نکته درخور نگرش، است که می‌توان گفت، همهٔ این کُردان، امروز به گورانی سخن می‌گویند و به گروه کُردان جنوبی، یعنی گوران‌ها تعلق دارند. چنان که اگر از روی تاریخ **کریم‌خان زند**[۶] به زندیان بنگریم، می‌نماید اینان با زنگنه، از یک ریشه هستند. کنسول ـ*آ.آرلف*ـ با یادآوری این که «کریم خان زند، خودش زنگنه بود»، این روایت را می‌آورد که «زنگنه»، از «زنگین» به معنی «نیرومند» و یا «غنی»، سرچشمه گرفته و خود زنگنه‌ها چنین می‌شمارند که اصل و نصب آنان به تازیان ***بنی‌اسد*** حجاز می‌رسد.[۷] این شجره، از آن جا شایستهٔ نگرش است که علی‌اللهیان نیز، پیدایش خود را به تازیان ***بنی‌اسد*** می‌رسانند.[۸] در این نکته اشاره‌ای به اشتراک پیدایش کُردان زنگنه و گوران‌ها می‌بینیم، افزوده این که، بخش باقیماندهٔ، آنان در فارس، تا همین چندی پیش، همچنان خود را «کورونی» که می‌نماید شکل تحریف شدهٔ «گورانی» باشد می‌نامیدند.[۹]

نتیجه گیری دربارهٔ تعلق گورانی زنگنه[۱۰]، فراگیرندهٔ همهٔ شاخه‌های آنهاست. چنان چه،

۱ـ*شرف‌نامه*، ۱، مسکو ۱۹۶۷، ص ۳۶۹ـ۳۷۰.

2- V. Veliaminof - Zernof. Scheref - nameh. t.l, S-pb. 1860, p. 323

۳ـ*شرف نامه*، چاپ قاهره، ص ۴۲۳ـ۴۲۴.

4- Hornle. - Magazin. 1837, S. 5

5- H. Layard. p. 259; Iranische Dialekte. Aufzeichnungen über kurdische Dialekte. Berlin. 1939

۶ـ چنان چه، در این‌باره بنگرید: *کریم‌خان زند*. تهران، ۱۳۳۳.

۷ـآ.آرلف. ـ*مطالبی*...، ۲، ص ۱۴۱.

۸ـ اقتباس از متن فارسی. ـ V. Ivanow, p. 186.

۹ـ بنگرید: Cl. Rich. I, p. 271.

۱۰ـ بنگرید: V. Ivanow, p. 291.

آ.آرلف یادآور می‌شود که زنگنه‌های ترکیه و دقیق‌تر بگوئیم، زنگنه‌های امروزی ایران، به پنج گروه تقسیم می‌شوند: زنگوندهایی که در بخش کیفری می‌زیندو کُردان طالبانی و سیاه منصور که باشندگان ولایت کرکوک هستند، چگنی که در کنار آنان و نیز در لرستان، می‌زیند کی‌توان‌ها که در بخش ساری تپه زندگی می‌کنند. سپس، گواهي می‌شود کـه تـودهٔ اساسی زنگنه در ایران و بخشی از آنها در سوریه هستند و به زبان کشوری که در آن جـا مـی‌زیند، سخن می‌گویند. **و.ف. مینورسکی**، به هنگام تفسیر این برنهاده، ضروری دیده آن را دقیق‌تر سازد و بگوید که می‌نماید باید آن را در زمینهٔ دوزبانی بـودن آنـان دریـافت، زیـرا «زنگـنه، بی‌چون و چرا، قبیله‌ای کُرد است».[1] یادآور می‌شویم که تـودهٔ اسـاسی ایـن کُـردان، پـیرو مذهب علی‌اللهی هستند.

اما، سخن تنها بر سر زنگنه و زندهای خویشاوند آنان و حتی، دربارهٔ چنین شـاخه‌های آنان چون طالبانی، چگنی، سیاه منصور و دیگر گروه‌هایی نیست که در پهنه‌ای گسـترده، از کرکوک گرفته تا کرمانشاهان و لرستان می‌زیند.[2] همراه با آنـان، دیگـر بـخش‌های کُـردان ایرانی هم، گورانی هستند. چنان که، اگر به فهرست یاد شدهٔ آنان توجه کنیم، درخواهیم یافت که کُردان بابی، همان گوران‌های بابایانی امروز هستند[3] و این که در ماهیدشت، باید کُردانی را دید که در یکی از کانون‌های گورانی ماهیدشت می‌زیند. دربارهٔ گیلانی‌ها نیز باید همین را گفت: امروز، با این نام، یکی از گروه‌های کلهر را می‌شناسیم؛ در میان آنان *ممایی‌ها* و یا چنان که *رولینسون* یکی از گروه‌های راونـدها را مـی‌نامد[4]، مـمایی‌ها را مـی‌بینیم کـه از اعـقاب *تنلویی*‌های یاد شده در **شرف نامه** هستند. این، فراگیرنده گزها نیز هست که *ادموندز*، در آنها، اعقاب کُرد گج راکه از روی همین سرچشمه بر آنها آگاهی داریم **می‌بیند**.[5] این را هم بگوییم که روزبهان که **شرف خان** از آنها یادکرده است، امروز به نام *روژبایان*، یکی از گروه‌های بزرگ گوران‌ها هستند.[6]

تاریخ روژبایان‌ها همسان بسیاری از دیگر گروه‌های کُردان ایرانی، از این نگاه درخـور

۱ـ *مطالبی پیرامون بررسی‌های خاوری*، ۲، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۲.

2- A. Dupre. Voyage en Perse..., V. II, 1819, p. 467

۳ـ بنگرید: **همان‌جا** ص ۱۸۴.

4- H. Rawlinson. - IRGS, v X, 1841, p. 25

5- C.I. Edmonds. Kurds, Turks and Arabs, London, 1957, p. 279

۶ـ بنگرید: **وهبی نسخهٔ خطی**. ص ۲۳.

نگرش است که **ریچ**[۱] و **ریتر**، در سدهٔ نوزدهم میلادی، بخش موصل را که باشندگانش کُرمانجی هستند[۲] چون جای زیست اینان یادآور شده‌اند. در این جا، این بدان معنی است که سخن دربارهٔ گذار عنصر کرمانجی به جنوب کُردستان و گورانی شدن آن است. در نمونهٔ کُردان اردلانی که **شرف‌خان بدلیسی** دربارهٔ آنها می‌نویسد که اینان «از تبار فرمانروایان **دیاربکر** و نبیرگان **احمدبن مروان**» بوده‌اند و این که اینان، پس از آمدن به جنوب، خویشتن را «در میان قبیلهٔ گوران» یافتند.[۳] اردلانی‌ها، با آغاز اعتلای خویش، بر شهرزور و اردلان چیره شدند، اما هم‌هنگام با آن، از آن جا که در میان گوران‌ها بودند، آن چنان گورانی شدند که یکی از مهمترین مرحله‌ها در تاریخ ادبیات گورانی با نام آنها وابستگی دارد.

برای نمایانیدن روند گورانی شدن کرمانجی‌هایی که به جنوب کُردستان درافتادند، در تاریخ کُردان چمیشکزک که روزگاری در بخش ارزروم می‌زیستند درنگی می‌کنیم. به روایت‌هایی که **شرف‌خان بدلیسی** دربارهٔ پیدایش اینان از تازیان و در موردی دیگر دربارهٔ پیدایششان از ترکان آورده است کاری نداریم و به گواهی وی در این بار بسنده می‌کنیم که در سال ۱۱۶۰ میلادی، بنیادگذار این دودمان به اسارت گرجیان درآمد. اما، از آن جا که خواهر وی، همسر شهریار ارمن بود، (شهریار ارمن؟) هدایا و تحفی به گرجستان فرستاد و وی را از بند و زنجیر وارهانید. سپس، شرف خان بدلیسی می‌نویسد که اینان، در سرتاسر کُردستان از نگاه قدرت عشیرت و قبیله‌هایشان آوازه دارند... قلمرو ولایت اینان در کُردستان، آنچنان گسترده است که بزرگان و عوام‌الناس و به‌ویژه، خاقان‌های پرعظمت در فرامین و احکام، سرزمین آنان را کُردستان می‌نامند[۴] چنان که می‌بینیم، در برابر ما یکی بزرگترین واحدهای فئودالی کُرد جای دارد که تاریخش بدان انجامید که واپسین فرمانروای آن جا، شانزده پسر از خود به جای گذاشت و آنان به جان یکدیگر افتادند و چمیشکزک فروپاشید و اثری هم از آن در میان کُردان کرمانجی نماند. اما، در عوض، نام چمیشکزک را در میان کُردان ایرانی می‌بینیم. برای باور براین که این یک همخوانی تصادفی نیست، این یادآوری **شرف‌خان بدلیسی** را هم به یاد بیاوریم که نوشته است عشیرت آنان را **مَلِکشی** می‌نامیدند و این نام یکی از ایلات لرستان است.[۵] از این اطلاعات، نمی‌توان نتیجه گرفت که بخشی از ایلات چمیشکزک که

1- CL. Rich. Narrative. V. II, p. 83-84 2- K. Ritter, IX, S. 739

۳ـ *شرف نامه*، ا، مسکو، ۱۰۶۷، ۲۲ـ۲۲۱، ۳۶۹. ۴ـ *همان‌جا*، ۲۳۰ـ۲۳۱.

۵ـ بنگرید: O. Mann. Die Mundarten der Lur - Stamme. Berlin, 1910, S. XXLL - XXIV.

روزگاری از ایلات پرقدرت کرمانج بودند، پس از درغلتیدن به بحران، کوشیدند تا با کوچیدن به جنوب کُردستان، رهایی یابند؛ و این که چون مَلِکشی‌ها هیچ ویژگی کرمانجی را نگه نداشته‌اند، باید سببش این باشد که پس از افتادن به محیط تازه، سرانجام، در این محیط حل شده‌اند؛ و این که از چمیشکزک‌ها، به جز گروه‌های نه چندان بزرگ مَلِکشی، هیچ اثری برجای نمانده است.

در این مورد، تاریخ باجَلان‌ها نیز که **ک.ریچ** و **ا.ای. چیریکف** شرح آنها را آورده‌اند[۱]، نمونهٔ درخور نگرش دیگری است. از این شرح، روشن می‌گردد که باجَلان‌ها، روزگاری در بخش موصل می‌زیستند و کرمانجی بودند.[۲] **و.ف. مینورسکی** می‌نویسد که باجَلان‌ها، این «کُردهای اصیل، در آغاز سدهٔ هجدهم میلادی به **درنم** و در **تنگ** آمدند و در دشت ذهاب نشستند و در آن جا، با مردم گوران که به یک شیوهٔ ویژهٔ فارسی سخن می‌گویند آمیخته شدند».[۳] در این جا، آنان شیعی شدند[۴] و به گورانی شدن آغاز کردند؛ زبان آنها که از کرمانجی جدا گردیده بود، در گویش جداگانهٔ «باجَلانی» شکل یافت[۵]، که **د.ن. مکنزی**، که آن را مورد بررسی قرار داده، آن را چون واحدی که با کرمانجی جنوبی تفاوت دارد، نمایان ساخته است؛ هم‌هنگام، دیده آمد که **ا. مان**، این گویش را در یک رده با ***اورَمی*** و ***کندوله‌ای***، بر زمینه‌ای گورانی جای می‌دهد. این بدان معنی است که کرمانجی ـ باجَلانی، پس از درآمدن به پرگاه گوران‌ها به گورانی شدن آغاز کردند و در این‌باره جای سخنی هم نیست که بخشی از آنان که به پشتکوه افتاده بودند به محیط **فیلی**‌ها درآمدند[۶]، به لر شدن آغاز کردند[۷] و چنان که یادآوری شده است، نام ***باجَلان‌وند*** به خود گرفتند.[۸]

از این جستارها روشن می‌گردد که اگر بخشی از باشندگان جنوب کُردستان، گورانی

۱ـ *ا.ای. چیریکف. دفتر سفر کمیسر روسی میانجی در تحدید حدود ایران ـ ترکیه*، سال‌های ۱۸۴۸ـ۱۸۵۲. ـ KRGO کتاب نهم، ۱۸۷۵.

۲ـ بنگرید: K. Ritter, IX, S. 739.

۳ـ و.ف. مینورسکی. ـ *جستارهایی*، ص ۱۷۹.

۴ـ *همان‌جا*، ص ۱۸۰.

5- D. N. Mackenzie.Baidlani. - BSOS, v XVII, 1956.

Rawlinson. - JRGS. v. IX, pt1, 1839, p. 107.

CL. Bode. Travels ... v. II, p. 288.

۶ـ بنگرید: Rawlinson. - JRGS. V. IX, pt1, 1839, p. 107.

۷ـ بنگرید: CL. Bode. Travels... V. II, p. 288.

۸ـ *همان‌جا*، ص ۷۷.

نبوده‌اند، با گذشت روزگار، در معرض گورانی شدن قرار گرفتند؛ و کُردان کرمانجی هم که به این جا رخنه کرده بودند، با گورانی شدن روبرو گشتند. ویژگی درخور نگرش این گورانی شدن، آن بود که این روند، تنها فراگیرندهٔ باشندگان کُرد نبود، چنان چه، اگر به سنجابی‌ها بنگریم، در میان آنان لرهای *ارکوازی* و *وتکاوند* را خواهیم دید.[1] افزوده بر این، در نمونهٔ لرهای *قراُلوسن*، امکان داریم این تصویر را در برابر دیده بیاوریم که چه گونه، لرها در زیر تأثیر گوران‌ها، رفته رفته به گورانی شدن آغاز کرده‌اند؛ اکنون آنها را «قبیله‌ای کُرد» می‌نامند.[2] این روند، دیدگاه *ا.ب.سن* را در این‌باره که گویا، گوران‌ها همان لرها هستند رد می‌کند و تاریخ شکل یابی آن گروه از مردمی را که «کُردان لر» نامیده می‌شوند[3] می‌نمایاند. همین روند، بر سبب‌های بودن گروه‌های «ایلات کرد» در پشتکوه لرستان روشنی می‌اندازد. بدیهی است که بخشی از اینان کُرد هستند، اما اینان، در اساس، همانا لرهایی هستند که کُرد شده‌اند. در نمونهٔ لک‌ها، یعنی آن گروه از مردمی که تا همین چندی پیش، لر بوده‌اند، روند کُرد شدن را تماشا می‌کنیم.[4]

می‌دانیم که لک‌ها، در منطقهٔ «بی‌ طرف» میان لرستان و کُردستان می‌زیند. سن، به هنگام سخن دربارهٔ اینان، گواهی می‌دهد که در نوار مرزی کُردستان با لرستان، چند قبیله می‌زیند که «نه در جملهٔ لران هستند و نه در جملهٔ کُردان».[5] *ب.کریمی* می‌نویسد، در این نوار، نه این که کُردان یا لران، بل «آمیخته‌ای از کُردان و لران»[6] زندگی می‌کنند. *لک‌ها*، یکی از اجزاء ترکیبی این «آمیختگی» بودند که *و.دیتل*، آنان را همراه با لرها و بختیاری‌ها، در جملهٔ کُردان برشمرده بودند.[7] پس، سخن بر سر این نیست که لک‌ها، کرد بوده‌اند یا لر، بل در این‌باره است که روشن سازیم رشد قومی آن در کدام سوست.

سرچشمه‌های سدهٔ نوزدهم میلادی، به این پرسمان پاسخ می‌دهند. چنان چه، *ی.ای چیریکف* یادآور شده بود که «لرها و لک‌ها، به گویش‌هایی گوناگون سخن می‌گویند».[8] از این جا، دیده می‌شود که رشد قومی لک‌ها، در سوی نزدیکی با لران نبوده است. پس از گذشت

۱ـ بنگرید: *جستارهای*.

۲ـ *خلاصه تاریخ الکرد وکُردستان*، ۱، ص ۹۳.

۳ـ حسین *حُزنی موکریانی*، ص ۵۲.

۴ـ بنگرید: و.ف. مینورسکی، *جستارهایی...*، ص ۳۱۷.

5- E.B.Soane, p.381.

۶ـ ب.کریمی. *راه‌های باستانی...*، ص ۳۱۷.

۷ـ بنگرید: و. دیتل ـ *کتابخانه برای قرائت*، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۲۷.

۸ـ بنگرید: و. دیتل ـ *کتابخانه برای قرائت*، ج ۹۵، ب ۲، ژوئن ۱۸۴۹، ص ۱۲۷.

نیم‌سده، **فریچ** ـ خاورشناس آلمانی ـ «کلهرها ـ لرها» را یکی کَرد[۱] و اندکی پیش از وی، **ژ.دو مورگان** گواهی داده بود که کُردان کلهر، به لکی سخن می‌گویند.[۲] در پـژوهش عـلمی، بـر اساس داده‌هایی از این دست، این باور پدید آمد که کلهرها، نه این که کرد، بـل شـاخه‌ای از لران‌اند[۳]، زیرا گوران‌ها و دیگر گروه‌های باشندگان جنوب کُـردستان، بـه گـواهـی **روسـو**، دارای «نام عمومی لک» هستند[۴] و لک‌ها را چون یکی از گروه‌های لران می‌شناسند.[۵] اما، این که لک‌ها که در لرستان می‌زیند، چنان که **ج.م.کنیر** توجه کرده[۶]، به راسـتی لـر هسـتند، نکته‌ای است دیگر. این که کُـردان زنگـنه[۷] و بـاجَلان‌ها، و از جـمله آنـهایی کـه نـام لری «باجَلان‌وند» دارند، در لرستان می‌زیند و این نمایانگر لر شدن آنهاست، به هیچ روی گویای لر بودن زنگنه و باجَلانی‌ها نیست. دربارهٔ لک‌ها باید گفت که **پ. لرخ**، روزگاری پیش، یادآور شده بود که «تیره‌های بسیاری از کُردان، خویشتن را لک می‌نامند و به زبانی سخن می‌گویند که با گویش لری تفاوت دارد».[۸] **و.ف. مینورسکی** با یادآوری این که گـویش‌های کُـردی و ایرانی، از جمله لری، با یکدیگر تفاوت دارند، افزوده است که «در محل تلاقی کُـردستان و لرستان، تیره‌های بسیار و گوناگونی هستند که به زبان فِیْلی سخن نمی‌گویند[۹] و زبانشان، همان گویش جنوب کُردستان است».[۱۰] **د.ن. مکنزی**، با آوردن این گویش، آن را با شکل‌های گورانی مقابله می‌کند و خویشاوندی نزدیک این‌ها را با یکدیگر یادآور می‌شود.[۱۱] پس، از این جا، شگفت آور نیست که **و.دیتل** با یکی دانستن گوران‌ها و لک‌ها، یادآور شده است که لک‌ها «رفته رفته، از این رهگـذر، زبـان پـیشین و آداب نـیاکـان خـود و هـمراه بـا آن، نـام

۱ـ دوقتور فریچ. ***کوردلر تاریخی و اجتماعی تدقیقات***، استانبول ۱۹۱۵، ص ۱۶.

۲ـ بنگرید: J.D. Morgan. Mission scertifique en poese. t. ll, paris, 1895. p. 94-95.

3- R.Ler - Porter. Traveis in Georgia, persia Armenia. V.ll, London, 1822, p. 195-197

4- I. EX. Rousseòau.Foungruben des Orients, t. lll, Wien, 1813, S. 88

۵ـ Miw، ۳، سال ۱۹۱۵، ص ۳۱۷. V. Minorsky. Lak (p. 10-11), Lar (p. 41-50). Tòe Enciclopad. of Islam, V. ll, London, 1936.

6- J.M. Kinneir. Mem. georg., t. l, p. 206

7- CL. Bode, ll, p. 77

۸ـ پ. لرخ. ***پژوهشهایی دربارهٔ کُردان ایرانی***... کتاب اول. ص ۳۹.

۹ـ چنان چه، دربارهٔ این گویش، بنگرید: ب.پ.بالا یان. ***برخی ویژگی‌های تکامل قومی لرهـای ایـران***. ـ «کشـورها و مردمان خاور نزدیک و میانه». IV، ایروان، ۱۹۶۹، ص ۱۰۴.

۱۰ـ و.ف.مینورسکی. ـ ***جستارهایی***...، ص ۳۱۷.

۱۱ـ د.ن.مکنزی، ***مردمان آسیا و آفریقا***. ش ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۱۶۳.

عشیره‌های خود را از دست می‌دهند».[۱] چنان که می‌بینیم، سخن بر سر کُرد شدن لک‌ها و همراه با آن، کُرد شدن همهٔ مردم خویشاوند آنان در کرمانشاه و بخش‌های همجوار آن در لرستان است که امروز، در جمله مردم کُرد و از جمله، از گوران‌ها به شمار می‌روند.

در ادبیات باختر زمین، به‌رَغمِ این نمودارهای گورانی شدن نه تنها کُردان ایرانی، بل حتی لران، دربارهٔ گوران‌ها، هر از گاهی چون دربارهٔ تیره‌ای رو به نابودی سخن می‌گویند. باور به «رو به نابودی بودن» اینان، چنان بزرگ بوده که *آ.آرلف* با یافتن چند ناقص‌العُضو، نتیجه‌گیری‌های دور و درازی دربارهٔ معیوب بودن و از میان رفتن جسمانی آنها کرده است.[۲] اما، بدیهی است، مطلب بر سر این نیست که گوران‌ها از میان رفته‌اند، زیرا در ترکیب مردم کُرد نه تنها «تیرهٔ» گوران هست، بل گروهی بزرگ از کُردان جنوب خاوری را به‌نام گورانی می‌شناسیم. مطلب بر سر این است از **کِر - پورتر** و **کنیر** گرفته[۳]، تا - می‌توان گفت که - همهٔ مؤلفان باختری و در پی آنان، همهٔ مؤلفان ایرانی، به هنگام سخن دربارهٔ «از میان رفتن آنان»، روند لر شدن و پارسی زبان شدن مردم جنوب خاوری کُردستان را در کل، به دیده دارند.[۴] به هنگام رد این دیدگاه‌ها نمی‌توانیم به گرایش ناهمسو - تلاش برخی از مؤلفان کُرد برای اثبات این که لرها و بختیاری‌ها هم کُرد هستند - توجه نکنیم.[۵] درست است که **شرف خان بدلیسی** لرها را در جملهٔ کُردان آورده است، اما راستش این است که لر، لر است نه کُرد و تأثیر پارسی، در تفاوت میان آنان با کُردان نقشی اندک نداشته است. افزوده بر این، نه تنها لران، بل برخی از گروه‌های باشندگان کُرد هم دچار تأثیر پارسی شده‌اند. تصادفی نیست که واقع‌بین‌ترین مؤلفان کرد، به نوشته **وهبی**، به ناچار به تأثیر بزرگ زبان و فرهنگ فارسی بر این کُردان[۶] و کشش آنان نه به سوی کُردان، بل به سوی مردم ایران مرکزی، چون پی‌آمد این تأثیر زبان و فرهنگ اعتراف می‌کنند. دیرگاهی است که این گرایش، در بخش‌های خاوری کرمانشاهان که با «شرایط طبیعی‌اش» به روی تأثیر پارسی باز است، دیده می‌شود.[۷]

۱ـ و. دیتل، ***کتابخانهٔ برای قرائت***، ج ۹۵، ب ۲، سال ۱۸۴۹، ص ۱۲۷؛ همان‌جا، ج ۱۱۹، ب ۸، سال ۱۸۵۲، ص ۱۴.

۲ـ بنگرید: آ.آرلف. ـ ***مطالبی***...، ۲ ص ۲۱۳.

3- J.M. Kinneir, i, p. 203

۴ـ از آن جمله است: K. Ritter. IX, S. 369.

۵ـ بنگرید: CQasemlou. Kurdistan and the Kurds. prague. 1966, p. 26.

۶ـ ت. وهبی. ***نسخهٔ خطی***. ص ۲۳.

۷ـ بنگرید: ***کرمانشاه***. ـ IKOROO. ـ XXII، ش ۲، سال ۱۹۱۵، ص ۲۳۲ـ۲۳۴.

به‌ویژه، تأثیر زبان و فرهنگ پارسی، در وابستگی با کشیده شدن این بخش‌ها به حوزهٔ نفوذ بازار سرمایه‌داری سرتاسری ایران، به نفوذی سخت آغاز کرد.[1] این نکته نیز که بخشی از مردم این بخش‌ها، پیرو تشیع هستند، به این تأثیر، یاری بزرگی کرده است. تأثیر پارسی و از جمله فرهنگ پارسی، در سرتاسر جنوب و حتی مرکز کُردستان نفوذ کرده است. تصادفی نیست که سن، در آغاز سدهٔ بیستم میلادی، تأثیر نیرومند ایران را در سلیمانیه که از کانون‌های سیاسی و فرهنگی کُردستان (آن روز عثمانی ـ س.ا.) و امروز کُردستان عراق است، یادآور شده است.[2] **یاسمی**، دربارهٔ این نکته، گواهی می‌دهد که در زندگی معاملاتی و سیاسی سلیمانیه، زبان فارسی به کار می‌رفت و این که تا سال ۱۹۲۱ میلادی، تدریس در مدرسه‌های این شهر به زبان فارسی بود و حتی، دیرتر، هنگامی که زبان کُردی جایگزین فارسی گردیده، آثار **سعدی**، **حافظ**، **نظامی**، **جامی** و **عطار** را می‌خواندند و تدریس در مدرسه‌ها، از روی **نان و حلوای شیخ بهایی** انجام می‌گرفت.[3] این گواهی، یکی از سبب‌های خرده گیری تند **ک.ک.کوردویف** بر دیدگاه‌های «پارسی‌گرایانهٔ» **رشید. یاسمی** گردید.[4] بدیهی است که دیدگاه‌های وی، نیاز به ارزیابی خرده گیرانه دارد، اما دست کم، به هنگام ارزیابی، باید از آن چه که سخن دربارهٔ آن می‌رود آگاه بود. ناگفته نماند که معلومات **ک.ک.کوردویف**. در سطحی است که **فریدالدین عطار**، در اقتباسی که وی آورده است به دو شاعر ـ **فریدالدین و عطار** ـ «تقسیم» و نام کتاب نان و حلوای **شیخ‌بهایی**، به نام مردی به اسم **شیخ‌نانی حلوائه** تبدیل شده است.[5] اما، سخن، تنها بر سر آن نیست که «انتقاد» **ک.ک.ردویف** از «تاریخ‌نویسی بورژوائی پارسی»، به بی‌اعتبار کردن کُردشناسی ما تبدیل شد، بل در این‌باره هم هست که وی، با رد کردن تأثیر فرهنگ و ادب پارسی بر ادبیات کُرد، آفتابی و نمایان می‌سازد که وی نمی‌داند که چکامه‌سراهای برجستهٔ کُرد در دوران مورد بررسی، به‌سان **ئه ده‌ب مسحاب** در موکر[6] و **شیخ رضا طالبانی**[7] و **احمد مختار جاف** در کُردستان ایران، پابه‌پای کُردی، به فارسی هم شعر

۱ـ بنگرید: *گ.ب.آکوپف. دربارهٔ مسألهٔ یگانگی قومی کُردان در ایران*، ۱۹۵۲.

2- E.B.Soane, p. 171

۳ـ *کُردان و تعلق قومی و تاریخی آنان*، ص ۱۳۵.

۴ـ گ.ک.کوردویف. *تحریف کُردان در تاریخ‌نویسی بورژوائی* ـ نوشته‌های علمی دانشگاه دولتی لنینگراد، ش ۱۷۹، سال ۱۹۵۵، ص ۱۳۴.

۵ـ *همان‌جا*، ص ۱۳۱.

۶ـ*حسین حزنی موکریانی. پیشه‌کی دیوان ئه دب*. رواندوز، ۱۹۳۵.

۷ـ چنان چه، دربارهٔ آثار او، بنگرید: C.J. Edmonds. Kurdish Lampoonist: Shaikh Riza Talabani - JRCAS. v. 22 , 1935.

گفته‌اند.[1] این یادآوری از اهمیت برخوردار است که در این، هیچ جای شگفتی نیست: در دورانی که سخن دربارهٔ آن است، سیاست «هضم کردن و فرو بردن» کُردان از سوی ترکیهٔ جوان آغاز شده بود[2] و کُردان که علیه این سیاست مبارزه می‌کردند، هم زبان و ادبیات کُردی و هم زبان و ادبیات فارسی را که خویشاوند بسیار و بسیار نزدیک‌به آنهاست، در برابر این سیاست می‌گذاشتند. تا هنگامی که ارتجاع، از سیاست کمالی‌ها در مورد مسألهٔ کرد تقلید نکرده بود، این روش فرهنگ مردانِ کُرد نسبت به ادبیات فارسی ادامه داشت.[3] در جزئیات این سیاست، درنگ نمی‌کنیم[4] و به یک سند ـ گزارش فرماندهٔ پادگان ایرانی شهر سردشت ـ بسنده می‌کنیم. در گزارش آمده است: «چند شماره از روزنامه کردی،، هویبون وطن،، که به بخش‌های مرزی آورده‌اند و در آن خبر به رسمیت شناختن زبان کُردی چون زبان رسمی درج گردیده، در این جا سر و صدای زیادی راه انداخته است...»[5]

در زمینهٔ این نمونه و نمونه‌هایی دیگر، شگفت‌آور نیست که چنین «تأثیر پارسی» پی‌آمدهای زیانباری برای فرهنگ بومی داشته است. در این باره، فروافتادن ادبیات گورانی در اردلان که تا همین چندی پیش، از کانون‌های آن بود، نمونهٔ نمایانی است.

چنان که یادآور شده‌ایم، در این جا، رشد ادبیات گورانی، به شکل‌گیری شاهزاده‌نشین اردلان وابستگی داشت. اما، روند فروپاشی آن در سدهٔ هیجدهم میلادی که مایه و انگیزه‌اش بحران همگانی فئودالیسم بود[6]، بدان انجامید که اردلانی‌ها وابسته به صفویه و سپس، وابسته به قاجارها هم شدند.[7] درستش این است که این وابستگی، تا لحظه‌ای مشخص، از شکل ویژهٔ فرمانبرداری فئودالی برخوردار بود که با وصلت‌های دودمانی قاجار ـ اردلان نگه‌داری می‌شد، اما کار به بلعیده شدن اردلان انجامید. گرویدن اردلانی‌ها به تشیع[8] و

۱ـ *دیوان احمد مختارخان سلیمانی*، ۱۹۶۰.

۲ـ گ.ب.آکوپف. *بررسی انتقادی روایت پیدایش تورانی ـ ترکی کُردان*. ـ «خبرنامهٔ علوم اجتماعی» ش.م، سال ۱۹۶۶.

۳ـ بنگرید: L. Ramout. Les Kurdes et Le droit, paris. 1947.

۴ـ بنگرید: *ا.ل. ویلچوسکی. کُردان شمال باختری ایران*. تبیلیسی، ۱۹۴۴، ص ۵۵.

۵ـ گزارش فرماندهٔ پادگان سردشت، به شماره ۴۱۱، مورخهٔ ۳۰ ژانویهٔ سال ۱۹۳۰ میلادی، (۱۳۰۹ شمسی ـ س.ا.) اقتباس از نسخه‌برداری از سند بایگانی شخص *قاضی محمد* که پس از آشنا کردن من با این سند در سال ۱۹۴۶ میلادی، اجازه داد که از آن نسخه‌برداری کنم و برای هدف‌های علمی از آن بهره گیرم.

۶ـ گ.ب.آکوپف. *دربارهٔ مسألهٔ یگانگی قومی در ایران*. مسکو، ۱۵۹۲، ص ۱۵ـ۱۷.

۷ـ بنگرید: ف. چرنوزوبف. *اردلان یا کُردستان ایران*. اخبار ستاد منطقهٔ نظامی قفقاز، ش ۳۳، سال ۱۹۱۳.

۸ـ بنگرید: CL. Rich, I, p. 77.

تبدیل شدن اینان در سدهٔ نوزدهم میلادی، از فرمانروایان شاهزاده‌نشین به والی‌های حکومت شاه در کُردستان، گام مهمی در این راه بود.[۱] در پی پیوند خوردن اردلانی‌ها با اشراف فئودالی ایران، راه برای نفوذ اینان باز شد و دربار اردلانی‌ها که تا چندی پیش، از آن جا آوای «گورانی‌های» کُردی برمی‌خاست، جولانگه مشاعره به تقلید از مقلدین حافظ که بهتر از گورانی نبود اما «مد» بود گردید.

در پرتو این واقعیت‌ها، شگفت‌آور نیست که در آغاز سدهٔ بیستم میلادی، ادبیات فارسی، عرصه را بر ادبیات گورانی تنگ کرده و ***اکشی همدانی*** - همشهری ***باباطاهر*** بنیادگذار چکامهٔ نوین فارسی گردید و دیگر این که ***احمد خداداده*** -کُردی از دینور -هر چند به زبانی الکن، اما به‌فارسی نوشته[۲] و همولایتی‌اش - ***ابوالقاسم لاهوتی*** - با آن که مقالهٔ ***کُردستان وکُردها*** را نوشته[۳]، همچون چکامه‌سرایی پارسی و سپس، چون چکامه‌سرایی تاجیک آوازه برآورده است. یادآور می‌شویم که ***رشید یاسمی*** هم‌چنانی که خودش می‌نویسد، «از این که از این مردم است، به خود می‌بالد»، اما یکی از غزلسرایان بزرگ پارسی گوی به شمار می‌آید.[۴]

اما، همهٔ این‌ها، بدان معنی نیست که ادبیات گورانی و افزوده به آن، زبان گورانی، یکسره از میان رفته باشد. نه تنها در ***بیستون*** و ***ماد*** چاپ کرمانشاه، بل در ***کُردستان*** چاپ تهران هم، چکامه‌های گورانی و از جمله، به شکل خود ویژهٔ تفسیر منظوم ***حاجی نورعلی الهی*** بر قرآن، منتشر می‌شود.[۵] چاپ تألیفات ***سیّدعبدالرحمن الحسینی*** -کُرد گورانی - دربارهٔ الهیات، در قاهره[۶] که نیز، از تألیفات خود ویژه است و دربارهٔ دیگر چاپ‌ها و فلکور بسیار غنی کُردی به زبان گورانی، نیازی به سخن هم نیست.

کوتاه بگوییم، سخن بر سر آن است که ادبیات گورانی، برای همیشه از میان نرفته و زبان گوران، همچنان، زبان باشندگان جنوب خاوری کُردستان است. اما ناگفته نماند که در روند کُردی شدن این زبان، گورانی که زبانی مستقل بوده، به یکی از گویش‌های کُردی بدل شده

۱- چنان چه، دربارهٔ تاریخ اردلان، بنگرید: H.L. Rabino. Report on Kurdistan, London 1911.

۲- رمان او به زبان روسی هم چاپ شده است: ***احمد خداداده***..***نصیب دهقان***، مسکو، ۱۹۳۰.

۳- ***ا. لاهوتی***. - خاور نو، ش ۴ ۱۹۳۴.

۴- ***ایرج افشار***. ***نثر فارسی معاصر***. تهران، ۱۳۲۰، ص ۱۴۹-۱۵۵.

۵- ***کُردستان*** (تهران)، ش ۱-۵، سال ۱۹۶۲.

۶- چنان چه، دربارهٔ او بنگرید: ***و. نیکیتین***. ***کُردان***، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۳۹۱.

است[۱] و این که هنگامی که مردم گورانی همجوار بخش‌های ایران مرکزی، همراه با مردم لر و بختیاری همسایهٔ خود در زیر تأثیر پارسی شدن هستند، بخش اساسی گوران‌ها ـ چنان که می‌توان گفت همهٔ مؤلفان سدهٔ نوزدهم میلادی، دربارهٔ اردلان یادآور شده‌اند ـ به ترکیب مردم کُرد، به مفهوم کرمانجی، در می‌آیند.[۲]

دیری است که این روند کُردی شدن گوران‌ها آغاز گردیده است. از این رو، تصادفی نیست که **شرف خان بدلیسی** با آن که گوران‌ها را از کرمانج‌ها جدا نمایانیده، با این همه، آنها را در جملهٔ چهار «عشیرهٔ آغازین» کُرد درآورده است. مؤلفانِ روزگارانی پیشتر و از آن جمله، **مسعودی**، گوران‌ها را کُرد دانسته‌اند.[۳] این بدان معنی است که گوران‌ها را به رَغم جدا بودن از کُردان اصلی ـ کرمانجی ـ دیرگاهی است که رفته رفته، چون بخشی از کُردان نگریسته‌اند. پس، شگفتی‌آور نیست که **مستوفی قزوینی** ـ تاریخ‌نویس ایران در سدهٔ سیزدهم میلادی[۴]، به هنگام نمایاندن دیار کُردان، سرزمین زیست گوران‌ها را هم به آن در آورده است.[۵] در این زمینه درخور نگرش‌ترین نکته را یادآور می‌شویم. می‌دانیم که **ابوحنیفه‌الدینوری** ـ یکی از بزرگترین تاریخ‌نویسان سدهٔ نهم میلادی ـ از دینور برخاسته است. نوشته‌های او به عربی است و در علم، او را چون تاریخ‌نویسی عرب می‌شناسند.[۶] اما، در ***اشارات المذاهب*** نوشتهٔ **رستم خان دنبلی** ـ تاریخ‌نویس کُرد ـ که آن را **آ.د. پاپازیان** چند سال پیش در **ماتا نادران** باز یافته، این خبر هست که **الدینوری**، کتابی هم به نام ـ ***تاریخ شجرهٔ کُرد*** از خود به جای گذاشته است.[۷] این اثر، تا به روزگار ما نرسیده، اما واقعیت نگارش آن، نه تنها گویای «تعلق قومی» **الدینوری**، بل گویای بازتاب درکِ آویختگیِ باشندگان کرمانشاهان به مردم کُرد در اثر اوست.[۸]

چنانی که دیده می‌شود، کُردی شدن باشندگان جنوب کُردستان، دیرگاهی است که آغاز

۱ـ گ. ب. آکوپف *برخی یادآوری‌ها پیرامون تاریخ زبان کُردی*. ـ «ریاتازه»، ش ۷۵ و ۷۸، سال ۱۹۶۸.

۲ـ بنگرید: H.Rawlinson, - JRCS, v.X, 1841, p. 26-36.

۳ـ *کُردان و تعلق قومی و تاریخی آنها*، ص ۱۱۳ـ۱۱۴.

4- Hamd - Allah Mustoufi of Qazvin. The Geogtaphical Part of the Nizhat aL - Qulub . London, 1915, p. 107.

۵ـ گ.ب.آکوپف. ـ «خبرنامهٔ آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان»، ش ۵، سال ۱۹۶۴، س ۹۲.

6- Kitab aL- ahbar at- tiwal-. pabl. par V.Guirgass. Leiden , 1888

۷ـ گنجینهٔ نسخ‌های خطی ماتانادران، شمارهٔ ثبت ۶۲۲، ورق‌های ۲۱ ب، ۵۱.

۸ـ گ.ب.آکوپف. *تاریخ انتقادی مسألهٔ پیدایش کُردان*. ایروان، ۱۹۶۹، ص ۶۰.

شده است. به‌ویژه در سدهٔ پسین که ویژگی‌اش همانا یگانگی کُردان در یک گروه بوده، این روند، به رَغمِ همهٔ سد و بندهای راه این یگانگی، به رشد و پیشرفت دست یافته است.(۱) دیدنی‌ترین ویژگی کُردی شدن باشندگان جنوب کُردستان، آن است که اکنون، دیگر سخنی دربارهٔ درآمدن گوران‌ها و دیگر کرمانج‌ها به ترکیب کُردان، همراه با نگاهداری ویژگی‌های زبانی و دیگر ویژگی‌هاشان نبوده، بل بر سر درآمیختگی آنها در یک تیره ـ با داوری از روی رشد زبانی ـ بر پایهٔ کرمانجی است.(۲) بدین‌سان، امروز سخن بر سر آن نیست که گوران‌ها کُرد هستند یا نه، بل در این‌باره است که مرز میان گوران‌ها و کُردان، تا چه اندازه ساییده شده است.

هر چند که این مسأله، درخور نگرشی است بسیار، اما از آن جا که از چارچوب این نوشته فراتر می‌رود، به ناچار از جزئیات روند کُردی شدن گوران‌ها دست می‌کشیم. نیز، از آن جا که مسألهٔ گوران‌ها همچون خود این مسألهٔ مورد توجه ماست، یادآور می‌شویم که کُردی شدن آنان، هنوز به هیچ روی، به انجام نرسیده است. همچنین، از آن جا که در هر مورد مشخص، ویژگی مشخصی هست، روند کُردی شدن گوران‌ها، در بخش‌های گوناگون، در سطوحی گوناگون است. هنگامی که در اردلان، به‌ویژه در بخش‌های همجوار آن در کُردستان عراق، سخن کرمانجی، عرصه را بر گورانی تنگ کرده است، در جنوب اردلان و کرمانشاهان، «دوزبانی» دیده می‌شود.(۳) هر چه پیشتر به جنوب برویم، می‌بینم که به همان اندازه، مردم زبان گورانی مادری خویش را بیشتر نگه داشته‌اند و در این جا، «گوران» به‌سان «کُرمانج» در مرکز و شمال کُردستان، نام طایفه است. در جنوب کرمانشاهان و در لرستان، گروه‌هایی از مردم هستند که شمارشان نیز اندک نیست و از جملهٔ کُردان به شمار می‌آیند، اما زبان کُردی نمی‌دانند و به این و یا آن گویش گورانی سخن می‌گویند.(۴) پس، آن چه که پیکاوی کردیم می‌نمایاند:

نخست این که باشندگان جنوب کُردستان، از نگاه تاریخی ***«نخستینه‌ای ایرانی به جزکُردی و قائم به ذات بوده‌اند»***؛ دوم این که اینان در روزگارانی پیش به یکپارچه شدن در قوم گوران، با

۱ـ گ.ب.آکوپف. *دربارهٔ مسألهٔ گوناگونی قومی کُردان*. ۱۹۵۲.

2- J. Ch. Vanly. - Kurdistan, No5, 1959, Rondot o. Le Probleme de l'unification de La kurde. Langue REI. ch. III, 1936, p. 296-307

۳ـ و.ف.مینورسکی *کُردان، یادداشت‌ها و خاطرات*، ۱۹۱۵، ص ۱۸.

4 - T.Wahabiy - Kurdistan. IX- x, 1956.

داشتن شکل‌های ویژه‌ی اعتقادات و فرهنگ و زبان تثبیت شده در ادبیات آغاز کردند؛ سوم این که همسوی آن، در جریان شکل یابی مردم کُرد، کُردی شدن گوران‌ها نیز انجام گرفت و در پی آن، در دوران آغازین سده‌های میانه، به گوران‌ها چون به بخشی از مردم کُرد نگریستند و زبان اینان به شاخه‌ای از زبان کُردی بدل شد؛ چهارم این که این می‌رساند که گوران‌ها یکی از بخش‌های اساسی سازندهٔ روند شکل‌گیری مردم کرداند: تاریخ آنان از این روی درخور نگرش است که به رغم پندار، دربارهٔ هستی داشتن مردم کُرد از روزگارانی بس دراز و پاره پاره شدن پسین آنان به تیره‌های گوناگون، می‌نمایاند که پنجم: روند رشد قومی اینان نیز به‌سان همهٔ دیگر مردمان در مسیری ناهمسو ـ از پراکندگی به یکپارچگی، از گونه گونی بـه یگانگی و از جزء به کل ـ یعنی در شکل‌یابی گروه‌های گوناگون باشندگان جنوب کُردستان «در اتحادیهٔ تیره‌های» گونه گون و «فرگشت» پسین آن به قوم کرد[1] و گسترش پسین آن به مردم کُرد بوده است.

ششم این که به‌رَغمِ پندار در این‌باره که کُردیِ شدن باشندگان جنوب کُـردستان، رونـد «چیره شدن بر گوران‌های ساکن دشت‌ها و بلعیدن آنهاست»[2]، کُردی شدن اینان نه این که پی آمد «بلعیده شدنشان» بل برآیند کنش و واکنش کرمانجی ـ گورانی، در شکل‌گیری مردم کُرد است. گوران‌ها با درآمیختن به ترکیب این مردم، بی‌نام و نشان نشده، بل بر رشد قـومی کُردان کرمانج، به‌ویژه در نوار تماس با آنان، تأثیری مشخص می‌گذارند. چنان چه، ***روشـن است که همانا تأثیر گورانی، مایهٔ جدا شدن زبان کرمانج‌های جنوبی به گویشی ویژه گردیده[3] که گهگاه، نام ناکامیاب سورانی به آن می‌دهند.***[4] هفتم، این که اگر به این بیفزاییم که گوران‌ها، به سوی شمال، رخنه‌ای دور و دراز کرده، سرآغازِ گروه بزرگی از بـاشندگان شـمال کُـردستان

۱ـ گ.ب.آکوپف: ***تاریخ مردم کُرد (طرح)***. مسکوـایروان، ۱۹۶۵، ص ۱۷ـ۱۲.

۲ـ د.ن.مکنزی ***کرمانجی، کُردی و گورانی***. ـ مجلهٔ «خلق‌های آسیا و افریقا» ش ۱، سال ۱۹۶۳، ص ۱۶۵.

۳ـ هــــمان‌جا، ص ۱۷؛ D.N. Mackenzie. The original of the kurdish. "Transactions of the philological Society" oxford, 1961.

۴ـ **ک.ک.کوردویف** با جدا ساختن سخن کرمانجی، جنوبی، نه بـه‌سان «گـویشی کـرمانجی» بـل هـمچون «گـویشی سورانی» برای بررسی سنجشی آنها، زحمت نوشتن یک رسالهٔ دکترا را بر خود هموار کرده است: «دستور سنجش زبان کُردی (با استناد به جستارهای کرمانجی و سورانی»، م. ۱۹۶۵. اما، چنان که می‌دانیم «کرمانجی» نام خاص زبان کُردی است و «دستور سنجشی» آنها به این می‌ماند که «دستور قیاسی» زبان آلـمانی... دویچ، ارمنی و هـایرونی، گـرجی و کارتولی و افغانی و پشتو را بررسی کرده باشیم (به آلمانی، نام زبانشان دویچ، به ارمنی زبانشان‌های رونی، به گرجی نام زبانشان کارتولِی و نام زبان مردم افغانِ افغانستان نیز پشتوست ـ س.ا.).

چون کُردان زازا شده‌اند، در اهمیت بررسی نقش آنان در تاریخ قومی کرد، شک و شبهه‌ای نمی‌ماند و این مسأله را در یکی از نوشته‌های آینده بررسی خواهیم کرد.

در واپسین صفحهٔ کُردان گوران، چکیدهٔ آن به زبان ارمنی به این شرح آمده است:

Գ. Բ. ԱԿՈՊՈՎ

ԳՈՒՐԱՆԻ–ՔՈՒՐԴԵՐ

Ամփոփում

Ակնարկը նվիրված է տակավին քիչ ուսումնասիրված Հարավային Քրդստանի բնակչության էթնիկական պատմությանը։ Նրանց անվանում են «գուրաններ»։ Այդ բնակիչները կուրմանջի-քրդերից տարբերվում են լեզվով ու այլ հատկանիշներով, այդ թվում պաշտամունքով՝ ալի-իլահիզմով։ Այդ հիման վրա գիտության մեջ այն համոզմունքն է ծագել, թե գուրանները քրդեր չեն, այլ հատուկ ոչ քուրդ իրանական տարրեր են։ Եղած տվյալների հիման վրա հեղինակը եզրակացնում է, որ Հարավային Քրդստանի բնակչության տարբեր խմբերը շատ վաղուց սկսել են միավորվել որպես «գուրանական ժողովուրդ», որն ունեցել է գրականության մեջ ամրապնդված լեզու։ Այդ պրոցեսի հետ տեղի է ունեցել գուրանների քրդացում և արդեն վաղ միջնադարում գուրանները հանդես են եկել որպես այն հիմնական ցեղերից մեկը, որոնցից ձևավորվել է քուրդ ժողովուրդը։ Ուսումնասիրելով գուրանների էթնիկական ծագման հարցերը, նրանց ազգագրությունը, լեզուն և կուլտուրան, հեղինակը նպատակ է դնում պարզաբանել նրանց տեղն ու դերը քուրդ ժողովրդի ձևավորման պրոցեսում։

گ.ب.آکوپوف

کُردان گوران

(چکیده)

این مقاله اختصاص دارد به تاریخ مردم‌شناسی باشندگان کُردستان جنوبی، معروف به گوران‌ها، مقوله‌ای که کمتر مورد پژوهش و پیکاوی قرار گرفته است. این مردم دارای تفاوت‌هایی با کُردان کرمانج از دیدگاه زبانی و دیگر ویژگی‌ها هستند که از آن جمله است پایبندی آنان به باورهای مذهبی علی‌اللّهی. بر این اساس در جهان دانش این اعتقاد پایه گرفته که «گوران‌ها» کرد نیستند بلکه عناصر ایرانی غیر کُرد هستند. بر اساس مدارک و داده‌های به دست آمده، مؤلف چنین نتیجه گیری می‌کند که گروه‌های گوناگون مردم کُردستان جنوبی از دوران بسیار پیش به صورت واحدی در آمده‌اند به نام «قوم گوران» که دارای زبانی با پایه‌های استوار شده در ادبیات هستند. در این روند یکپارچه شدن، گوران‌ها کُرد شده‌اند و در آغاز سده‌های میانه همچون یکی از تیره‌های اساسی ایفای نقش کرده‌اند و کُردان از آنها شکل گرفته‌اند. نگارنده با بررسی مسأله‌های شکل‌گیری قومی گوران‌ها ـ فولکور، زبان و فرهنگ آنها ـ در نظر دارد موقعیت و نقش آنان را در روند شکل‌گیری مردم کُرد روشن نماید.

مسألۀ کُرد در ترکیه

(از آغاز جنبش کمالیان تا کنفرانس لوزان)

سخنی از مترجم

سرزمینی که از دوران هلاگوخان مغول، برای محاسبات مالیاتی، **کُردستان** نامیده شده است، بنابر نوشته‌های تاریخ نویسان کرد ـ ***شرف‌خان بدلیسی و امین ذکی*** ـ خطه زیست برادران هم‌تیرهٔ ما ایرانیان ـ کُردان ـ در قلمروهای امروزی ترکیه و عراق است، هر چند که نام کُردستان ندارند و استان کُردستان ما هر چند که نام کُردستان دارد، تا همین واپسین روزگاران نامش ***اردلان*** بود(ارد = زمین و سرزمین، آلان‌ها = آریاییان، ایرانیان = ایرانزمین).

کاری به آن نداریم که چه گونه از یکدیگر جدا افتادیم، اما نکته این است که هم در عراق و هم در ترکیه به این ایرانی تباران همچون «اتباع ناتنی» می‌نگرند. فاجعهٔ خونباری که چند دهه است در شمال عراق در جریان است و نیز حوادث خونین سال‌های پسین در ترکیه ادامهٔ توطئه‌های استعمار علیه این ایرانی تباران است که در سرزمین‌های متعلق به خویش می‌زیند. ادامهٔ سرزمین‌های زیستگاه تاریخی اینان در قفقاز و در سوریه هم هست. کُردان ترکیه هم از روزگار به قدرت رسیدن مصطفی کمال در ترکیه با تنگناهای گوناگونِ سیاسی ـ اقتصادی و اجتماعی روبرو بوده‌اند که هنوز هم پایانی بر آن دیده نمی‌شود.

م.آ. حصارف که باید از مردم کُرد ارمنستان باشد، مسألهٔ کُرد را در ترکیه از آغاز جنبش موسوم به جنبش کمالیان در بیش از هفتاد سال پیش، تا کنفرانس لوزان که پس از نخستین جنگ جهانی تشکیل شده بود بررسی کرده است. در آن هنگام که امپراتوری زهوار در رفتهٔ عثمانی در پی این جنگ فرو پاشید و مستملکاتش متلاشی گردید، کُردان نیز به ناچار برای خویش به چاره‌اندیشی پرداختند.

در شورش کُردان آرارات در نیمه نخست سده بیستم میلادی، (به رهبری احسان نوری پاشا که پس از سرکوبی به ایران گریخت و چند سال بعد در اثر تصادف با موتورسواری در

ایران جان باخت)، اردوی ترک با موافقت حکومت رضا شاه برای سرکوب این شورش، آرارات کوچک را که در قلمرو ایران بود اشغال کرد و در سال ۱۹۳۳ رسماً آن خطه به ترکیه واگذار گردید.[۱]

بررسی و پژوهش علمی که در پی می‌آید، مناسبات کمالیان را با کُردان در ۷ تا ۸ دهۀ پیش می‌نمایاند که در ***ویژه نامۀ کُردان*** زیر عنوان ***مسألۀ کُرد*** در ***ترکیه*** آمده است.[۲]

برلین تابستان ۱۳۷۵

سیروس ایزدی

۱ـ در دوران حکومت پهلوی، گذشته از آراراتِ کوچک پهنه‌هایی از ایران به کشورهای دیگری هم منضم شد که از آن جمله است: بخش‌هایی به افغانستان در روزگار رضاشاه، جزیرۀ بحرین به شیخ محل و قصبۀ فیروزه به ترکمنستان شوروی و در دوران محمد رضا شاه دو هزار کیلومتر مربع نیز پس از ضربه‌ای که آن حکومت به کُردان عراق زد، می‌بایست پیرو پیمان الجزایر میان صدام حسین و محمد رضا پهلوی به عراق واگذار می‌گردید.

۲ـ هرگونه مطلبی دربارۀ استقلال کُردها که در مقدمۀ بخش دوم (مسأله کُرد در ترکیه) توسط مترجم آمده مورد تأئید ناشر این کتاب نیست.

جنبش رهایی‌بخش کُردان در ترکیه، پس از گداز از چند گامه در رشد خویش، در آغاز سدهٔ بیستم میلادی، رنگ و ویژگی جنبشی ملی به خود گرفت که سیاست نژادپرستانهٔ بورژوازی ترک در سیمای رهبری ترکان جوان آن را سخت‌تر کرده بود. شکست امپراتوری عثمانی در نخستین جنگ جهانی و پیامدش ـ ورشکستگی سیاست رهبری جهان اسلام از سوی خلیفه‌های ترک و ورشکستگی سیاست عثمانی سالاری، همراه با تواندهی به ترک سالاری که هدفش ترک ساختن و فرو بلعیدن اقلیت‌های ملی بود ـ عواملی بودند که به شکل‌گیری و رشد آگاهی ملی کُردان ترکیه و تواندهی به جنبش رهایی بخش اینان یاری می‌کردند. در حال و روز فروپاشی امپراتوری عثمانی، کُردان هم به‌سان مردم بالکان و کشورهای عربی و جز این‌ها، برای دستیابی به حقوق خویش به‌پا خاستند. در آن هنگام، جمعیت تعالی کُردستان (کوردستان تعالی جمعیتی)[1] نمایانگر مصالح جنبش کُردان ترکیه بود. این جمعیت که در سال ۱۹۱۸ میلادی پدید آمده بود روشی میانه‌رو داشت، و با حزب «حُرّیت و ائتلاف» بر سر واگذاری خودمختاری به کُردستان در چارچوب امپراتوری عثمانی همرأی و همداستان شده بود.[2] جمعیت که نمایندگی‌هایی در ولایت‌های دیاربکر، بتلیس و ایلیازیق داشت[3] برای بازگردانیدن کُردان از بخش‌های گوناگون آناتولی به زادبوم خویش[4]، گماردن کُردان به کارهای اداری در کُردستانِ «ترک»[5] برقراری تماس با

1- Dr. T.Z. Tunaya, Turkiyede siasi partilar 1859-1952, 429-430

2- M.Toker, Seyh Sait Ve isyani, Ankara, 1968, s. 115

3- K. AtatÜrk, Nutuk, clll, Istanbul. 1932, S. 904, (Vesikalar 8-9)

۴ـ نیمهٔ خاوری ترکیه، در اساس کُردنشین است و می‌توان گفت که خط فاصل میان آنان و خطه‌ای که باشندگانش بیشتر ترک هستند از آنکارا می‌گذرد ـ س.ا.

حکومت کُردشهر سلیمانیه (در کشور نوبنیادِ عراق) و مناسباتی دوستانه با انگلیسیان کوشش می‌کرد. سران جمعیت با پیکاری سختکوشانه با ترکان ناسازگار بودند و آن را نمی‌پذیرفتند، چنان چه هنگامی که در نشست اعضای جوان جمعیت در استانبول، در آغاز سال ۱۹۱۹ میلادی، اینان خواستار گرفتن تصمیم برای اعلام استقلال کُردستانِ ترکیه و بیرون راندن همهٔ سپاهیان بیگانه و از جمله سپاهیان ترک از آن مرز و بوم گردیدند، سیّد عبدالقادر ـ رئیس جمعیت ـ با این پیشنهادِ کُردان جوان ناسازگاری نمود،، که در این روزگار دشوار برای ترکیه، کوشش بر ضد ترکان شایسته نیست،، ... افزون بر این، وی برای یاری به ترکان پای می‌فشرد و به اعضای جوان جمعیت اندرز می‌داد که به بخش‌های کُردنشین بروند و در آن جا علیه کوششی که برای پدید آوردن دولت ملی ارمنیان می‌شد پیکار کنند و در دلِ آنان این باور را می‌نشانید که سلطان پیمان خود را برای دادن خود مختاری به کُردان به جای خواهد آورد.[۱]

اما، سرکردگان جمعیت تعالی کُردستان، با همهٔ «میانه‌رو» بودنِ نقشه‌هایشان، باز هم نمی‌توانستند روحیهٔ اعضای تندروتر را به حساب نیاورند. چنان چه کمیسر عالی بریتانیا در استامبول، در تلگرامی به نمایندهٔ دیپلماتیکِ بریتانیا در بغداد، به تاریخ ۱۸ آوریل سال ۱۹۱۹ نوشته بود که عبدالقادر ـ رئیس سنایِ دولتی[۲] ـ «از سوی کمیتهٔ کُردان محل، برای من پیشنهادی آورده، خواستار استقلال کُردان و آزادی آنان از یوغ ستم جانفرسای ترکان گردیده است». کمیسر عالی در تلگرام دیگری به وزیر امور خارجهٔ بریتانیا او را آگاه کرده بود که «اینان می‌خواهند دولت آزاد خود را داشته باشند... اینان می‌خواهند از شر ترکان که به گفتهٔ عبدالقادر هرگز کاری برای آنان انجام نداده‌اند برای همیشه رهایی یابند. او با اندوه و بیزاری از ترکان سخن می‌گوید».[۳]

بی‌آن که در جریان‌های گوناگون جنبش کُردان ترکیه در آن روزگار و شعارها و خواست‌هایشان ایست و درنگی کنیم، یادآور می‌شویم که آرمانِ رهایی از یوغ ستم ترکان،

۵ـ به‌پندار کامران علی بدرخان ـ شخصیت نمایان جمعیت تعالی کُردستان ـ کُردستان ترکیه می‌بایست فراگیرنده ولایت‌های **ارز روم**، **وان**، **بتلیس**، **دیاربکر**، **خارپوت** (مأموریت العزیز) ـ خطه‌ای در پهنه‌ای برابر با ۲۰۷ هزار کیلومتر مربع گردد.

(بنگرید: (Dr. T.Z Tunaya. Kurdistan tarihinde Dersim Halep, 1932, S. 120-121

۱ـ بنگرید: M.N. Dersimi, Kurdistan tarihinde Dersim Halep, 1932, S. 120-121.

۲ـ شورای حکومتی عثمانی ـ س.ا.

3- S.S. Garon , Kurdistan, London, 1958, p. 21

چنان ریشه‌های ژرفی داشت که رئیس سنای ترکیه هم به آن گراییده بود. در این زمینه، روشِ شریف پاشا هم که مقام بزرگ اداری در امپراتوری عثمانی داشت، درخور نگرش است: وی، به هنگام سرپرستی هیأت نمایندگی ترکیه در **کنگرهٔ ورسای**، این مسئولیت را از سر خود باز کرد، خویشتن را نمایندهٔ کُردستان ترکیه نامید و با وزیر امور خارجهٔ ایران دربارهٔ اعلام استقلال بخش‌های کُردنشین ترکیه ـ در زیر قیومیت ایران ـ به گفتگو نشست. او دو یادداشت دربارهٔ خواست کُردان ترکیه (۲۲ مارس سال ۱۹۱۹ و ۱ مارس سال ۱۹۲۰) به نام کُردان، همراه با نقشهٔ کُردستان یکپارچهٔ ترکیه به کنفرانس صلح داد. شریف پاشا همچنین با هیأت نمایندگی داشناک‌های ارمنی هم گفتگوهایی داشت و همراه با آنان، به روز ۲۰ دسامبر سال ۱۹۱۹ اعلامیه‌ای برای کنفرانس صلح داده بود.(۱)

نیازی به اثبات کردن ندارد که این رخدادها از بالا گرفتن مشکل(۲) کُرد در ترکیه و هنگامی برخاسته بود که در پی جدا شدن همهٔ دیگر متصرفات اروپایی و آسیایی عثمانی از آن امپراتوری، مسألهٔ استقلال ارمنستان و کُردستانِ «ترک» پیش آمده بود. در چنین حال و روزی، رهبران تازهٔ بورژوازی ترک این هدف را در پیش رو داشتند تا آن چه را که از امپراتوری عثمانی بر جای مانده بود، همچنان در دست خویش نگه دارند. سخن نه تنها بر سر در هم شکستن مداخلهٔ مسلحانهٔ خارجی در خطهٔ ترکان، بلکه بر سر ارمنستان و کُردستان هم بود. از این رو، همین که مصطفی کمال پاشا به آناتولی خاوری آمد، برای استوار کردن موقعیت ترکان در این بخش به گردآوری نیرو پرداخت. س.ای. آرلُف ـ نخستین سفیر شوروی در ترکیه حق تعیین سرنوشت را بدان‌گونه که آتاتورک آن را می‌فهمید یادآور شده است؛ او می‌نویسد که ک. آتاتورک، هم‌هنگام با پشتیبانی از حق استقلال ترکان، منکر چنین حقی برای ارمنیان و کُردان است.(۳) از این یادآوری ماهیت سیاست کمالیان را، هم در مسألهٔ ارمن و هم، در مسألهٔ کُرد در می‌یابیم.

کمالیان که نمایانگر و پشتیبانِ مصالح بورژوازی ترک و از جمله بورژوازی آناتولی بودند، از همان آغاز علیه جنبش رهایی بخش کُردان برخاستند. چنان چه، مصطفی کمال

۱ـ در اعلامیه‌ای که آن را ژنرال شریف پاشا و بوغوس پاشا ـ نماینده داشناک‌های ارمنی ـ امضا کرده بودند، از جمله گفته شده بود: «دو ملت ارمنی و کرد، هر دو آریایی و هر دو دارای آرمان و هدف‌های مشترک هستند که همانا آزادی و استقلال سرزمین‌های آنان از یوغ ترکان است» ـ س.ا.

2- Problem

۳ـ بنگرید: س.ای. آرلف. ***خاطرات دیپلمات***...، مسکو، ۱۹۶۰، ص ۲۲۱.

پاشا، به روز ۱۵ ژوئن سال ۱۹۱۹ از ***آماسیه*** تلگرام رمزی با متن زیر به نایب والی ***دیاربکر*** مخابره کرده بود:

«هر جمعیتی که می‌کوشد در کشور تخم نفاق بیفشاند می‌بایست بی‌درنگ منحل گردد... این خواستی است که آن را وظیفهٔ میهن‌پرستانه، پافشارانه ایجاب می‌کند. از این رو، من گام‌هایی راکه شما دربارهٔ باشگاه کُردان برداشته‌اید، یکسره تأیید می‌کنم».(۱)

در این تلگرام، سخن بر سر تالان شعبهٔ جمعیت تعالی کُردستان در دیار بکر به‌دست مأموران ترک است. در هر جاکه میسر می‌گردید رویدادهایی از این دست رخ می‌داد. اما، در حال و روز مداخلهٔ مسلحانهٔ بیگانه، دشوازی کار تنها این بود که مقامات ترک نمی‌توانستند علیه کُردان به ستیزی آشکار و گسترده دست ببرند و وظیفهٔ آنان در آن گامه نه این که سرکوبی جنبش کُردان بل در این بود که حکومت خود را در کُردستان نگه دارند و از فئودالان کرد برای ستیز با جنبش رهایی بخش ارمنیان بهره گیرند. م.کمال، در همین باره، در تلگرام رمزی به فرماندهٔ سپاه اول در ***ادیرن***، به تاریخ ۱۸ ژوئن سال ۱۹۱۹ نوشته بود که گویا همهٔ مردم آناتولی «برای رهانیدن استقلال ملی دست به دستِ هم داده‌اند... می‌توان گفت که همهٔ ***والی‌ها و متصرف‌ها*** به این تصمیم پیوسته‌اند. تبلیغ به سود کُردستانی خود مختار، در زیر قیومیت انگلستان پایان یافته است. هواداران این آرمان نابود شده، از میان رفته‌اند و کُردان به ترکان پیوسته‌اند».(۲)

نویسندهٔ این تلگرام روشن نساخته است که کدام «کُردانِ به ترکان پیوسته‌اند»، زیرا می‌دانیم که نه همهٔ رهبران کُرد از جنبش کمالیان پشتیبانی کرده بودند. اما، این نیز واقعیتی است که به کُردان وعده‌هایی داده بودند و برخی از رهبران اینان باور هم کرده بودند که پس از پیروزی کمالیان ادارهٔ سرزمینشان به خودشان سپرده خواهد شد. این که شخصیت‌های جنبش ملی کُرد در ***کنگرهٔ اَرزروم***، در ماه ژوئن ۱۹۱۹ قطعنامه‌ای دربارهٔ دلبستگی به جنبش نوزاد رهایی بخش ترک تصویب کرده بودند، سرچشمه‌اش همین جاست. کنگره اعلام داشته بود که بر آن است از این جنبش پشتیبانی کند، به شرط آن که شُونیستان ترک ادارهٔ خطهٔ کُردان را به آنان واگذار کنند. اما، در کنگره اعلام هم شده بود که اگر جز این باشد، کُردان ـ صرفنظر از

1- Atatürk, Nutuk CIll, Istanbul. 1962, S.901, 903-904 (vasikalar)'

2- Atatürk. Nutuk, CIll. S. 910 (Vesikalar)

جنبش نوزاد کمالیان ـ به قیامی گسترده دست خواهند زد.[۱] رهبران کُرد که در این کنگره بودند، در اصل با پدید آوردن دولت ملی ترک که کُردستان ترکیه در چارچوب آن به خود مختاری برسد، سر ناسازگاری نداشتند. از این رو، بسیاری از آنان در کنگرهٔ *ارزروم* که در روزهای ـ ۱۰ـ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۱۹ برگزار گردید شرکت کرده بودند.

جمعیت دفاع از حقوق ملی و ولایت‌های خاوری نیز که بسیاری از سر کردگان کُردان عضو آن بودند، همدوش یا دیگر جمعیت‌های «دفاع از حق و حقوق» در کنگره *ارزروم* شرکت داشت. اینان مشکل کُرد را هم برای بررسی در کنگره مطرح کردند.[۲] با آن که این مسأله بررسی شد، درمانیفستی (بیانه‌ای) که در کنگره تصویب گردید، آمده بود که «ولایت‌های *ارزروم، سیواس، دیاربکر، خارپوت، وان، بتلیس*... واحدی یگانه هستند که به‌هیچ دستاویزی نمی‌توانند از امپراتوری عثمانی جدا و یا تقسیم شوند... مسلمانانی که در این خطه‌ها هستند... ویژگی‌های قومی یا اجتماعی هر یک از گروه‌هایی را که از آن ساخته شده‌اند می‌پایند، اما در کل، همهٔ این عنصرهای مسلمان به خود همچون برادرانی که از پدر و مادری یگانه زاده شده‌اند می‌نگرند».[۳]

شُونیست‌های ترک از آن رو به چنین پان اسلامی‌گری رنگ‌آمیزی شده باپان ترکی‌گری نیاز داشتند که با بازی با احساسات مذهبی و برانگیختن آن، مسلمانان ـ کُردان، چرکسان و لازان ـ را گرد خود و نیز علیه مردم عیسوی کشور متحد کنند. هم‌هنگام با این، چنان که می‌بینیم، در بیانیه‌ای که در کنگرهٔ *ارزروم* تصویب شده بود، همهٔ مسلمانان ولایت‌های خاوری را مردمانی یگانه نامیده‌اند. اما، به‌رَغم آن که بیانیه «ویژگی‌های قومی و یا اجتماعی هر یک از گروه‌ها را» پاییده باشد، واقعیتِ در آوردنِ آنها به یک «مردم»، از جمله به معنی انکار خود ویژگی ملی کُردان و این نیز به معنی نشناختن حق خودفرمانی کُردان است. از این رو، شگفت آور نیست که بسیاری از شخصیت‌های جنبش کُرد به کمالیان دل نمی‌سپردند و اینان نیز به نوبهٔ خود نه به توده‌های مردم، بلکه به *فئودالان، آقایان* و *پیران* کُرد تکیه می‌کردند. نامه‌ها و پیام‌های بی‌شماری که *م.کمال*[۴] به‌یاری آنها می‌کوشید فئودالان و پیران با نفوذ کرد

1- „Memorandum Sur La situation Kurdes et Leurs revendieations. ..., Paris, 1959, p .2

۲ـ بنگرید: V.C. Askun, Sivas Kongresi. Istanbul, 1963, S. 73.

۳ـ م. کمال، *راه ترکیه نوین*، ج ۱، ص ۳۸۱.

۴ـ م. کمال که چند بار نام او آمده، ژنرال عثمانی ـ مصطفی کمال پاشا ـ و همان کسی است که پس از قبضه کردن حکومت، نام آتاتورک یعنی پدر ترکان را هم به خود چسباند ـ س.ا.

را به سوی خود بکشاند گواه این گفته است.

وی، در ماه اوت سال ۱۹۱۹، قرارهای کنگرهٔ ارزروم را همراه با پیام‌هایی برای برخی از فئودالانِ کلان کُرد فرستاد و در پیام‌ها، آنان را به مبارزه با «فتنه‌های» ارمنیان و دیگر «دشمنان» فراخواند. چنان چه، در پیام به ***عبدالرحمن آقا*** ـ یکی از فئودالان **شیرنگ** نوشته بود: «همهٔ جهانیان از وفاداری شما به خلافت و تاج و تخت آگاهند. به همین‌گونه هم روشن است که شما روا نخواهد داشت خاک مقدس وطن ما از سوی ارمنیان لگدمال شود. من که بیش از دیگران بر صفات والای شما آگاهم، سخت باور دارم که به زودی شما را بر تارک میهن‌پرستانی ببینم که همِّ خویشتن را وقف کار ملت و میهن کرده‌اند. چند نسخه از بیانیه و قرارهای کنگرهٔ ***ارزروم*** را برای شما می‌فرستم.

خواهشمندم بی‌درنگ به سازماندهی نیروهای ملی بپردازید و باتوانایی، به کار و کُنِش خیانتکارانه دشمنانِ ما پایان دهید. به میهن‌پرستی و وفاداری شما، سخت باور دارم و چشم براه ثمرهٔ تدبیرهای شما هستم». (۱)

تلگرام‌هایی همانند این پیام به ***حاجی موسی‌بِیَ*** ـ فئودال **موتکین** ـ، ***شیخ عبدالباقی کُفرَوی زادهٔ بتلیسی***، ***عمرآقا*** ـ فئودالِ **درشو**ـ رسول آقای مشاسایی، سعدالله افندی ـ نمایندهٔ پیشین ـ، شیخ محمد افندی، شیخ ضیاءالدین افندی نورشینی و به جمال چتوبی ـ فئودال ***گُرزآیین*** ـ مخابره شده بود.

برخی از فئودالان کرد، فراخوان م. کمال را لبیک اجابت گفتند و آن را پذیره شدند. اما، بیشترشان نه تنها از این رو که در قرارهای کنگرهٔ ارزروم مصالح کُردان نادیده گرفته شده بود، بلکه در اساس از آن جا نیز که هوادار سلطان بودند و نمی‌خواستند این «تازه بدوران رسیده» را به رسمیت بشناسند، از این تصمیمات پشتیبانی نکردند. دربارهٔ نیروهایی پیشگام جامعهٔ کُردان در ترکیه که در «وفاداری آنان به خلافت و تاج و تخت» تردید و گمان بود باید یادآور شویم که ***ک.آتاتورک*** سخت از آنان بیزاری داشت و سببش هم روشن است: در حال و روز گسترش رزمِ رهایی بخش مردمان امپراتوری فروپاشیدهٔ عثمانی، اینان نمی‌توانستند آن «میهن‌پرستانی» باشند که خویشتن را وقف کار «ملت ترک» و «میهن عثمانیِ» زِهوار در رفته کنند. سبب این که تنها انگشت شماری از کُردان به کنگرهٔ سیواس آمده بودند و نمایندگی

1- K. Atatürk, Autuk, CIII, S. 940 (Vesikalar)

بخش‌های کُردنشین... با خود م.*کمال*، *رئوف‌بی*، *رائف افندی*، *شیخ حاجی افندی* و *بکرسامی* بود[۱]، همین بوده است. دشوار نیست ببینیم که این «نمایندگان» ولایت‌های خاوری، چه‌گونه نمایانگر صرفه و صلاح کُردان بوده‌اند: بیانیهٔ کنگرهٔ سیواس، به تاریخ ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۱۹، با همهٔ سوی ضدامپریالیستی‌اش، سرتاپا آغشته از روح شونیسم ترک و منکر حقوق ملی اقلیت‌ها و از جمله حقوق ملی کُردان بود.

در ماه ژانویهٔ سال ۱۹۲۰، تصمیم‌های کنگره‌های *ارزروم* و *سیواس* شالودهٔ «بیانیهٔ ملی» پارلمان استانبول که بیشتر نمایندگانش نمایانگر مصالح کمالیان بودند گردید. در نخستین مادهٔ «بیانیهٔ ملی» آمده بود: «همهٔ بخش‌های امپراتوری عثمانی در دو سوی خطی که آن را پیمان صلح *مودرُس* به تاریخ ۳۰اکتبر سال ۱۹۱۸ معیّن کرده و بیشتر مردم این بخش‌ها ترک و مسلمان هستند و هر یک با دیگری دارای پیوندهای مذهبی و فرهنگی بوده و در راه هدفی یگانه می‌کوشند، واحد یگانه‌ای را می‌سازند و با هیچ دستاویزی به جدایی حقیقی و یا حقوقی از یکدیگر تن در نخواهند داد».[۲]

هم تصمیم‌های کنگره‌های ارزروم و سیواس و هم مواد اساسی «بیانیهٔ ملی» می‌نمایاند که کمالیان حقوق ملی برای کُردان نشناخته، کوشیده‌اند از فئودالان کُرد برای هدف‌های خویش بهره گیرند و این کار را با «یگانگی دینی و ملی» پرده‌پوشی کنند. پس، شگفتی‌آور نیست که چرا نیروهای ملی کُرد، بی‌آن که چشم براه چیز تازه‌ای از سوی کمالیان باشند، آمادهٔ پیگیریِ آن رزمی شدند که در دوران ترکان جوان آغاز گردیده بود. از سویی، از آن جاکه کمالیان برای بی‌سر ساختن جنبش کُردان، شکار رهبران آن جنبش را در استانبول آغاز کرده بودند و از دیگر سو، از آن جاکه دولت‌های امپریالیستی از بیم «انقلابیگری» کمالیان می‌کوشیدند از همهٔ نیروهای ناخشنود و از جمله، از جنبش کُردان بر ضد اینان بهره گیرند، شتابی بیشتر پدید آمد. شورش سال ۱۹۱۹ ملاطیه را می‌بایست نخستین برآمد جدی کُردان در این دوره برشمرد. برخی از اعضای جمعیت تعالی کُردستان و نیز یک سرگُرد انگلیسی به نام *نوئل* در بسیجاندن این شورش دست داشتند. وابسته به همین، گزارش جاسوس انگلیسی که در تابستان سال ۱۹۱۹ به وزارت امور خارجهٔ انگلستان فرستاده شده بود درخور نگرش است: «با *عبدالقادر* و برخی از همپالکی‌هایش گفتگو شد. به آنان پیشنهاد کردم به کُردستان بروند و نفوذ خود را در

1- Askun, Ayni eser. S. 149

2- E.Z. Karal. Türkiye cumhunriyeti tarihi (1918 - 1960).Istanbul, 1963, S. 52

آن جا به کار اندازند. برای تأثیر بر آنها، به ناچار پنج بار تأکید کردم که ما کوشش داریم ترکان را بفریبیم. در این میان، چندان هم نباید به کُردان دل سپرد. هدف دولت اعلیحضرت آن است که ترکان را هر چه بیشتر زبون و ناتوان سازد. برانگیزاندن کُردان برای این درکارسازی‌ها (عملیات) نقشهٔ بدی نیست». در گزارش دیگری، در همان سال ۱۹۱۹ آمده‌است:

«کُردان، هنوز بر مصطفی کمال نشوریده‌اند، اما نوئل امیدوار است که او را این کار دست دهد...».[1] تابستان سال ۱۹۱۹، سرکُرد نوئل به ملاطیه درآمد. نمایندگان عشیرهٔ کُرد بدرخانی. ***کامران علی‌بی*** ، ***جلادت بی*** -و نیز، ***جمیل پاشازاده اکرم بی*** (از دیار بکر) که پانزده سوار کُرد به همراه داشتند به پیشواز او رفتند. بنا بر تلگرام رمز مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۱۹ (به شمارهٔ ۵۲۹، از فرماندهٔ سپاه پانزدهم) به ***کاظم قره بکر پاشا*** - فرماندهٔ سپاه سوم -، نوئل گفته است که از سوی حکومت سلطان مأموریت دارد که در محل، تناسب شماره مردم ترک، کُرد و ارمنی را بسنجد.[2] اما، این که ***خلیل رحیم***. بیْ -متصرف (حاکم) ملاطیه -او را بی‌درنگ نزد خود پذیرفت و به زودی، ***خلیل رحیم بی*** که «آق سقال» (ریش سفید) و سر کردهٔ عشیرهٔ بدرخانی بود، فرمانروای کُردستان اعلام گردید[3]، در هدف‌های راستین سفر سرگُرد انگلیسی به ملاطیه، جایی برای گمان باقی نمی‌گذارد. به‌زودی، علی غالب‌بی -والی ***ایلیازیق*** (***خارپوت***) -نیز، به‌دستاویز پیگردِ راهزنانی که به بار و بنهٔ چاپار پستی دستبرد زده بودند به آن جا آمد.[4] افزون بر آن، خلیلی رحیم‌بی، نمایندگانی چند از عشایر کُرد را هم به ملاطیه فراخواند. همه چیز نمایانگر آن بود که برای شورشی علیه ترکان بسیج و سفَربر می‌شوند. چنین می‌نماید که در همین هنگام، کنگرهٔ سران کُرد که در آن، خلیل رحیم بی‌همچون فرمانروای کُردستان و به نام کمیته دفاع از حقوق کُردان، اصول اساسی کُردستان آزاد را اعلام کرد، باید در محلی ***شیرو*** (نزدیک به بیست کیلومتری ***ملاطیه***) گرد آمده باشد؛ پیامی نیز دربارهٔ این اصول برای برخی از سران کُرد فرستاده شد. در پیام آمده بود: «کُردان که در پی فشار و ستم مأموران حکومت ترکیه، در کُردستان به زندگی فلاکت‌باری محکوم شده‌اند، فرا رسیدن لحظه رهایی خویش را با خشنودی بزرگی شادباش می‌گویند. مردم کُردستان، از امروز دیگر زنجیر بردگی را به گردن نمی‌نهند».

1-Ulubelen. Ingiliz gizli belgelariyle Türkiye, Istanbul, 1967,S.202.

۲- بنگرید: K. Atatürk. Nutuk, Cll S. 951.

۳- بنگرید: Gazet. (غازت)، ۳ مارس ۱۹۲۵.

۴- در این‌باره بنگرید: V, C. Askun. Aynieser.

قانون‌های ترکیه که تا امروز ابزار **تبهکاری** و ستم بوده است، دیگر در چارچوب قلمرو ملی نافذ نخواهد بود. کنگره که هدفش نیک انجامی کُردان از راه رشد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنهاست، در اساس به تدبیرهایی دست خواهد برد که دستیابی به این هدف را امکان‌پذیر می‌سازد. مجلس قانونگذاری، در همخوانی با دوران نوینی که در تاریخ کُردستان آغاز می‌گردد، به زودی فراخوانده می‌شود. اما، اکنون پیروی از قرارهای زیر پیشنهاد شده‌است:

الف) دادگاه‌ها می‌توانند در شکل کنونی، تا چندی همچنان به کار و فعالیت ادامه دهند.

ب) پلیس، ژاندارمری و قوای نظامی در زیر فرماندهی من خواهند بود.

ج) همهٔ جنگ‌افزار، ساز و برگ و لباس‌های نظامی که حکومت برای سپاه سرکوبگر مبارزان کُرد فرستاده است. در دست من خواهند ماند.

د) عفو عمومی اعلام خواهد شد.

ه) تصویرهای طلعت، انور و جمال و نیز «طغرای» سلطان که در بناهای اجتماعی و مدارس آویخته شده‌اند، بی‌درنگ دور ریخته خواهند شد.

و) تا هنگامی که آموزگاران کُرد به تدریس آغاز نکرده‌اند، درهای مدرسه‌ها بسته خواهد ماند».(۱)

مصطفی کمال پاشا، در آغاز ماه ژوئیهٔ ۱۹۱۹ بر بسیج وَسَفَربَریِ شورش آگاه شده بود. وی به فرمانده سپاه سیزده در دیاربکر فرمان داد تا شخصیت‌های کُرد راکه از استانبول به ملاطیه می‌آیند زیر چشم داشته باشد و پس از ورد، بی‌سروصدا بازداشتشان کند. اما، فرماندهان یکان‌های محلی دل و زهرهٔ این کار را نداشتند. پس، به فرمان مصطفی کمال، **الیاس بِی** - فرمانده هنگ پانزده (پادگان ایلیازیق) - با پنجاه و دو سربازِ سوار بر استر و دو تیربار، به روز نهم سپتامبر ۱۹۱۹ راهی ملاطیه شد. همانروز، دو اسواران از ایلیازیق، یک اسواران از سیورک و نیز چند افسر با خودرو از سیواس رهسپار ملاطیه شدند. همین که رهبران کُردان از نزدیک شدن سپاهیان ترک آگاه شدند به **کاخه** پناه بردند و در آن جا آمادهٔ قیام گردیدند. اینان برای این کار به سرهنگ **بل** - سرپرست اینتلیجنت سرویس در حلب روی آوردند(۲)،

1- Gazet, 3,lll, 1925

2- Th. Boos, Connalsarce des Kurdes Beyrouth, 1965. p. 147

اما وی رأی آنان را از شوریدن بر ترکان زد.[۱]

باید پذیرفت که م. کمال، از این کار به خوبی آگاه بوده است، زیرا اگر در آغاز ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۱۹، وی خواستار بازداشت «بی‌هیاهو و بی‌سر و صدای» سران کُرد شده بود، این بار در روز ۱۰ سپتامبر، فرمان داد که آنان را پیگرد و دستگیر کنند. وی، هم‌هنگام با این، دستور داده بود «چاره اندیشی‌هایی کنند تا جنبش جدایی خواهی، از دریافت هرگونه یاری محروم گردد؛ تفتیک بی به ریاست ژاندارمری ملاطیه گماشته شود و یک میهن‌پرست ترک والی ایلیازیق گردد و او برای پیشگیری از هر کوششی علیه میهن و ملت، فرماندهی همهٔ سپاهیان حکومتی را در ملاطیه و ایلیازیق، یکسره به دست خود بگیرد؛ در همه جا جار بزنند که هر کس به فراریان بپیوندد، سخت گوشمال خواهد شد و کیفر خواهد دید...؛ با نگرش به این که، به گمان، می‌بایست با سپاهیان بیگانه که هستی ملی ما را به خطر انداخته‌اند پیکار کنیم، دربارهٔ آمادگی در این زمینه و تدبیرهایی که پیش خواهید گرفت به من گزارش بدهید».[۲]

فرماندهان یکان‌های ترک، به‌رَغم اکید بودن این فرمان‌ها، هنوز هم سرتاپا دچار سست دلی و گمان بودند. چنان چه، *الیاس‌بی*، به روز ۱۱ سپتامبر گزارش داده بود که مأموری از سوی متصرف آمده است و می‌گوید که «والی ـ غالب بی ـ و متصرف آماده‌اند با شرط‌هایی به سر کارهای خود بازگردند. خواهشمند است آگاهی دهید که پذیرفتن و یا نپذیرفتن این پیشنهاد با صرفه و صلاح کشور همخوانی دارد یا نه؟»

اما، فرماندهان یکان‌ها بی‌آن‌که به خطر عملیاتی فعالانه تن در دهند، سران کُردان را سخت زیر چشم داشتند. چنان‌چه همین الیاس بی، در شب یازدهم و دوازدهم سپتامبر، تلگرامی از سوی خود و دیگر یکان‌های نظامی به ملاطیه فرستاد، که در آن گزارش داده بود کُردان در *راکا* (پنج ساعت راه تا ملاطیه) گرد می‌آیند و متصرف ـ خلیل رحیم بی ـ و هوادارانش نیز در آن جا هستند و عشیره‌های کُرد همجوار (تا سیورَک) و حتی عشایر درسیم هم برآنند که به‌خاطر کارِ کُردان به آن جا بیایند.[۳]

کمال، که در تکاپوی پیشگیری از پیوستن کُردان درسیم به شورشیان ملاطیه بود، به **رشید پاشا** والی سیواس ـ فرمان داد تا آن سران کُرد را که به سود دولت کُرد تبلیغ می‌کردند نزد وی

۱ـ بنگرید: و. نیکیتین *کُردان*، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۹۲.

2- Atatürk . Nutuk, C.I, s. 122, 125-126

۳ـ همان‌جا، ص ۱۳۳ـ۱۳۴.

بیاورد. اما، تنها ***عالی شأن‌بی*** (نمایندهٔ کُردان ***قوچ‌گیری*** و رئیس ناحیهٔ عمرانیه) به دیدار کمال آمد و بس. این دیدار، در سپتامبر سال ۱۹۱۹، در سیواس دست داد و در آن، کمال از عالی شأن‌بی خواست که کار و کنش همونداِن (اعضای) جمعیت تعالی کُردستان را گزارش کند. وی پاسخ داد که پیرو ***اصل ویلسون*** ـ رئیس جمهور ایالات متحدهٔ امریکا ـ ولایت‌های خاوری به ارمنستان واگذار می‌گردد و از این رهگذر، حقوق کُردان زیر پا گذاشته می‌شود. برای همین هم کُردان این هدف را دنبال می‌کنند که در ولایت‌هایی که بیشتر مردمانش کُردند، یک کُردستان خودگردان با برخورداری از پشتیبانی سلطان ترکیه بسازند. کمال، در پاسخ گفت که اصل ویلسون هیچ نیرویی ندارد و به سران کُرد پیشنهاد کرد که همانند نمایندگاِن دِرسیم با وی همکاری کنند. کمال، در پایان گفت باور دارد که سران کُردان از نقشه‌های ضد ملی حکومت سلطانی فرید پاشا پشتیبانی نمی‌کنند، زیرا همهٔ نمایندگان کُردان، در کنگرهٔ ارزروم به وی قول داده‌اند که از وی حمایت کنند و از این رو، او خودش نمایندهٔ ولایت‌های خاوری است.(۱)

کمال، با گفتگو با برخی از سران کُرد این هدف را دنبال می‌کرد که نگذارد آنان به کُردان ملاطیه بپیوندند. هم‌هنگام، یکان‌های ترک برای سرکوبی اینان گسیل گشته بودند. کُردان ملاطیه که برای شورش، بسیج و آماده سفر شده بودند، چون از پشتیبانی عشیره‌های همجوار برخوردار نشده بودند پراکنده گشتند و علی غالب‌بی، در آغاز به ***اورفا*** و سپس به ***حلب*** گریخت. نوئل ـ سرگرد انگلیسی ـ از راه ***البستان*** فرار کرد.

شرکت‌کنندگان این برآمد که از رهبری خویش و یاری انگلیسیان بی‌بهره مانده بودند هر یک به سوئی فرا رفتند.

ناکامی نخستین کوشش ضدکمالی کُردان بدان معنی نبود که کمالیان به جنبش کُردان پایان داده و کار آن را یکسره کرده باشند. در زمینهٔ موارد زیر پا گذاشته شدن آمال ملی کُردان از سوی کمالیان که پیشتر به آن نگریستیم، دشوار نیست دریابیم که جنبش کُردان می‌بایست همگام با آفتابی و رو شدن سیاست ملی کمالیان گسترده‌تر شود. به هر حال، جنبش کُردان در این گامه (مرحله) عاملی چنان کارا بود که از پذیرش بین‌المللی برخوردار گردید. سخن دربارهٔ به رسمیت شناختن حقوق ملی کُردان در ***پیمان سِوَر*** است.(۲) هر چند که این پیمان،

۱ـ بنگرید ***پیمان و اسناد صلح سور*** مسکو. ۱۹۲۷، ص ۲۴ـ۲۵.

۲ـ پیمان سلحی که در تابستان سال ۱۹۲۰ در پاریس بسته شد و به پیمان سِوَر مشهور است ـ م.

هیچگاه نافذ و کاری نشد، اما پیشنهادهای آن به هنگام نمایان ساختن سیاست دولت‌های باختری در خاور نزدیک و نمایانیدن جا وَتَرازِ پشتیبانی از جنبشِ رهایی بخش کُردان که دیگر نمی‌شد آن را نادیده انگاشت، بسیار دیدنی است.

چنان که می‌دانیم در مادهٔ ۶۲ پیمان سِوْر پیش‌بینی شده بود که در قلمرو ترکیه، ولایت‌های خودگردانی که بیشتر باشندگانشان کرد باشند پیرو برنامه‌ای که می‌بایست نمایندگان انگلستان، فرانسه و ایتالیا فراهم کنند پدید آید. مادهٔ ۶۳ ترکیه را متعهد می‌ساخت که پیرو برنامه‌ای که کمیسیون فراهم خواهد کرد، خودگردانی را در مهلتی سه ماهه انجام دهد. سرانجام، درمادهٔ ۶۴ پیش‌بینی شده بود که کُردان می‌توانند از جامعهٔ ملل بخواهند که حق آزادی و جدا شدن از ترکیه را به آنان بدهد. جامعه ملل می‌توانست این خواست را روا بشمارد و سپس ترکیه هم می‌بایست بناگزیر آن را بپذیرد؛ در این میان، این نکته می‌بایست همچون سازشی ویژه میان دولت‌های عمدهٔ هم‌پیمان مستند گردد. واپسین بند این ماده، دربارهٔ ولایت موصل بود و در آن گفته شده بود هنگامی که ترکیه از ولایت‌های کُردان دست بردارد، دولت‌های عمدهٔ هم‌پیمان، با پیوستن داوطلبانه کُردان باشندهٔ آن بخش از کُردستان که تاکنون در ولایت موصل بوده نیز به این دولت کرد، ناسازگاری نخواهند کرد.[1]

در پیمان سور، نخست به پیدایش کُردستان خودگردان در قلمرو ترکیه، با حق تبدیل آن به کُردستان آزاد، پس از گذشت یک سال و پیوستن کُردان بخش موصل به آن پیش‌بینی شده بود. برای همین است که و. نیکیتین، به هنگام سخن دربارهٔ اهمیت پیمان سور برای کُردان می‌نویسد: «هر چند که پیمان سور تنها در روی کاغذ ماند، با این‌همه، این پیمان در رشد مسألهٔ کُرد چرخشی بسیار پراهمیت بود. برای نخستین بار در تاریخ، مسألهٔ ،،خودگردانی ولایت‌هایی که باشندگانشان سربه‌سر کُرد هستند،، در یک سند به بررسی گذاشته شد. از آن دم، دیگر در اهمیت بین‌المللی مشکلِ[2] کُرد گمان و دودلی نیست».[3]

اما، در هیچ‌یک از آن چه که دیده آمد، ویژگی امپریالیستی پیمان سور در کل، و نیز «سیاست کُردی» دولت‌های امپریالیستی انکار نمی‌شود. سخن در این راستا نبود که اینان هوس داشته باشند به کُردان «ترک» در شرایط فرو پاشیده شدن دولت عثمانی استقلال

۱ـ بنگرید: **پیمان و اسناد صلح سور**. مسکو، ۱۹۲۷، ص ۲۴ـ۲۵.

۲ـ در همهٔ این متن، **مشکل** به معنی Problem به کار رفته است، زیرا معنی **مشکل** همین است نه این که **دشواری** - س.ا.

۳ـ و. نیکیتین. کُردان، مسکو، ۱۹۶۴، ص ۲۹۲.

بدهند، بلکه اینان در تکاپوی آن بوده‌اند که از آرزوها و آرمان‌های ملی کُردان به سود خواست‌های استیلاجویانه و جهان‌خوارانهٔ خویش بهره گیرند. این، از جمله از آن جا پیداست که انگلیسیان، پس از به‌چنگ آوردن جنوب کُردستانِ عثمانی ـ کُردستان عراق کنونی ـ در آن جا جنبش کُرد را سرکوب کردند و حق استقلال کُردان عراق را به رسمیت نشناختند. اما، انگلیسیان، در همان هنگام از جنبش کُرد در ترکیه «پشتیبانی» کرده، کوشیدند کمالیان را برای واپس‌نشینی‌های آینده زیر فشار بگذارند. از این‌رو، شگفتی‌برانگیز نیست که کمالیان، هر چه بیشتر به سوی راست گام برمی‌داشتند و برای خوش آیند امپریالیست‌ها، بیشتر به سازشان می‌رقصیدند و خوشرقصی می‌کردند، امپریالیستان هم به همان اندازه، پیمان سور را «به بوتهٔ فراموشی می‌سپردند». برای همین است که هنگامی که ترکان در کنفرانس لوزان، به واگذاری ولایت موصل به انگلستان تن در دادند و هنگامی که از این رهگذر، کام انحصارهای انگلیسی و غیرانگلیسی شیرین شد، پیمان سور از یادها رفت؛ پیداست که پس از آن هم، دستگاه‌های امپرالیستی از مفسده جویی و هنگامه سازی‌های خویش در مسألهٔ کرد و جنبش رهایی بخش کُردان دست نکشیدند.

وابسته به همین، نمی‌شود، دو پهلوی برونذات و درونذات[1] مسألهٔ کُرد را یادآور نشد. پهلوی برونذات این مشکل، همان ویژگی این جنبش بود که سیاست برتری خواهانهٔ ملی (شوونیستی) نیروهای واپسگرای ترک آن را داغتر کرده بود. پهلوی درونذات، همانا تکاپوی دستگاه‌های جاسوسی امپرالیستی برای بهره گیری از این جنبش به سود هدف‌های خویش بود.[2] به رَغم به هم بافته شدن این دو گرایش، رزمندگی این مردم ستمدیده در راه رهایی از ستم حکومت ترکیه، گرایش آغازین و در نتیجه اساسی است. این رزمجویی که به روزگار ترکان جوان آغاز گردیده بود، در ترکیهٔ کمالی هم ادامه یافت؛ سیاست محافل حاکمهٔ ترک که صرفه و صلاح ملی کُردان را زیر پا گذاشته، می‌کوشید کُردان را در خود فرو برده و یا نابودشان کند، خاستگاه این رزمجویی بوده است. پس شگفت آور نیست که چرا نه تنها توده‌های دهقانان، بلکه عنصری چون یکان‌های پراکندهٔ سوار نظام کرد ـ حمیدیه ـ نیز که تا چندی پیش به رژیم سلطان ترک وفادار بودند، به جنبش ضد ترک پیوستند.

می‌دانیم که عبدالحمید (سلطان ـ خلیفه) سپاه «حمیدیه» را در سدهٔ نوزدهم میلادی

1- Objective, subjective

۲ـ بنگرید: گ. ب. آکوپف *دربارهٔ مسألهٔ وحدت ملی کُردان*، مسکو ۱۹۵۲، ص ۱۸.

ساخته بود و آن همانا فوج‌های نمونهٔ عشیرتی فئودالان کُرد بود. حکومت ترکیه با ساختن سپاه حمیدیه، امیدوار بود که از آن در پیکار با جنبش رهایی‌بخش ارمنیان و نیز در جنگ با روسیه کار بگیرد. هم‌هنگام، حکومت ترکیه که فئودالان کُرد را زیر کنترل خویش گرفته بود، این هدف را هم داشت که جنبش نوزاد کُرد را از این نیروی آماده بی‌بهره نگاه دارد. حکومت ترکیه به نخستین هدف خویش دست یافت. راهزنان فئودالِ کُرد، به‌ویژه به هنگام تالان و پیگرد ارمنیان که ترکان جوان آن را در سال ۱۹۱۵ سازمان داده بودند «هنرنمایی» کردند. دربارهٔ دو هدف دیگر باید یادآوری کرد که به هنگام نخستین جنگ جهانی، چندی از یکان‌ها و گروه‌های رزمی «حمیدیه» که فرو پاشیده شدن امپراتوری عثمانی را می‌دیدند به سپاهیان روس پیوستند و هرازگاهی جنگ‌افزار خود را علیه حکومت عثمانی به کار می‌بردند و از این رهگذر، عامل فعال جنبش می‌گردیدند.

کمالیان با آن که به نهاد فئودالی ـ واپسگرایانهٔ بُنداد «حمیدیه» آگاه بودند، به این امید که از کُردان در کار و کوشش‌های استیلاگرانهٔ خویش بهره گیرند، آن را از هم نپاشاندند.

توده‌های اساسی سپاه «حمیدیه» در «جبههٔ خاور» بودند و فرمانده آنان ـ کاظم قرابکر پاشا ـ بر آن بود که از اینان در جنگ استیلاجویانه با ارمنستان و دست‌اندازی به مردمان فراسوی قفقاز و نیز در «آرام ساختن» کُردان کار گیرد. اما، در حال و روز تازه‌ای که پیش آمده بود، نمی‌توانست به هدف‌هایش دست یابد. هنگ‌های «حمیدیه» که از سوی ترکان فریب خورده بودند، از به جای آوردن فرمان‌ها سرباز می‌زدند و هر از گاهی سر به شورش بر می‌داشتند. در این دوره، هنگی که فرماندهی‌اش با خالدبی جبرانلو بود نقشی بسیار فعالانه داشت.

خالدبی جبرانلو که از یک خانوادهٔ بزرگ فئودالی کُرد برخاسته بود، در استانبول از مدرسهٔ عشیرتی فارغ‌التحصیل شده، با فرهیختگی و کاردانی سپاهیگری‌اش سرآمد فرماندهان «حمیدیه» گردیده بود. او، در همان هنگامِ جوانی به پایگاه سرهنگی برآمده، در آغاز فرمانده هنگ و سپس فرمانده لشکر در سپاه «حمیدیه» شده بود. وی از فروپاشیده شدن امپراتوری عثمانی و بیدار شدن جنبش کُردان زیر سلطهٔ عثمانی همراه با زمزمهٔ «پشتیبانی» دولت‌های باختری از این جنبش، ناگزیریِ پیوستن به جنبش و یاری به آن را دریافت.

خالدبیِ جبرانلو و دیگر افسران هنگ وی، در سال ۱۹۲۰، سخت به فرادهی و تبلیغ آرمان کُردستان آزاد آغاز کردند. اینان در ایلچه (بخش)های ***وارتو، کارلیف، ملازگرت، بولانیق*** و ***خینیس*** با پیران و سران عشایر کُرد دربارهٔ رودررویی با قرارهای کنگره‌های ارزروم و

سیواس و نیز ایستادگی در برابر آن مادهٔ «بیانیهٔ ملی» که در آن، در آوردن کُردستان «ترک» به ساختار ترکیه پیش‌بینی شده بود به گفتگو پرداختند.[1] اینان می‌انگاشتند که روزگار رهایی از یـوغ بـندگی تـرکان کـه کُـردان را چـندین سـده در جـهل و تـاریکی نگـه داشـته و از پیش‌پاافتاده‌ترین حقوق انسانی بی‌بهره ساخته بودند فرا رسیده است. نیز در همان هـنگام، رفته‌رفته در می‌یافتند که در حال و روزی کـه پـیدا آمـده است، ایـن حـق را مـی‌توان از راه رستاخیزی زیناوند (مسلحانه)، فرابردن تراز آگاهی مردم و نیز فرادهـی آرمـان‌های پـیکار رهایی‌بخش به دست آورد. از این‌رو، رهبران کُرد به مسلح ساختن عشیره‌های پیرو خویش پرداخته، به آنان رهنمود دادند که در جامهٔ کُردی بگردند، به کُردی بخوانند و بنویسند و نیز نوشته‌های مردان سیاسی و نویسندگان کُرد ـ نوشته‌های خود ***خالدبی جبرانلو، ملااحمد جزری، احمدخانی*** و دیگران ـ را در میان کُردان گستردند.

خالدبی جبرانلو، در تابستان سال ۱۹۲۰ با ***عبدالقادر*** و ***عبدالرحمن حق پارلو*** کـه از هموندان جمعیت تعالی کُردستان بودند در استانبول تماس گرفت و به یاری آنان با یوسف ضیاء و هوادارانش ـ نمایندگان مجلس کبیر ملی ترکیه ـ کنار آمدند و همزبان شدند که از راه جامعهٔ ملل برای دستیابی کُردستان به آزادی از ترکان بکوشند. در هـمان هـنگام، خـالدبی جبرانلو، به گردآوری پیام‌های کتبی فـرمانروایـانِ روستاهای بـخش‌های ***وارتو، بولانیق، ملازگرت، خینیس، کارلیف، سولخان*** و ***چپکچور*** آغاز کرد کـه در آن پـیام‌ها، از جـامعه مـلل خواسته بودند به کُردستان ترکیه استقلال بدهد. این پیام‌ها، از راه جمعیت تعالی کُـردستان، برای مصطفی نمرودی و شریف پاشا، به جامعهٔ ملل فرستاده شد.

کار و کُنش (فعالیت) خالدبی جبرانلو، نادیده نمانده بود. روز ۱۹ اوت سال ۱۹۲۰، او را به ارزروم فرا خواندند و بر سر کمیسیون محاسبات شورای (دادگاه) عالی سپاه گماشتند، تا این که به گمانشان وی را از جنبش کُرد جدا ساخته بـاشند. امـا، ایـن مـقام رسـمی در ارزروم، پوششی نیک و مناسب برای کار و کنش پنهانی بود. در سال ۱۹۲۱ (بنابر داده‌هایی دیگر، در سال ۱۹۲۲) خالدبی جبرانلو، در ارزروم، کمیته‌ای پـنهانی آراست و هـمکاری بـا جـمعیت تعالی کُردستان و ***یوسف‌ضیاء*** راکه سپس، در پی ناسازگاری خود، از کار مجلس برکنار گردید استوارتر گردانید و همراه با یوسف‌ضیاء به فرادهی (تبلیغ) آرمان استقلال ادامـه داد. ایـنان

1- M.S. Firat. Dogu illarive Varto tarihi. Ankara, 1961, S. 117-118

توانستند هشتاد در صد کُردان بخش‌های یادشده را به سوی خود بگردانند[۱] و به دست رهبرانشان، آنان را مسلح کنند و سازمان بدهند. همان‌گونه که کمیتهٔ ارزروم، به رهبری خالدبی جبرانلو، طرح رستاخیز مسلحانه در بخش‌های کُردنشین خاورِ در سیم را در می‌انداخت، اعضای پیشین جمعیت تعالی کُردستان و نیز ترکان، در بخش در سیم - قوچ‌گیری می‌بسیجیدند و سفربری می‌کردند.

نا گفته نماند که گزینش این خطه، نه از سر تصادف بود. سخن بر سر آن است که چنان که م. **فرونزه** یادآوری کرده است، کُردانِ دَرسیم، در ناهمسوی کُردان «فربود و درست دین» (سنی)، علی‌اللهی هستند و قزلباش نام دارند و «مسلمانان راستین - سنیان - از آنان بیزارند، به‌ویژه که داده‌ها دربارهٔ باورهای اینان، بسیار تاریک و افسانه‌آمیز است. روی هم رفته، تا همین روزگار، دور نگاهشان می‌دارند و در تنگنا می‌گذارند...» وی، اندکی بالاتر، یادآور شده است: «دربارهٔ کُردهای عشیرت قزلباش، باید بگویم که اینان هیچ‌گونه خدمت سپاهی‌گری نداشته‌اند و از دیدگاه دولت ترک، در میان مردم آناتولی، به آنان کمتر از همه می‌شود اعتماد کرد. اکنون هم، اینان همین حال را دارند. اینان نه تنها در ارتش خدمت نمی‌کنند، بلکه با آتش قیام‌هایی که پیاپی برمی افروزند، حکومت را به دردسر بزرگی دچار می‌سازند...»[۲] همین زمینه‌ها بود که در گزینش در سیم، همچون کانون جنبش کُردان، کار خود را کرد. در آغاز سال ۱۹۲۰، در تکیه‌ی ***حسین آپتال*** در دهستان یلیج (بخش کانگال) نمایندگان کُردان انجمن کردند و در آن کار، سران عشایر جان بیگیان و کُرمِیْشان و جز اینان همدلی و انبازی داشتند.

برگزیدگان کُردان که در این انجمن بودند، یکدلانه سوگند یاد کردند که به خاطر پدیدآوردن کُردستانی جدا و فراگیرندهٔ ولایت‌های دیاربکر، وان، بتلیس، ایلیازیق و در سیم - قوچ‌گیری، دست به پیکار مسلحانه بزنند.

در پی قرار این انجمن، کُردان به گردآوری جنگ‌افزار پرداختند. به کانون جنبش آگاهی آمد که نیروی کُردِ باختر در سیم که به خوبی مسلح و شمارشان ۴۵ هزار تن است، آمادهٔ دست بردن به کار و پشتیبانی از کُردانِ خاور در سیم هستند؛ در ایلیازیق، شاخهٔ جمعیت تعالی کُردستان پدید آمده است و این که در همهٔ گوشه و کنار کُردستان، جنبش ملی با کامیابی دامنه می‌گیرد و گسترش می‌یابد.[۳]

۱ـ بنگرید: Istanbul, 10. VII-1925.

۲ـ م.ون. فرونزه. *سفر به آنکارا* و کودهٔ اثرها، ج ۱، ص ۳۰۰.

۳ـ بنگرید: M.N. Dersimi. Ayni - eser. S. 126.

ماه نوامبر سال ۱۹۳۰ بود. انجمن سران کُرد **درسیم** و **چمیشکزک** در ***خازات*** (مرکز درسیم) گرد آمد و بر این نهادند که برای دستیابی به حقوق ملی، همکوشی و همکاری کنند. به روز ۱۵ نوامبر سال ۱۹۲۰ یاداشتی، به حکومت آنکارا فرستادند و در آن، این خواست آمده بود که بی‌درنگ به درسیمیان پاسخ دهند که دیدمان حکومت آنکارا دربارهٔ خودمختاری در ادارهٔ کُردستان چه گونه است؛ کُردانی که در زندان‌های ***ایلیازیق***، ***ملاطیه***، ***سیواس*** و ***ارزنجان***، دربند هستند، باید همگی، همان دم آزاد شوند؛ همهٔ دیوانسالاران ترک از بخش‌هایی که باشندگانشان بیشتر کُرد هستند، فراخوانده شوند؛ سپاهیان ترک را هم دردم، از بخش قوچ‌گیری فرابخوانند.

حکومت آنکارا، در پاسخ به این یادداشت، هیأتی را به ایلیازیق و درسیم گسیل داشت و این هیأت، خواست‌های کُردان را به حق دانست، اما به آنان اندرز داد که از قیام خودداری کنند. لیکن، رهبران کرد، این رایزنان را از خود راندند و به روزِ ۲۵ نوامبر سال ۱۹۲۰، تلگرامی به امضای سران عشایر باختر و درسیم، از راه والی ایلیازیق، به مجلس کبیر ملی ترکیه فرستادند که در آن گفته شده بود: «در پیمان سور، پدید آیی کُردستانی مستقل و فراگیرندهٔ ولایت‌های دیاربکر، ایلیازیق، وان و بتلیس پیش‌بینی شده است. از این رو باید این کُردستان مستقل را پدید آرند وگرنه، به ناچار، با دست بردن به جنگ‌افزار، به این حق دست خواهیم یافت».[۱]

در سیمیان، نوشته‌ای در پاسخ به این تلگرام دریافت نکردند. اما، بلند پایگان آنکارا برای بازی دادن کُردان و یافتن فرصت، همرایی و همدلی خود را در پذیرفتن خواست سران کُرد، از راه همان والی ایلیازیق به آنان رسانیدند و هم در آن هنگام، دست به کار ترکتازی و جنگ علیه جنبش کُرد در سیواس شدند.

هم‌هنگام، کمالیان کوششی را دامن زدند که هدفش، کشانیدن رهبران نمایان کرد، به سوی خود، به یاری وعده و تطمیع بود. چنان چه، والی ایلیازیق بیانیهٔ مصطفی کمال راکه در آن گفته بود سران کُرد ـ ***میچوآقا*** و ***دیاپ آقا*** ـ را به نمایندگی از درسیم، در مجلس کبیر ملی ترکیه گماشته‌اند، پخش کرد: «نمایندگان کُردان، از همهٔ بخش‌های کُردستان به آنکارا می‌آیند؛ تصمیم‌هایی به سود کُردان گرفته می‌شود و روی هم رفته، خواست‌های کُردستان پذیرفته

1- M.N. Dersimi. Ayni eser. s. 127-129

خواهد شد».[1] میچوآقا و در پی او، دیاپ آقا که وعهده‌ها را باور کرده بودند، همچون «نمایندگان در سیم» به آنکارا رفتند و به دام در افتادند. اینان در تلاش برای رهانیدن خویش، حربه‌ای شدند در دست مقام‌های آنکارا در سرکوبی جنبش رهایی بخشِ کُردان در درسیم. افزون بر این، کمالیان، چند تن دیگر از درسیم و از جمله، ***مصطفی ذکی بی، رامیزبی، عبدالحق، تفتیک‌بی و حسن خیری‌بی*** را هم به «نمایندگی» مجلس کبیر ملی ترکیه برگمارند.[2]

به رَغمِ سیاست سازشکارانهٔ برخی از سران کرد، جنبش در درسیم آرام نگرفت و در سیم، به هیچ رو، فرمانبردار زمامداران ترکیه نبود. در این جا، ***سیّدرضا*** ـ شخصیت برجستهٔ کُرد ـ حکومت واقعی را در دست داشت و او، بی‌آن که در اصل، با همکاری کمالیان ستیزه ورزد، خواستار به جای آوردن حقوق ملی کُردان، در چارچوب دولت یگانهٔ فدرال بود. خود پیداست که چنین خواست‌هایی با مصالح کمالیان همساز نبود و اینان، با آغاز بهار سال ۱۹۲۱، نقابِ «دوستان کُردان» را از رخسار برگرفتند و از گروه‌های مسلح ملی کُردان خواستند که به پایداری پایان داده، تسلیم شوند. هم در میانه، کمالیان ترساندند که اگر نه این باشد، فرمان به نابودی همهٔ روستاهای کُردان خواهند داد. سرهنگ ***خالص*** ـ فرماندهٔ سپاهیان ترک در این بخش ـ به‌روز چهارم مارس سال ۱۹۲۱، برای بیم انداختن در دل کُردان، تنی چند از شخصیت‌های کُرد را بازداشت و همراه با یک گروهان نگهبان، آنان را پیاده به مزارا گُسیل کرد. اما، گروه مسلح کُردان که در جایی به نام ***یازیق آجی***، از این کار آگاه شده بودند، به نگهبانان ترک تاختند، آنان را تارومار و بندیان را آزاد کردند.[3] همین رخدادِ نه‌چندان بزرگ بود که سرآغاز کارزار میان کمالیان و نیروهای ملی کُرد گردید.

کُردان، پس از تارومار کردن نگهبانان ترک، از سرهنگ خالص خواستند که بی‌درنگ، هنگ را تسلیم کند[4] وگرنه، مسئولیت هر پیامدی با اوست. فرماندهٔ ترک، این خواست را نپذیرفت، اما پاسخ داد که خواهشمند است به هنگ اجازه دهند تا به سیواس بازگردد. گروه‌های مسلح کُرد ***محمودبی، عظمت‌بی واشکی‌بی***، پس از این که خواستشان پذیرفته نشد، به روز ششم مارس سال ۱۹۲۱، عُمرانیه را در چنبره گرفتند (پرَوستند = محاصره کردند). همهٔ مردم این بخش، از زن و مرد و پیر و جوان، قیامیان را یاری دادند. پس از نبردی که یک شبانه

۱ـ **همان‌جا**، ص ۱۳۰.

2- Dr. T.z. Tunaya. Ayni eser. s. 538-539

3- A. Kemali. Erzincan, Erzincan. 1932. s. 156

4- M.N. Dersimi. Ayni eser. s. 139-165; A. Kemali. Ayni eser. s. 153-165

روز بود، هنگ ترک، چاره‌ای جز تسلیم ندید. دادگاه ویژهٔ کرد، سرهنگ خالص را به مرگ محکوم کرد و او، در مرکز ***عمرانیه*** که در آن جا درفش کُردستان آزاد را برافراشته بودند تیرباران شد.

در پی درهم شکستن هنگ ترک، شماری بزرگ جنگ‌افزار و ساز و برگ و نیز بیش از هزار اسب و شماری بزرگ استر به دست کُردان افتاد. کمیسیون ویژه‌ای که برپا کرده بودند، به افسران و سربازان اسیر ترک زینهار نامه داد و آزادشان کرد. در آن میان، کُردان و چرکسانی را که در هنگ ترک بودند گذاشتند تا به نیروهای مسلح کُردستان بپیوندند و این رخداد، بازتابی بس گسترده در همهٔ گوشه و کنار کُردستان داشت. کُردان قوچیگری نیز، در پی عمرانیه، به‌پای خاستند و با برخورداری از یاری کُردانِ درسیم از تیرهٔ اُواجیک، به روزِ هشتم مارس سال ۱۹۲۱، بخش خود را از ترکان پاک ساختند: گروه‌های رزمی کرد، پایداری ترکان را در ***کُماخ*** در هم شکستند و قائم مقام و فرماندهٔ ژاندارمری آن جا را به‌اسارت گرفتند. سپس، پل فرات را بازسازی کردند و وینااردند[1]، به بخش ***قوروچای*** گام نهادند، نمایندگان حکام ترک را که در آن جا بودند دستگیر کردند و برای سپردن به دادگاه، به عمرانیه آوردند. کُردان در پی این کار، بخش‌های ***کانگال***، ***کوچ حصار***، ***دورگی***، ***مزارا***، ***رفاهیه***، ***قوروچای*** و ***کماخ*** را به دست گرفتند.

علی کمالی نوشته است که قیام، پهنه‌ای برابر با پانزده هزار کیلومتر مربع را فرا گرفته بود. پانزده گروه زیناوندِ کُرد که هر کدام از یکصد تا یک هزار و پانصد جنگاور داشت، با ترکان می‌رزمیدند. روی هم رفته، شمار مردان جنگی کُردان، اندکی بیش از شش هزار تن بود.[2]

سران رستاخیزگر کرد، با داشتن این نیرو و کامیابی‌هایی بزرگ، به روز یازدهم مارس سال ۱۹۲۱، در تلگرامی به رئیس مجلس کبیر ملی ترکیه به آنکارا، خواستار شدند که بخش‌های قوچیگری، دورگی، رفاهیه، قور و چای و کماخ که باشندگانش، بیشتر کُرد هستند، ولایتی جداگانه‌ای گردند و یک کُرد بومی، والی آن جا شود. اما، به رغم ویژگی بسیار میانه روآنهٔ این خواست، حکومت آنکارا از بررسی و پذیرش آن سرباز زد.

حکومت آنکارا که به حال وروزی دشوار در افتاده بود، به این امید که به یاری سیاستِ «تازیانه و حلوا» از عهدهٔ قیام‌گران برآید، به جای این کار، دست به بازی زد. و برای شکاف

۱ـ وینااردن = گِناردن (ترمیم کردن).

2- A. Kemali. Ayni eser. s. 163

انداختن در جنبش کُرد، هیأتی به سرکردگی رئیس دادگاه تمیز ـ شفیق ـ که کُردی از بتلیس بود، به ولایت‌های خاوری فرستاد و او، همراه با چند تن از بِیْهایِ[1] کُرد بخش سیواس، به روز ۱۵ مارس سال ۱۹۲۱، به دهکدهٔ کُردی **بغارویران** درآمد. او گفت که کُرد است و هوادار سینه چاک جنبش کُرد و از سوی حکومت، با اختیاراتی تام، برای گفتگو با رهبران کُرد آمده است. این «کُرد هوادار جنبش کرد» تنها خواهش کرد که کُردان، تا هنگامی که گفتگو پیش می‌رود، از دست به کار شدن بر ضد ترکان بپرهیزند. اما، ناگفته نماند که در میان سران قیام هم، از این دست «هواداران جنبش کرد» یافت شدند که شمارشان نیز، اندک نبود همان‌گونه که **حیدربی** که به **شفیق** پیوست و از این رهگذر، در رزمِ کُردان در این بخش شکاف انداخت.

در آن میان که گفتگو پیش می‌رفت، ***نورالدین پاشا*** ـ فرمانده گروه سپاه مرکز ـ سفربَر و آمادهٔ دست به کار شدن بر ضد کُردان می‌شد. چنان چه، به روز دوازدهم ماه مارس سال ۱۹۲۱، هنگ ۵۳ سوار از ***یُزگات*** برآمد و راهی **سیواس** شد. گردان‌های تکاور لشکر پنجم در ***آماسیه*** و دو گردان از هنگ ۱۰ لشکر پنجم که در ***مرزیفون*** بودند هم، به روز چهاردهم مارس به آن جا رسیدند. در همان روز، فرمانده سپاه مرکز، فرمان به بسیج بخشی از مردم را داد. نیروهای ژاندارم و نیز یگان‌های مستقر در ***سیواس***، ***یزگات***، ***آماسیه***، ***مرزیفون***، ***توکات***، ***ارزنجان***، ***بایبورت***، ***گیره‌سون***، ***شاهین***، ***قره حصار***، ***چمیشکزک***، ***عربگیر*** و دیگر بخش‌ها، به زیر فرماندهی گروه سپاه مرکز در آمدند. فرماندهی ترک با گردآوری این نیروها، به روز ۱۵ ماه مارس سال ۱۹۲۱، در ولایت‌های سیواس، ایلیازیق و ارزنجان، حالت جنگی اعلام کرد.

هم در آن زمان، حکومت که می‌خواست از قصد سران در سیم آگاهی یابد، در تلگرامی از آنان خواستار شد که پاسخ دهند آیا رزم را پیگیری خواهند کرد یا نه؟ رهبران کُرد در سیم در پاسخ گفتند: «از آن جا که می‌دانیم هدف حکومت ترکیه، نابودی کُردان است و بر ما همان خواهد رفت که بر ارمنیان رفت، به خاطر به دست آوردن حقوق ملی و پدافند از حق خویش، همچنان پیکار خواهیم کرد».[2]

ناگفته نماند که ـحکومت آنکارا، از کار در سیم چنان در هراس افتاده بود که ناگزیر دانست بخشی از سپاهیان ترک را از جبهه کارزار با یونان بیرون کشد و به نبرد با کُردان فرستد. چنان

۱ـ بِیْ، در ترکیه همان است که در ایران بک و بیک تلفظ می‌شود و در افغانستان و آسیای میانه و در میان ترکمانان بای، چنان چه بای قرا (بایْقَرا) ـ س.ا.

2- M.N. Dersimi. Ayni eser s. 146

چه، از جمله، به زودی لشکر ۱۲ سوار و تیپ ۱۳ سوار را به سیواس فرستادند. گذشته از این، حکومت برای پیشگیری از گسترش جنبش کُرد به خاور و به شمال، نیروهایی بزرگ به **ایلیازیق** و **ارزنجان** گسیل داشت. سپاهیان ترک، راه **سیواس - کانگال - ملاطیه - ایلیازیق - سیواس - مزارا** را زیر کنترل و پل‌های رودخانه‌های **فرات** و **مُرات** که **درسیم** را به **ایلیازیق**، **عربگیر**، **ملاطیه**، **اکین** و **کماخ** می‌پیوست و نیز، دیگر راه‌های پراهمیت را به دست گرفتند.

با آن که بهاری سرد بود، به سپاهیان ترک فرمان داده بودند که سخت پیکار کنند. به‌ویژه در بخش میان درسیم و ارزنجان، جنگی سهمگین درگرفت. از تدبیرهای سرکوبگرانهٔ نورالدین پاشا، سران دودل کُرد باوری یافتند که کمالیان، بر آن نیستند تا وعده‌های خود را به جای آرند و یا پیش‌پا افتاده‌ترین خواست‌های کُردان را برآورند: حتی حیدربی، دیگر وعده‌های ترکان را باور نداشت و به پیکار با آنان پیوست. کارزار در سوی **سیواس - کوچ حصار - زارا** و **سیواس - کانگال**، درگیر بود. همگی از خرد و کلان - جملگی - هر کس که می‌توانست جنگ‌افزار به دست گیرد - مردان، زنان، سالداران و کودکان - تا آن جا که می‌توانستند، در نبرد با ترکان شرکت می‌کردند و یورشی را از پی یورشی دیگر درهم می‌شکستند.

اما، نیروها نابرابر بودند. رزم‌آوران شورشی کُرد، در زیر فشار نیروهای برتر ترکان، ناچار واپس می‌نشستند. بسیاری از سران کرد، دلاورانه، دست از جان شسته، به پیشواز مرگ شتافتند و شهادت را به جان خریدند. در چنین حال و روزی، رهبران قیامیان بر آن شدند که زنان و کودکان را به درسیم روانه کنند. به روز ۲۴ آوریل سال ۱۹۲۱، حیدربی، همراه با دوهزار تن، راهی سوی **ارزنجان** و **پولومور** (یعنی سوی شمال و شمال خاوری) شد تا به درسیمیان بپیوندد. وی که سپاهیان ترک در پی‌اش می‌تاختند، از شمال ارزنجان به زیستگاه عشایر **قریشان** و **بالابان** در آمد؛ **حیدربی** سر آن داشت که از آن جا، از راه گذرگاه‌های کوهستانی **پولومور** و **ممه خاتون**، به **درسیم** درآید. اما، **کورپاشا** - ایلخان قریشان - به جای یاری، برای خوش‌خدمتی به زمامدارن ترک، همراه با چند هزار تفنگچی، با حیدربی روبرو شد و گفت که اگر قیامیان به خاک قلمرو «او» گام نهد، با آنان به جنگ خواهد پرداخت. گروه حیدربی که از پشت، نامردانه خنجر خورده بود، با جنگ و گریز، به کوهستان‌های قوچ‌گیری بازگشت که در آن جا، پیکار خونین و بی‌امان رستاخیرگران کُرد با اردوی ترکان درگیر بود: جنگی که در سر راه خود همه چیز را به کام نابودی می‌کشانید.

به‌ویژه، راهزنان **عثمان توپال آقا**، در تبهکاری‌ها و زشتکاری‌ها بر مردم کُرد، بسیار «هنرنمایی» کردند. می‌توان گفت در روستاهای کُرد که به دست اینان افتاده بود، همهٔ مردم را کشتند. **م.و. فرونزه**، دربارهٔ ددمنشی این فئودال واپسگرا که در رکاب اردوی حکومت شمشیر می‌زد، نوشته است: «همین چندی پیش، یکی از بانفوذترین سرکردگان **لازستان** ـ عثمان آقا ـ با مردان زیناوند (مسلح) که از میان **لازانِ** داوطلب به مزدوری گرفته و اجیر کرده بود، با شمشیر و آتش، به جان کُردانی که در خاور آناتولی بر ترکان شوریده بودند افتاد». (۱)

نورالدین پاشا که می‌خواست قیامیان را جانانه سرکوب کند، بر آن شد که آنان را بی‌سر سازد. وی به پِیْ‌ها کُرد سیواس که مزدور ترکان بودند دستور داد که در خط جبهه، با حیدربی تماس بگیرند و او را رام سازند و به آن جا آورند که برای گفتگو به سیواس رود. حیدربی که ارادهٔ استواری نداشت، این بار نیز گذاشت بازی‌اش دهند و ترفند خورد. او با یک گروه هزار نفری به ستاد فرماندهی اردوی ترکان در سیواس آمد، همراه با چهارصد تن از نزدیکانش بازداشت شد و ششصد مرد جنگی گروه او را به ولایت‌های باختری برده، کشتند.

این زینهارخواری (خیانت) تازهٔ حیدربی بر مردم کُرد، پی آمدهایی مزگبار برای جنبش کرد داشت. این کار، گذشته از این که قیامیان را سست کرد، برای شان زیان معنوی نیز داشت. اما، دربارهٔ ترکان باید گفت که کشتار ددمنشانهٔ کُردان به دست اینان، هدف‌هایی دور و دراز در پیش داشت. یکی از آماجهای ترکان این بود که به دودلان و ناپیگیران هشدار دهند. به راستی که بسیاری از اینان، به کنار کشیدن از جنبش آغاز کردند. نیروهای رستاخیرگرانی که می‌نمود بیشترشان آب شده، به زمین فرورفته باشند، به‌فرماندهی ***علیشیر، نوری، صابر، محمدعلی، جیگیز، مموترابازلو، کامل عزیز، دیلو، پاشچوعباس*** و دیگران، چاره‌ای نداشتند، جز این که یا جنگ و گریز به بخش‌های کوهستانی درسیم، به جایی بروند که آزمایش‌هایی تازه، چشم به راهشان بود.

این، بدان معنی بود که قیام کُردان قوچ‌گیری دچار شکست شده است. فرماندهی اردوی ترک در سیواس، اطلاعیه‌ای منتظر ساخت که در آن گفته شده بود: «در پی نبرد، ۱۱۳ کُرد کشته، ۱۳۳ کُرد زخمی و ۱۵۹ کُرد اسیر شده‌اند. همچنین، سرکردگان کُردان قوچ‌گیری، چون ***عظمت بحری‌بی، ثابت‌بی، فیلیک علی، ممو، عزیز، تقی، حیدربی، پهلوان***، حسین و ***عاشورهم***،

۱ـ م.و. فرونزه سفر به *آنکارا*. کودهٔ اثرها، ج ۱، مسکو، لنینگراد، ۱۳۲۹، ص ۳۷۸.

اسیر گشته‌اند. در همین هنگام، دو هزار قبضه تفنگ و ساز و برگ دیگر به دست آمده است».[۱]

پس از سرکوبی قیام، دادگاه فوق‌العادهٔ نظامی در سیواس، چهار صد متهم را محاکمه و ***حیدربی***، ***سیّدعزیز*** و پانزده تن از یارانشان را محکوم به مرگ کرد. ***علیشیر***، ***م. نوری***، ***محمود مصطفی پاشا اوغلو***، ***مموترابازلی***، ***دیلو***، ***صابر*** و نود و پنج قیامی دیگر، غائبانه محکوم به مرگ شدند. دیگر متهمان، وابسته به اندازهٔ گناهِشان، به زندان‌های گوناگون از پنج سال تا پایان عمر محکوم گردیدند. از این چهارصد تن، تنها ۱۱۰ تن تبرئه شدند که اینان را هم به بخش‌های گوناگون ترکیه تبعید کردند.

اما، حکم کشتار و زندانی کردن این قیامیان کُرد، ارامش را به درسیم باز نیاورد. جنبش پایان‌ناپذیر در راه راهایی بندیان، یکی از شکل‌های پایداری در برابر زمامداران ترک بود. این جنبش چنین بود که درسیمیان، همگام با فرستادن تلگرام‌های خویش به آنکارا، برخواست خود، با تاخت و تاز در خط ارزنجان ـ کماخ ـ اکین، تا بخش‌های زارا و دیوگیری، پای می‌فشردند.

در حال و روز دشوار ترکیه، هنگامی که می‌بایست همهٔ نیروها را در جبههٔ باختر، علیه یونانیان گرد آورند، مجلس کبیر ملی ترکیه، به پیشنهاد ***م. کمال***، حکم دادگاه فوق‌العادهٔ نظامی سیواس را دربارهٔ زندانیانِ کُرد، به جز ***علیشیر و م. نوری*** باطل کرد.[۲] می‌توان گفت که همهٔ کُردانِ محکوم به مرگ آزاد شدند. اما، بخشودگی، کُردانی را دربر نمی‌گرفت که به ترکان تسلیم نگردیده، به کوهستان‌ها پناه برده بودند. این کُردان که در زبان زمامداران ترکیه «اشرار» نام داشتند، در درسیم که زمامداران ترک در آن جا، به راستی هیچ نفوذی نداشتند، کار خود را همچنان پی‌گیری می‌کردند. چنان چه در ***آگاد*** که پاک در فرمان ***سیّدرضا*** بود، درفش کُردستان را برافراشته بودند و مقام‌های ترک، هیچ غلطی نمی‌توانستند بکنند و کاری از دستشان ساخته نبود.

اما، این که حکومت ترکیه، پس از سرکوب قیام در درسیم، در آن جا نفوذی نداشت،

1- M.N. Dersimi. Ayni eser, S. 159

۲ـ اما، این بخشودگی، نیرنگی بود برای به دست آوردن فرصت. ***پدر ترکان*** که در آن هنگام هنوز پایه‌های قدرتش استوار نشده بود، می‌خواست با این ترفند، از عشایر درسیم تا اندازه‌ای دلجویی کرده باشد و دست کم، آنان را دوباره، برخود نشوراند.س.ا.

نکته‌ای است و این که کُردان به هدف‌های خود دست نیافتند نکته‌ای دیگر. با داوری از همهٔ آن چه که گذشت، هدف قیام درسیم، ساختن ولایت خودمختار کُرد در ترکیه بود که از روی پیمان سور، می‌توانست از سوی کُردان، خواستار دریافت آزادی گردد. برای همین است که زمامداران ترک، هر چه در توان داشتند، باشتاب برای درهم شکستن قیام درسیم به کار بردند و حتی برای این آماج، سپاهیانشان را از جبههٔ یونان بیرون کشیده، به کُردستان گسیل کردند. یکی از سبب‌های سرکوب قیام در سیم و رخدادهای پی آینده، در همین است.

سبب دیگر سرکوب قیام دَرسیم، آن است که دولت‌های امپریالیستی که مواد مربوط به استقلال کُردستان را در پیمان سور گنجانیده بودند، نه تنها هیچ‌گونه یاری بـه جـنبش کُـرد ندادند، بلکه در عمل، از تبهکاری‌های کمالیان علیه این جنبش به هیچ رو پیشگیری نکردند. در نتیجه، حال و روزی پدید آمد که تنها، آرمان کُردستانی مستقل هستی داشت، لیک آن نیرویی که بتواند در راه جان بخشیدن به این آرمان پیکار کند، نبود. با همهٔ اهـمیتی کـه ایـن نکته‌ها دارند، سبب‌های سرکوب شدن جنبش کُرد در این دوره، تنها این‌ها نیستند. سبب‌های سرکوبی جنبش کرد، نکته‌هایی دیگر هم در خود دارد که در خودویژگی جنبش کُرد نـهاده است.

نخست، باید از ویژگی عشیرتی ـ فئودالی جامعهٔ کُرد و تراز یگانگی ملی کُردان که بر آمد آن و سد و بند راه یکپارچگی آنان در مبارزه رهایی بخش بود یادکرد. تضادهای اجتماعی در جامعهٔ کُرد و نایکسانی میان صرفه و صلاح تنگدست‌ترین لایه‌های کُردان و سردمدارانشان، بسیاری از سران عشایر را به اردوگاه ملت‌پرستان ترک که دشمنان سوگند خـوردهٔ جـنبش رهایی بخش کُرد بودند، رانده بود.

دوم این که نبودن یکپارچگی مذهبی، مایهٔ بدگمانی میان برخی گروه‌های مردم کُرد شده بود: در همان هنگام، لایهٔ روشنفکران بورژوازی که می‌توانست، کامیابانه در راه یگانگی همهٔ نیروهای ملی برزمد، تازه زاده شده و هنوز تـوانـی چـندان نـداشت. بـرخـاستن کُـردان در قوچ‌گیری، از بسیاری جهات، به دست اعضای جمعیت تعالی کُردستان بسیجیده و سـفربر شده، اما در همان هنگام، خود جمعیت، به راستی که از هم فرو پاشیده بود. از این رو، کُردها دارای سازمان سیاسی نبودند که بتواند رستاخیرشان را از کانونی یگانه رهبری و گردانندگی کند و شورش درسیم، با همهٔ پهنه و اهمیتش، نه جنبشی ملی، بلکه یک جنبش بستهٔ محلی بود.

سوم، به‌ویژه، باید این نکته را باز نمود که رهبران جنبش کُرد که از مردم خویش بریده شده بودند، بارها شده بود که اندیشه و آرمان‌های آنان را در نمی‌یافتند. اینان که از پشتیبانی توده‌های مردم برخوردار نبودند، بیشتر، نه همان بر جنبش زینهار می‌خوردند، بل از آن جا که به نیروی مردم باور نداشتند، نه به مردم، بلکه به «پشتیبانی» دولت‌های امپریالیستی و هر از گاهی به «پشتیبانی» کمالیان هم چشم امید می‌دوختند. از این رو، سرنوشت جنبش کرد، اغلب نه در پهنهٔ آوردگاه به خاطر استقلال، بلکه در تالارهای دیپلماتیک باز گشوده و پرداخته می‌شد و از این رهگذر، زمینهٔ هرگونه آغالش و هنگامه‌سازی، پیرامون مشکل کُرد فراهم می‌گردید. از این‌جاست که چرا سرنوشت جنبش کرد، در این دوره، سرانجام، در پشت سر مردم کُرد و به رَغم صرفه و صلاح این مردم و با زدوبند میان دولت‌های امپریالیستی و کمالیان، در کنفرانس لوزان بازگشوده و پرداخته گردید.

همان‌گونه که پیشتر گفته بودیم، پیرو پیمان سور، می‌بایست کمیسیونی از نمایندگان دولت‌های هم‌پیمان، یک رژیم اداری خودمختار برای بخش‌های خاوری فرات ـ میان ارمنستان، عراق و سوریه ـ فراهم آورد. اگر با گذشت یکسال از پی این پیمان، مردم کُرد این بخش به جامعهٔ ملل اعلام می‌کردند که بیشتر کُردان، خواهان جدایی از ترکیه هستند و اگر جامعهٔ ملل، این خواست را برآورده می‌ساخت، آنگاه ترکیه می‌بایست از این خطه‌ها دست بردارد.

اما، گواه این نیز بوده‌ایم که نزدیک به یک سال پس از امضای پیمان سور، دولت‌های هم‌پیمان، اعلام آمادگی کردند که دگرگونی‌های مشخص در مسألهٔ کُردستان در آورند. ترکان که از بی‌اعتنایی آشکار دولت‌های هم پیمان به مصالح مردم کُرد، در پوست نمی‌گنجیدند و گستاخ‌تر شده بودند، قیام درسیم را سرکوب و از این رهگذر، اجاق استقلال کُرد را در درسیم خاموش ساختند. افزون بر این، دولت‌های هم‌پیمان، در ماه مارس سال ۱۹۳۲، دیگر مسألهٔ کُرد را در پیشنهادهای خویش نیاوردند. کمالیان، در پرتو همهٔ آن چه که گفتیم، توانستند که از در آوردن این مسأله، به دستور کار کنفرانس لوزان سرباز زنند.

بدین سان، در این دوره، به اندیشهٔ کُردستان آزاد پایان داده شد و تنها، مانده بود که پایهٔ حقوقی آن را هم بتراشند. پس از آن، دیگر سخن نه بر سر استقلال کُردستان، بلکه تنها می‌توانست در این‌باره باشد که چه کسی می‌تواند، از مسألهٔ کُرد، تردستانه‌تر، به سودِ هدف‌های خویش و از جمله، در مسألهٔ ولایت موصل بهره گیرد.

ناگفته نماند که محافل حاکمهٔ ترکیه، در پیشینهٔ این‌گونه هنگامه‌سازی‌ها و تبهکاری‌ها، از انگلستان و هم‌پیمانانش دست کمی نداشتند. پس، حال و روزی پدید آمده بود که انگلستان با سرکوبی جنبش کُرد در عراق، خود را چون هوادار استقلال کُرد در ترکیه قلمداد می‌کرد و ترکان هم، به نوبهٔ خود با سرکوبی جنبش کُرد در ترکیه، خویشتن را چون هوادار استقلال کُرد در عراق می‌نمودند. ***م.کمال***، دربارهٔ ایـن جستارها، در گفتگویی با ***س.ای. آرلف*** ـ سفیر شوروی گفته بود:

«کُردانی که بر گرد دریاچهٔ اورمیه می‌زیند، خواستار شده بودند که هماهنگ با ترکیه، دست به کار شوند. آنان، جنگ‌افزار و پول داشتند و آماده بودند علیه امپریالیسم انگلستان به‌پا خیزند.

ـ مشکل کُرد، پیچیده و دشوار است... انگلستان از این‌که کُردان از آن دو دولت ـ ترکیه و ایران ـ اند بهره می‌گیرد و از آن سود می‌جوید. انگلستان می‌خواهد دولت کُردی در زیر فرمان خود پدید آورد و از این رهگذر، بر آنها، ایران و فراسوی قفقاز فرمان براند... اکنون، سران کُردها سه بخش شده‌اند: گروهی به سوی ایران کشش دارند، بخشی به سوی انگلستان و برخی به سوی ما... در سلیمانیه، انگلستان **شیخ محمود** را واداشت که علیه ترکان برخیزد...».

کمال، لبخندزنان، گفته بود:

ـ «ما ترکان، وامدار نمی‌مانیم.. در جنوب کُردستان (مقصود شمال عراق است ـ م)، فاتح کُرد و دیگران را یاری دادیم که بر انگلستان بشورند».(۱)

هدف از این هنگامه‌انگیزی‌ها آن بود که از کُردان، در هم‌چشمی و هم‌آزمائی ترکیه ـ انگلستان، بر سر مسألهٔ موصل بهره گیره شود. در سال ۱۹۲۲، کمالیان پس ار پیروزی بر یونانیان، بی‌درنگ به گردآوری سپاه در مرز موصل پرداختند. ***اوزدمیرپاشا*** ـ فرمانده لشکریانی که در آن جا پایگاه گرفته بودند ـ به سران کُرد پیام‌هایی فرستاده و با آنان تماس گرفت. این کار، از آن رو آسان شده بود که عراق را در آن هنگام، جنبشی ضدانگلیسی فرا گرفته بود و سران جنبش که در ترکیه، نیرویی ضد انگلیسی می‌دیدند، به سوی آن سَمتگیری می‌کردند. کمالیان، برای کشانیدن کُردان «عراق» به سوی خویش، پیمانی با شیخ محمود بستند که پیرو آن، «حکومت ترکیه، به کُردستان جنوبی، وعدهٔ استقلال داده، به گردن گرفته که

۱ـ س.ای. آرلف. ***خاطرات دیپلمات شوروی***، مسکو، ۱۹۶۰، ص ۱۰۷ـ۱۰۸.

به کارهای درونی آن مرز و بوم کاری نداشته باشد» (مادهٔ ۱)، «شیخ محمود، به فرمانروایی کُردستان در سلیمانیه که مجلس در آن جا فراخوانده خواهد شد، به‌رسمیت شناخته می‌شود» (مادهٔ ۲)، «اگر جنگی درگیرد، حکومت ترکیه می‌تواند از نیروهای زیناوند کُردستان جنوبی بهره گیرد» (مادهٔ ۳).[1] رهنمونی آشکار در دست نیست که اهمیت روحیهٔ شیخ محمود را در «سرسپردگی به ترکیه» از آن چه که بوده است بزرگتر کنیم، اما یک نکته واقعیت دارد و آن، این است که وی در رزم با انگلیسیان، نمی‌توانسته است سمتگیری به سوی ترکان نداشته باشد.

این نیز که انگلیسیان و ترکان، با آمادگی برای نان قرض دادن به یکدیگر بر سر مسألهٔ کُرد، به کنفرانس لوزان آمده بودند، بیگمان نقشی اندگ نداشته است. باری، این نکته روشن است که هنگامی که در این کنفرانس، مسألهٔ اقلیت‌های ملی ترکیه را در انداختند، کار تنها به بگومگو و چالشگری «علمی» در این‌باره کشید و انجامید که اقلیت ملی را باید چه گونه معنی کرد. این نیز، نمودار کمتری نیست که انگلیسیان، بر سر این‌که آیا کُردان، پیرو پیمان سور، به جدا شدن کُردستان از ترکیه پا می‌فشارند یا نه، این گفته را پذیرفتند که «نمایندگان» کُرد در مجلس کبیر ملی ترکیه، به این پرسششان پاسخ دهند.

وابسته به این نکته، در سال ۱۹۲۲، در تلگرامی از مجلس کبیر ملی ترکیه، پرسشی شد. مجلس کبیر ملی، در نشستی فوق‌العاده گردآمد و م.کمال پاشا، به نمایندگان «کُردان» پیشنهاد داد تا دیدمانِ خود را دربارهٔ این مسألهٔ باز گویند. **حسین عونی‌بی** ـ «نمایندهٔ» ارزروم ـ، در پاسخ گفت: «این کشور از آن کُردان و ترکان است و تنها دو مردم ـ کُرد و ترک ـ از پشت این تریبون حق سخن گفتن دارند».[2]

حسین خیری و رامیز ـ «نمایندگان» در سیم، «نمایندگان» اورفا ـ بوزان‌بی و شاهین ـ «نمایندگان» کُرد پالو، وان، بتلیس، دیاربکر، ملاطیه و کوتاه سخن، همه‌ی «نمایندگان» کُردِ مجلس ترکیه، داد سخن داده، وی را پشتیبانی کردند.

پیداست که این یکدلی «نمایندگان» کُرد، از نگاه صرفه و صلاح جنبش ضدامپریالیستی مردم ترکیه، دارای اهمیتی مثبت بود، زیرا، امکان دست‌اندازی دولت‌های باختری را در امور ترکیه از میان می‌برد. اما، دربارهٔ آرزوها و خواست‌های ملی کُردان، باید گفت که این «یکدلی» را چیزی جز خیانت نمی‌توان نامید. در این میان، «نمایندگان» کرد، هنگام دادِ سخن دادن

۱ـ کرداوغلو. ***کُردان و امپریالیسم***. «بولتن مطبوعات خاور میانه»، ۱۹۳۲، ش ۱۳ ـ ۱۴، ص ۱۵.
2-Bedir - Khan. La Question Kurde . Paris , 1959, p.19.

دربارهٔ حقوق کُردان، نمی‌دانستند که به زودی، از این حقوق نه نامی برجای خواهد ماند، نه نشانی.

باری، مجلس کبیر ملی ترکیه، با خوش‌خدمتی اینان، پاسخی به لوزان فرستاد که در آن آمده بود، کُردان هیچ‌گاه از ترکان جدا نمی‌شوند.(۱) **عصمت پاشا**(۲) رئیس هیأت نمایندگی ترکیه در کنفرانس لوزان ـ پس از دریافت این تلگرام، گفت که ترکیه از آن دو خلق ـ ترک و کرد ـ است که نزد حکومت یکسان و از حقوق ملی برابری برخوردارند. در این میان، در این سخنان، به راستی در دیده داشتند که به کُردان، برخی «حقوق ملی» بسیار گنگ و ناروشنی بدهند. شرکت‌کنندگان در کنفرانس لوزان، با نگاه به این که «نمایندگان» کُردان، خواهان جدایی کُردستان از ترکیه نیستند و حکومت، پَشت و پیمان (قول) داده است که حقوق ملی کُردان را به جای آورد، «کنار آمدند» که نه تنها آرمان استقلال کُردستان را «فراموش کنند» بل در سندهای رسمی هم، یادی از کُردان نیاوردند و نامی از آنان نبردند. در پیمانی که به روز ۲۳ ژوئیهٔ سال ۱۹۲۳ در لوزان امضا شده، آنان، کمالیان را تنها به انجام این نکته‌ها واداشتند:

«مادهٔ ۳۸. حکومت ترکیه به گردن می‌گیرد که از زندگی و آزادی همهٔ باشندگان (اهالی)، صرف‌نظر از پیدایش، ملیت، زبان، نژاد یا مذهب، تمام و کمال و چنان که باید و شاید دفاع کند».

«مادهٔ ۳۹. هر شهروند ترکیه، می‌تواند هر زبانی را که بخواهد، خواه در مناسبات خصوصی یا بازرگانی، خواه در حوزهٔ مذهب، مطبوعات و یا آثار چاپی از هرگونه و خواه در نشست‌های همگانی، بی‌هیچ مرزوبندی، آزادانه به کار برد...».(۳)

بدین سان، در لوزان، در پی زد و بند امپریالیست‌های آنتانت با واپسگرایان حاکم بر ترکیه، انکار حق استقلال را از نگاه حقوقی، در چیدند (ترتیب دادند) و پذیراندند. از همین است که **و.نیکیتین**، به هنگام ارزیابی پیمان‌های سور و لوزان، از این دیدگاه نوشته بود: «گو که پیمان سور، از نگاه سیاسی، بد طرح‌ریزی شده، از این رو، شاید هم به کار نیاید. ما بر آن نیستیم که تاریخ دیپلماسی پس از جنگ را در آسیای جنوب باختری دیگر سازیم. این پیمان، با پذیرفتن اصل خودمختاری کُردستان از جملهٔ دیگر اصل‌ها، حقوق بین‌المللی را به جای آورد...، اما در پیمان لوزان چنین نشد و پیداست از نگاه حقوق بین‌المللی، گامی است به

1- M.N. Dersimi, Ayni eser. s. 199

۲ـ همان عصمت اینونو که روزگاری هم رئیس جمهور ترکیه شد ـ س.ا.

۳ـ *پیمان و اسناد صلح سور*. مسکو، ۱۹۲۷، ص ۱۵۲.

پس...».[1] چنین می‌نماید که ارزیابی وی، از این رو هم که دولت‌های امپریالیستی با سپردن استقلال کُردان ترکیه به بوتهٔ فراموشی، جنبش ملی کُردان را غیرقانونی دانسته، به واپس‌گرایان ترک، «حق» قانونی لگدمال کردن مصالح کُردهای ترکیه را داده‌اند، بسیار درست باشد. پلشتی و پلیدی سیاست دولت‌های امپرالیستی در این است که هم‌هنگام با همهٔ این‌ها، به آغالش و هنگامه آفرینی پیرامون مسألهٔ کُرد پایان ندادند و کوشیدند در این و یا آن گامه، از آن به سود این و یا آن هدف استعماری بهره گیرند.

نمونه‌های مشخص این سیاستِ آغالش جویانه (مفسده‌آمیز) و هنگامه آفرینانه را در دوران پس از آن، در ویژه نامه‌ای بررسی کرده‌ایم.[2] خواستاران به خواندن این ویژه‌نامه را فراخوانده، می‌کوشیم از آن چه که پیشتر گفتیم نتیجه گیری کنیم.

۱. به رغم آن که در پی شکست امپراتوری عثمانی، در نخستین جنگ جهانی، بسیاری از سرزمین‌های غیر ترک از آن جدا شدند، ترکیه، همچنان کشوری چندین ملیتی مانده است. درست است که ترکیه، پس از جنگ، در پی تار و مار شدن به دست درندگان پرتوانتر امپریالیستی، دیگر دولتی استعمارگر همسان امپراتوری عثمانی نبود، اما توانست فرمانروایی بر ارمنستان باختری و کُردستان را برای خود نگاه دارد. به‌ویژه این را باید یادآوری کرد که نیروهای واپسگرای ترک کوشیدند تا با فرجامین «هپرو کردن و فرو بردن» (بلعیدن) مستعمرات باقیمانده، از دست دادنِ سرزمین‌های پهناور را جبران کنند. برای همین بود که واپسگرایان ترک، پس از پرداختن کار «زدودن» ارمنستان از مردم بومی آن خطه که به دست ترکان جوان آغاز شده بود، به کار «فروبردن» آن بخش از کُردستان که به آنان رسیده بود روی آوردند. این دوره، همانا نخستین گامهٔ سیاست بورژوازی ترک، در مسألهٔ کُرد و سیاستی است که هدفش نگهداری کُردستان، در چنگ خویش، برای ادامهٔ «در خود گواردن» آن است.

۲. بورژوازی ترک، در این سیاست، با واکنش جنبش ملی کُرد روبرو گردید که در دمِ فروپاشیده شدن امپراتوری عثمانی، دارای سازمان‌های اجتماعی ـ فرهنگی و سیاسی خود بود و این‌ها، در راه استوار کردن خودآگاهی ملی کُردان و سازمان دادن آنان برای رزمیدن در راه خودفَرمانی می‌کوشیدند. در اساس، نمایندگان روشن‌فکران نوزاد بورژوازی کُرد

۱ـ و نیکیتین *کُردان*. مسکو، ۱۹۶۴، ص ۴۰۸.

۲ـ مترجم، این ویژه‌نامه را ندیده است ـ س.ا.

(نمایندگان مجلس، کارمندان دولت، افسران، حقوقدانان و نویسندگان)، بازرگانان و نیز، پیران و سران عشایر دارای روحیهٔ زاد و بوم‌پرستانه، در این سازمان‌ها بودند.

نبودن برنامهٔ هماهنگ و نبودن یکدلی، هم میان جمعیت‌ها و کمیته‌های کُرد و هم، میان عشایر و گروه‌های عشیرتی و سستی پیوند میان این سازمان‌ها با توده‌های زحمتکش و پندار سست آنان دربارهٔ قصدهای راستین دولت‌های امپرالیستی و از جمله، دربارهٔ هدف‌های واقعی انگلستان، کاستی جنبش در این دوره بود که امکان داد این دولت‌ها، به امور کُردستان درآیند و از رزم کُردان برای هدف‌های امپریالیستی خویش بهره گیرند. از همین رو بود که دولت‌های امپریالیستی، ماده‌هایی دربارهٔ استقلال کُردستان «ترک» در پیمان سور گنجانیده، همزمان با آن، هر چه از دستشان برآمد کردند که این آرمان واقعیت نیابد.

۳. مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ترکان ـ که آن را به نام انقلاب کمالیان سر زبان‌ها انداخته‌اند ـ برخی از شخصیت‌های کُرد را تا اندازه‌ای امیدوار کرده بود که به رشدی مستقل و یا رشدی خودمختار به‌یاری ملت‌پرستان ترک دست یابند. برای همین بود که اینان، در بسیاری از تدبیرگیری‌های کمالیان شرکت و از آنان، در ستیز با استیلاگران امپریالیستی، کُنشورانه (فعالانه) پشتیبانی کردند. بورژوازی ترک، در تکاپو برای بهره گیری از کُردان در این کشاکش و نیز، بهره گیری از آنان در تدبیرهای سیاست خارجی خویش، از بازی با فئودالان کُرد دست نکشید و حتی از جنبش کرد... در عراق «پشتیبانی» کرد، اما دربارهٔ کُردهای «خودی» باید گفت که نخستین گام‌های شونیستان ترک، یعنی قرارها و بیانیه‌های کنگره‌های ارزروم و سیواس و «بیانیهٔ ملی»، نشان داد که همهٔ سیاست آنها، هدفش نگه داشتن کُردستان برای این ترکان و نگهداری فرمودار استعماری خویش بر مردم کُرد است.

۴. کنفرانس لوزان که پیامدهای آن، از دیدگاه وضع بین‌المللی و حقوقی جنبش ملی کُردان، در هم‌سنجی با پیمان سور، گامی به پس بود، ضربتی سخت بر جنبش رهایی‌بخش کُرد زد. کنفرانس لوزان باز نمود که دولت‌های امپریالیستی، به مشکل کرد، چون ابزاری در هم‌چشمی و هم‌آزمائی با ترکیه بر سر ولایت موصل می‌نگرند. اینان، پس از آن که به هدف‌های خویش دست یافتند، به آسانی آرمان‌های کُردستان آزاد را نادیده گرفتند و از این رهگذر، به نیروهای واپسگرای ترک، «حق» دادند که آرزوهای ملی کُردان را لگدمال و جنبش آنان را که در راه استقلال بود، به خون بکشانند و سرکوب کنند.

نمـــایـــه

نمایه اشخاص

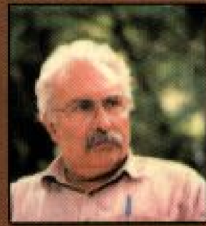
اقوام، طوایف، خاندان‌ها

جای‌ها

کتاب‌ها، رساله‌ها

G. B. AKOPOV

KORDÂN GURÂN



کردان گوران و مساله کرد در ترکیه

چهلمین ترجمه فارسی سیروس ایزدی است (سی وهشت ترجمه از روسی ، یکی ازانگلیسی و یکی از آلمانی) که در دوران انقلاب به ترجمه آغاز کرده است. او که سه چهارم سالهای زندگی خود را در خارج از کشور به سر برده و اینک نیز در آلمان روزگار خود رامی‌گذراند ، به این پرسش که سبب مترجم شدنش چه بوده است، می گوید عشق به زبان پارسی که همواره پیوند درونی من با ایران و دیگر سرزمینهای پارسی زبانان بوده است (در افغانستان ، تاجیکستان و ازبکستان هم زندگی کرده ام) .

پارسی نه تنها پاسدارنده‌ی فرهنگ و استقلال ما ، بلکه از زیباترین ، غنی ترین، کاملترین ، پخته ترین و پر قابلیت ترین زبانهای جهان است که ریشه در زبانهای باستانی ایران زمین دارد و با برخورداری از وام واژه ها نیز چون هر زبان رشد یافته‌ی دیگری (روسی ، انگلیسی) غنی تر گردیده ، گذشته از پرداخته شدن در سده ها، از این رهگذر هم تکامل یافته و به گفته تاجیکان «پُزَه» شده است . یکی از بزرگترین ادبیاتهای جهان هم به زبان شیرین و کامل ماست.

می دانیم که زبان و اندیشه ، سخت به یکدیگر پیوند خورده اند ، نه اندیشه بی زبان هستی دارد و نه زبان بی اندیشه . تنوع اندیشه ها در ادب فارسی نیز دراثر پیوند داشتن اندیشه های گذشتگان ما با زبان رشد یافته ما گواه دیگری است بر کامل بودن زبان فارسی ما . در سده نوزدهم میلادی یکی از دانشوران آلمانی - فردریش انگلیس - ،که گذشته از تسلط بر علوم طبیعی و اجتماعی و تالیف نخستین کتاب معتبر درباره محیط زیست در آن روزگار ، به هفده زبان زنده و نوین وکهن و باستانی و از جمله به پارسی دری هم مسلط بود ، هنگام بحث در روزنامه ها درباره رواج دادن زبان اسپرانتو ، در مقاله ای نوشته بود که با بودن زبان زیبا ، غنی و شیرین و آسان فارسی ، نیازی به ساختن زبان مصنوعی نیست ، همین زبان را بین المللی کنیم.

هنگام کار در شعبه شرقشناسی انستیتوی زبان و ادبیاتِ تاجیکی در آکادمی علوم تاجیکستان و یا در دوره سرپرستی بخش فارسی رادیو تاجیکستان و در سالهای تدریس در دانشگاه دولتی تاجیکستان و کار در رادیو مسکو ، سر و کارم همواره با زبان فارسی بود. هنگام تحصیل در دانشسرای عالی دوشنبه و انستیتوی الکتروتکنیک مخابراتِ تاشکند و نیز نوشتن تز دکترا در خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی با زبان روسی ، دریافتم که این دو زبانِ خویشاوند نزدیک یکدیگر، لطافت ، ظرافت ، نرمش و قابلیتهای همانندی دارند. هنگام ترجمه متن از یکی از این دو زبان به دیگری ، ویژگیهای ابراز بیان ، خودبخود به زبان دوم منتقل می شود. هنگام فراگیری فنون نظامی و خدمت در پادگانها نیز صلابتهای این دو زبان را یکسان دیدم. از این رو همواره دراین آرزو بودم آن پژوهشهایی راکه در زبان روسی هست و در زبان ما نیست به فارسی دری بازگردانم. بدیهی است پژوهشهای مربوط به زبان و ادب و تاریخ ودیگر جستارهای وابسته به ایران.

اما ، مسبب مترجم شدنم آقای عبدالرحیم جعفری - پدر چاپ کتاب در ایران معاصر و پسر برومندشان بودند که در سالهای انقلاب دو ترجمه مرا از روسی به چاپ رساندند.

ISBN 964-401-259-3

9789644012594

انتشارات زوار